ومن يتوكل على الله فهو حسبه ۱۲۸۰



در مجمع المطابع دهلی باهتمام میر فخر الدین طبع شد



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر حکیمی را که از حکمت کامله کاف کن را سبب آفرینش موجودات ساخته و از
کمال صنعت بالغه ارکان اربعه را باہم امتزاج بخشیده موجب حصول امزجه موالید ثلثه
گردیده و شکر و ستایش مر رحیمی را که از غایت مکرمت ا ... را از اخلاط اربعه
آفریده و از نهایت احسان قوی و افعال را از آنها صادر نمو ... ده و منت مر حکیمی
را که از فضل خویش بدن انسان را موضوع له صحت و مرض ... ب قرار داده و اسباب
علامات را بنا بر شناخت امراض مقرر گردانیده و ثنا ... ی تشکر مر مدبری را که با فرط تدبیر
خود از طبیعت کار مدبری ابدان گرفته و حرکات نبض ... بض را بر حالات قلب منتظم ساخته و
مدح شافی حقیقی را که از غایت عنایت خود انسان ... ت ناچیز را ادراک تشخیص امراض عطا فرموده
خویش در ادویه و اغذیه فواید ... بسیار و منافع بیشمار مقدر کرده و درود و سلام

...ب نفس را که از حسن تدبیر علیلان ضلالت را باشربه و معاجین هدایت معالجه نموده
و مریضان کوی گمراهی را باقراص و سفوفات رافت و رهبری تداوی ساخته یعنی
خاتم المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم و بر آل و اصحاب او
که متابعت او را چون ستّه ضروریه برخود لازم می انگاشتند و در رواج و اجرای
دین متین او جان و مال را درمی باختند و آنانکه از قانون و احکامش سرتابی ساختند از
اعمال بدکه عبارت از قتل و زجر و توبیخ و حبس است سرزنش فرمودند و گروهی که از حرکات و
سکنات نفسانی و شومی طبع انحراف ورزیدند مکافات اعمال درداد ند و بر جمیع تابعین
و تبع تابعین او باد بحرمت النبی و آله الامجاد اما بعد میگوید بندهٔ نادان هیچمدان
غلام مرتضی ابن خلاصة الاطبا زبدة الحکما لقمان عهد ارسطو عصر بطلمیوس دوران
جالینوس زمان حکیم محمد صادق علیخان غفر الله لهما که جناب والد ماجد مرحوم و مغفور
بعد تالیف زاد غریب کلیات و منافع ادویه مفرده و مرکبه برای اتمام کتاب مذکور تالیف
... مسوده بودند و همواره اراده میداشتند که هرگاه فرصت دست دهد کتاب مسطور را
... ترتیب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علاج باشد لیکن چون فرصت دست ندا د
... ایام اجل جناب ممدوح در رسید اراده جناب فهامی از مکمن خفا بجلوه گاه ظهور نیامد
... این بنده احقر در مرض موت آن برگزیده آفاق بخدمت سامی حاضر شد ارشاد فرمودند
... ترتیب کتاب مرقوم میسر نشد و کار ناتمام بی فایده می ماند باید که هنگام بهم رسیدن فرصت و
... بودن هوش و حواس و حرکات و سکنات بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب
... خلق الله فواید و منافع بردارند و این کتاب تمام و کامل گردد تا صواب و اجر اندراج
... نامه اعمال من و تو ثبت گرداند پس ارشاد سراسر رشاد جناب ممدوح را وسیله نجات خود تصور نموده

استعمال آن را مقدم بر ماکول و مشروب خود انگاشته و هوا و هوس را یاسمی دانسته موافق مسوده
جناب ممدوح بی کم و کاست ترتیب دادم و در نوم و یقظه بهمین خیال متوجه بودم و سعی
اتمام این کتاب بجا در حالت صحت برای خود تقدم بالحفظ داشتم و در صورت مرض بجو علاج
بالدوا انگاشتم بحمد الله که ترتیب کتاب مذکور به برکت ارشاد جناب غفران مآب از من ناکاره
در سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و نه هجری نبوی بانجام رسید و این مجموعه نافعه که تاریخ اتمامش
مخازن التعلیم است از من ناچیز باختتام گرائید بمنه و کرمه الکنون شروع در کتاب میرود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة علی رسوله محمد و آله و صحابه اجمعین اما بعد چنین میگوید عاصی پر معاصی
صادق علیخان بن اشرف الحکما حکیم محمد شریفخان غفر الله لهما چون ماکول
ملبوس و سایر حوائج ضروریه انسان صناعی است و در تحصیل امور معیشت اکثر
افراد بشر را غالباً احتیاج بسفر می افتد لاجرم خواست که رساله مختصری در تدابیر سفر بر و بحر و
علاج امراض بر طبق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ صحت مسافرین و سبب اعاده
صحت زایله ایشان بوده باشد تالیف نماید که با وجود وجازت لفظ بر زبده اقاویل حکمای
عظام و اطبای کرام محتوی باشد بعون عنایت ایزدی در اندک مدتی بسلک تحریر کشید
و چون این رساله که مسمی به زاد غریب است صورت اتمام پذیرفت تاریخ اتمامش مهندس
عقل این ابجد خوان هیچمدان زاد غریب گفت و هدیه بارگاه جهان نمای نمود که چرخ جهانگرد
با هزاران دیده گرد جهان گردیده مثلش در جهان ندیده حاتم طی از اصغای آوازه سخاوتش
روزنامچه سخای خود را طی کرده از نهایت شرم آواره بادیه عدم گردیده از حیرت شتشه رائی
انورش که روکش عقل فعال است نیر اعظم از خطوط شعاعی پنجه بر زو گرفته و از کیفیت رسائی

ساغر مضطبه دبیرستان جاه و جلالش دبیر فلک را دل از دست رفته از نسبت مشاکلت ملیحه
رایت ظفر آیتش ماه عالم افروز سر بعیوق افراخته و کلک گوهر سلکش که باعث انتظام جهان و
جهانیان است کار ارباب حاجت ساخته و سعد اکبر که مدار افاضه سعادت است اختر سعدش را
بهزار جان و دل مشتری گردیده و در ایوان کیوان پاسبان قصر رفعتش زهره بتمنای حصول دولت
مجرا در صف نعال رامشگران خریده و بهرام خون آشام سر انگشتان را از خون اعادی وخیم العاقبة
نابکار نگار نموده و در مضمار سلحشوری قصب السبق از امثال و اقران ربوده و شهنشه و فلک مانند
فلک بندوی آستان فیض پاسبان اوست و سعد رامح نیزه داری از عساکر ظفر توامان او با استظهار
ضعیف نوازیش گرگ خونخوار در چنگال میش ضعیف‌تر از مور و حکایت پشه و فیل قصه الیست دلبسته

خاص و عام مشهور اعظم خدیو جم حشم داراب دربان	سلیمان زمان سلطان دوران	الجوح	
سلطنت تابنده اختر	جهان را آفتاب ذره پرور	بمیدان وغا خصم راچه یارا	که
گردد در مصاف او صف آرا	بهار آرای گلزار جهانست	گلی از گلبن صاحب قرانست	
الهی تا بگردش هست گردون	بکن باقبال و عمرش روز افزون	بر اعدا یارب او را تا دم صور	
بفضل خود مظفر دار و منصور	مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دایره جهانبانی و سلاله خاندان رفیع		

المکان گورگانی و خلاصه دودمان عظیم الشان صاحب قرانی خسرو سکندر نشان دارا و
داراب دربان خدا جمشید شوکت فریدون حشمت کیوان رفعت برجیس رتبت السلطان
بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان اسد
المعارک و المغازی معین الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی
خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه از عاکفان سده
سپهر سلطنت و جهانبانی و واقفان عتبه علیه خلافت و شهریاری رجاء واثق است

که پرتو قبول بر وجنات این مختصر افگنده سهو و خطائی که در تنمیق آن راه یافته باشد بذیل عفو بپوشند و در اصلاح آن کوشند والله ولی التوفیق و این رساله مشتمل بر چهار منزل است منزل اول در قواعد هر دو جزء طب منزل دوم در ادویه و اغذیه مفرده منزل سوم در معالجات امراض منزل چهارم در ادویه مرکبه منزل اول در قواعد هر دو جزء طب و آن مشتمل بر یک میل و دو رفیق و یک مقام است میل در معرفت طب و معنی هر دو قسم آن طب علمیست که احوال بدن انسان باو معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت حاصله و استرداد زایله کنند و آن بر دو قسم است علمی و عملی عملی را نظری نیز گویند و این هر دو علم و نظر است علمی آنست که در وی فقط دانستن اموری چند باشد چنانچه علم بارواح که سه اند و عملی آنست که در وی دانستن اموری چند باشد بابیان کیفیت عمل اگرچه عمل نکرده باشی چنانچه علم بانکه در اورام حاره در ابتدا رادع و در تزید مرخیات با رادع و در انتها صرف مرخیات محلله و در انحطاط محللات صرفه استعمال میکنند رفیق اول در قواعد جزء علمی و آن مشتمل بر چهار طریق است طریق اول در امور طبعی طریق دویم در احوال بدن انسان طریق سوم در اسباب طریق چهارم در دلایل طریق اول در امور طبعی و آن هفت اند ارکان امزجه اخلاط اعضا ارواح قوی افعال و هر یک ازین به فرسخی گفته می شود فرسخ اول در ارکان و آن اجزای بسیط اند که اجزای اولی اند مر بدن آدمی را و غیر آنرا و مراد از بسیط درینجا اینست که منقسم نشود باجسام مختلفة الصور والطبایع و آن بر مذهب حق چهار اند اول نار یعنی آتش و طبع او گرم و خشک است و فایده آن در مرکبات انضاج تلطیف و تلطیف و کسر برودت ماء و ارض و مکان او تحت فلک قمر است دوم هوا یعنی باد و مزاج او گرم و تر است و فایده اش تخفیف و تخلیل و تحلیل و مکان او تحت نار است

واین هوا که سرد محسوس میشود بنا بر اختلاط اجزای مائی وارضی است سوم ما یعنی آب و آن
سرد و تر است فایده آن سهل قبول اشکال و ترک آنست و مکان او زیر هوا است و
بالای زمین لیکن بجهت پیدایش مرکبات بباعث تاثیر کواکب آب اندرون زمین در آمد
و زمین از یک جهت مکشوف شد چهارم ارض یعنی زمین و مزاج او سرد و خشک است
و فایده آن استمساک حفظ اشکال است و مکانش زیر آب فرسخ دوم در مزاج و آن
کیفیتی است ملموسه متوسطه در کیفیات اربعه که از امتزاج عناصر و فعل و انفعال هر واحد و انکسار
حدت هر یک از دیگری حاصل میشود و آن دو قسم است یکی معتدل مزاجی و او آنست که
داده شود هر مرکب از کمیات و کیفیات عناصر حصه که لایق بمزاج او باشد و آین معتدل بمعنی
معدل فی القسمت است و مبحوث عنه اطبا همین است و باین معنی جمیع مرکبات معتدل اند
دوم خارج ازین اعتدال و او آنست که چنین نباشد و سوء مزاج عبارت
از همین است و این نیز بر دو قسم است یکی آنکه مایل بیک کیفیت باشد و آن چهار است حار یا بارد
رطب یا یابس دوم آنکه مایل بدو کیفیت باشد و آن نیز چهار است حار رطب حار یابس بارد رطب
بارد یابس هر یک ازین اقسام سازج بود یا مادی سازج آنست که با او خلط غالب نباشد
مادی آنست که باشد با او خلط غالب و امثله این اقسام شانزده در سدید مذکور است فرسخ سوم
در اخلاط و آن جسمی است رطب بالفعل سیال بالطبع که متغیر میشود صورت کیلوس اول بسوی او
در جگر در طبخ واحد بسبب لطافت ماده بدانکه انسان میخورد غذا را تا وقتیکه جزو اعضا می شود چهار
جا نضج می یابد اول در معده مثل کشک ثخین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضله آن براز
است دوم در جگر که خلاصه کیلوس صورت خود گذاشته متحیل بصورت اخلاط اربعه میشود پس آنچه
طافی است مانند کف صفرا است و آنچه راسب است سودا و آنچه متوسط است اگر نضج یافته است

خون است و اگر نضج یافته باشد بلغم بود و فضله این بول است سیوم در عروق که در انجا
اخلاط مستحیل برطوبت ثانیه میشود بحسب مزاج هر عضو فقط چهارم در اعضا است که رطوبت ثانیه
بصورت و هیئت اعضا مستحیل میشود و فضله این هر دو هضم عرق و وسخ است و از ان
هر سه هضم مسمی به کیموس است و آن چهار است اول دم یعنی خون و ان گرم و تر است
دوم بلغم و ان سرد و تر است سوم صفرا و ان گرم و خشک است چهارم سودا و ان
سرد و خشک است و هر واحد از اخلاط اربعه طبعی بود و غیر طبعی طبعی از هر خلط آنست که
در جگر پیدا شود و نافع بدن باشد خون طبعی چهار صفت دارد یکی آنکه سرخ رنگ بود
دوم آنکه بوی متعفن و بوی ترش مانند آن ندارد و عدیم الرایحه نبود سیوم آنکه معتدل قوام
باشد چهارم آنکه شدید الحلاوة باشد و بهترین اخلاط خون است و فایده آن تغذیه بدن تنها
یا با اخلاط و تولید روح بود و غیر طبعی آنست که مخالف طبعی بود و خون در عروق با اخلاط
دیگر بذات نشده بلکه هر یک علیحده علیحده موجود اند ازین جهت است که هر خلط با دویه مخصوصه خود
مستفرغ میشود و از فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز بر دو قسم است طبعی و غیر طبعی بلغم طبعی
دو صفت دارد یکی آنکه طعم او مایل بشیرینی باشد و او قریب الاستحاله بود بخون دوم آنکه
معتدل القوام بود فایده او آنست که بوقت فقدان غذا مستحیل بخون شده بدل ما یتحلل
گردد و مفاصل را تر دارد و در غذائی بعضی اعضا مانند دماغ و نخاع دخل گردد و غیر طبعی
من جهت طعم چهار است مالح و حامض و عفص و تفه صاحب قانونچه حلو نیز ذکر کرده و آن
بسبب آمیزش قدری خون بود با بلغم مالح یعنی شور گرم و خشک است قریب بطبع صفرا و
مالح آنست که صفرائی محترقه با بلغم آمیزد حامض یعنی ترش او آنست که حرارت غریبه در بلغم
اثر کند و این مایل به برودت و یبوست بود عفص یعنی زمخت آنست که قدری از سودا با بلغم

و مایل به برودت و یبوست باشد تفه یعنی بی مزه انست که جسم مائی در آن غالب باشد و او سردترین اقسام
است و من جهت قوام پنج است مائی و زجاجی و جصی و مخاطی و خام زیرا که یا رقیق بود
مائی گویند و یا غلیظ بود اگر رطوبت در و باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد
جصی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الا خام صفرا او هم
طبیعی بود و غیر طبیعی طبیعی سه صفت دارد یکی آنکه احمر ناصع بود یعنی سرخ مایل بزردی باشد
دویم آنکه خفیف بود سیوم آنکه حاد باشد فایده او آنست که خون را لطیف کند تا بدان
سبب و مسالک ضیقه گذر یابد و همراه خون غذائی بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره یا معا نزد
و آدمی را بر تبرز خبر دار کند و غیر طبیعی پنج قسم است مره صفرا و محیه و محترقه و کراثی و زنجاری مره صفرا
آنست که رطوبت رقیقه با صفرا امیزد و محیه آنست که رطوبت غلیظ با وی امیزد و محترقه
انست که صفرائی غیر طبیعی با اندکی سودائی محترقه امیزد و کراثی و زنجاری آنست که بعضی
از صفرائی طبیعی فی نفسه محترق شود و مختلط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق در زنجاری
اکثر و اقوی است از کراثی و این هر دو مشابه سموم حاده اند در معده متولد شوند سودا نیز بر دو قسم است
طبیعی و غیر طبیعی طبیعی از وی دم بود فایده او آنست که خون را غلیظ کند تا جزء متغذی گردد
و در غذائی اعضائی صلبه مانند استخوان داخل شود و از طحال به فم معده ریزد تا آدمی را بر گرسنگی
خبر دار کند غیر طبیعی محترق است از هر خلطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبیعی از اخلاط محدث مرض
بود فصل چهارم در اعضا و آن اجسام کثیفه اند که متولد
میشوند از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم است مفرد و مرکب
مفرد را بسیط نیز گویند و مراد از بسیط در اینجا آنست که هر جزء محسوس که او را جزء گفته میشود
اگر از عضو گرفته شود مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بخلاف آن مفرد چون عظم و عصب و

ورباط و عصب و وتر و غشا و شرائین و اورده و لحم و شحم و سمین که اینها از منی متولد میشوند مگر لحم و
شحم و سمین لحم از غلظت خون متولد میشود و عاقد او حرارت و یبوست است و شحم و سمین از مائیت
و دسومت خون متولد میشود و عاقد او برودت است و بعضی از اعضای مرکبه اعضای
رئیسه اند که مبداء قوای ضروریه است یا بحسب بقای شخص یا بحسب بقای نوع اما بحسب بقای
شخص سه اند اول قلب که آن مبداء قوت حیوانی است و خدمت میکنند او را شرائین
که روح حیوانی را که باعث حیوة است از قلب بجمیع بدن میرسانند دوم دماغ و آن مبداء
قوت نفسانی است و خدمت میکنند او را اعصاب که روح نفسانی را که باعث حس و حرکت
است بجمیع بدن میرسانند سیوم کبد و آن مبداء قوت طبیعیت و خدمت میکنند او را
اورده که روح طبیعی را که باعث تغذیه و تنمیه است بجمیع بدن میرسانند اما بحسب بقای نوع آن
سه عضو مذکوراند بعضو چهارم که انثیین است و آن محل نضج منی است فصل پنجم در ارواح و آن
جسم لطیف بخاریست که بسبب نضج در بطن الیسر قلب متکون میشود از لطافت اخلاط محموده باختلاط
اندکی از هوائی مستنشق چنانچه پیدا میشود اعضا از کثافت آن فایده او آنست که
حامل قوی باشد تا که منتقل شود قوی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل قوی است
واجب است که باشد اصناف ارواح سه مانند اصناف قوی فصل ششم در قوی
و آن نزد اطبا مبداء فعل جسمانی است که بعد از مزاج حادث شود و آن سه قسم است طبیعی و نفسانی و
حیوانی طبیعی بر دو قسم است یکی آنکه متصرف باشد در غذا بالقوة القریبة بفعل برای بقای شخص دوم آنکه
متصرف باشد برای بقای نوع اما اول نیز بر دو قسم است غاذیه و نامیه غاذیه آنست که بعد
از عمل هاضمه غذا را مشابه عضو گرداند تا بدل ما یتحلل شود نامیه آنست که بعد از عمل غاذیه زیاده میکند
در طول و عرض و عمق جسم بر تناسب طبیعی و فعل این قوت بعد از نمو باطل گردد و ثانی نیز بر دو قسم است

یکی مولده دوم مصوره اما مولده نیز بر دو قسم است یکی آنکه جدا میکند در مرد و زن از اخلاط محموده جوهر منی را و این قوت از انثیین مفارقت برحم میکند دوم آنکه تیار کند هر جزو منی را در رحم برای استعداد صورت عضو مخصوص و این قوت از انثیین بمصاحبت منی در رحم میرود مصوره قوتی است در رحم که می پوشاند هر جزو منی را صورت عضوی که مقتضای نوع صاحب منی باشد اما قوت نفسانی دو قسمست محرکه و مدرکه اما محرکه بر دو قسمست یکی باعث بر حرکت آنرا شوقیه گویند دوم فاعل بر حرکت آنرا فاعله گویند اما شوقیه نیز بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث حرکت باشد بسوی چیزی نافعه غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضرت فی الواقع باشد یا باعتقاد ظن اما فاعله قوتی است که در عصب نفوذ کند تا بواسطه آن متشنج شود عضله پس منقبض شود عضو یا مسترخی شود عضله پس منبسط شود عضو اما مدرکه بر دو قسم است یکی مدرکه ظاهره که خارج دماغ است دوم در باطن اما مدرکه ظاهره که آن بمنزله جاسوس است برای مدرکه باطن پنج اند حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس اما حس بصر مکان آن در تقاطع صلیبی است که واقع است در میان عصبتین که از مقدم دماغ بالا آمده عصبتین مجوفتین شبیهتین بسر پستان رسته بهر دو چشم می آیند و آن ادراک الوان و اشکال میکند و قوت سمع مکان او در عصب مفروش اندرون صماخ است و ادراک صوت میکند و قوت شم مکان آن در عصبتین زایدتین شبیهتین بسر پستان است که از مقدم دماغ میرویند و این قوت ادراک رایحه میکند و قوت ذوق مکان او عصب مفروشه است در جرم زبان و این قوت بسبب رطوبت لعابیه فم ادراک طعم میکند و قوت لمس مکانش در جلد و اکثر گوشت که زیر او است و این قوت ادراک ملموسات میکند اما مدرکه باطنه بر ند هب حکما پنج اند حس مشترک خیال و وهم و حافظه و متصرفه حس مشترک ادراک میکند صور جزئیه که محسوس اند بادراک حواس ظاهره

مدرک حواس ظاہرہ را صور گویند و مدرک حواس باطنہ را معانی و دماغ سہ بطن دارد مقدم و اوسط و موخر هر بطن سہ قسم است اول و اوسط و موخر و مکان او اول بطن مقدم دماغ است اما خیال خزانہ حس مشترک است کہ نگاہ میدارد صور محسوسات حس مشترک را و مکان او موخر بطن مقدم دماغ است اما وهم قوتی است مدرک معانی جزئیہ را کہ قایم است با صور جزئیہ مانند موافقت و مخالفت و صداقت و عداوت جزئیہ و مکانش بطن اخر بطن اوسط دماغ است اما حافظہ خزانہ وہم است و مکان او بطن موخر دماغ است اما متصرفہ قوتی است کہ تصرف میکند در صور محسوسہ مخزونہ در خیال و معانی جزئیہ مخزونہ در حافظہ بترکیب و تفصیل و این شش گونہ است یکی آنکہ ترکیب بعض صور با بعض صور کند مانند آنکہ تخیل کند آدمی را مثلا کہ دو سر دارد دوم آنکہ تفصیل کند بعض صور از بعض مانند آنکہ تخیل کند آدمی را کہ بی سر است و امثلہ چہار قسم در مطولات مذکور است و مکان او بطن اوسط دماغ است و قوت حیوانی قوتی است کہ تیار میکند اعضا را برای قبول قوت نفسانی و مبدا حرکت قلب و شراین است فرسخ ہفتم در افعال و آن بر دو قسم است یکی مفرد و او آنکہ تمام شود بیک قوت مانند جذب و امساک دوم مرکب و او انست کہ تمام شود بدو قوت یا زیادہ مانند ازدراد کہ از جاذبہ طبعی معدہ ہی و از دافعہ ارادی کہ در عضلہ ازدراد است حاصل میشود طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است صحت و مرض صحت حالتی است بدن انسان را کہ بسبب ذات آن حالت جاری شوند ہمہ افعال بدنی کہ طبعی و نفسانی و حیوانی اند بر مجرای طبعی مرض حالتیست کہ بسبب ذات آن برسد افعال را ضرر و عام است کہ لحوق ضرر در سایر افعال باشد یا در بعض آن و ضرر فعل بر سہ قسم است تغیر و نقصان و بطلان و مرض بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد آنست کہ مرض واحد

باشد و آن بر دو قسم است سوء مزاج و مرض ترکیب و تفرق اتصال سوء مزاج آنست که
اول مرض عارض شود باعضاء مفرده مرض ترکیب آنست که اول باعضاء مرکب عارض
شود تفرق الاتصال آنست که بهر دو اولاً عارض شود سوء مزاج بر دو قسم است
مفرد و مرکب مفرد چهار قسم است حار بارد رطب یابس مرکب نیز بر چهار قسم است حار
رطب حار یابس بارد رطب بارد یابس و هر یک ازین هشت قسم یا ساذج
بود یا مادی و ماده یا مجاور و ملتصق عضو بود یا داخل و نافذ و این داخل یا متورم بود یا غیر
متورم که عضو آن ماده را تشرب کند امراض ترکیب نیز چهار قسم است امراض خلقت
و امراض مقدار و امراض عدد و امراض وضع امراض خلقت نیز چهار قسم است یکی
امراض شکل مانند سر که پهن باشد دوم امراض مجاری مانند گشاده شدن ثقبه عنبیه
سوم امراض تجاویف مانند اتساع کیسه انثیین چهارم امراض سطوح اعضا مانند ملاست
معده امراض مقدار دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان دوم آنکه کم شود
مانند هزال مفرط امراض عدد نیز بر دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند اصبع زائد
دوم آنکه نقصان باشد مانند نقصان اصبع امراض وضع مانند زوال عضو از مکان
خود بخلع و غیر خلع اما تفرق اتصال مختلف میباشد اسم آن باختلاف محل آنکه در
جلد واقع شود خدش گویند و آنچه در لحم واقع شود جراحت گویند و این جراحت اگر قدیم
بود قرحه گویند همچنین آنچه واقع میشود در عظم و غضروف و عصب و عروق هر یک باسم مخصوص است
و کسی را که در قلب جراحت رسد بمیرد و اما مرض مرکب آنست که حادث شود از اجتماع امراض
مرض واحد که او را اسم خاص و علاج خاص باشد مانند ورم مرض یا اصلی باشد و یا شرکی که تابع
اصلی باشد پس مختلف میشود حال شرکی در قوت و ضعف بسبب اختلاف حال اصلی و تقدم

میباشد در اکثر ضرر اصلی و هر مرض که منتهی میشود بصحت برای او چهار زمانه است یکی ابتداء وی آنست که ظاهر میشود در وی مرض دوم تزید و وی آنست که ظاهر شود در وی غلبه مرض لحظه بلحظه سیوم وقت انتهاء آن زمانه است که باشد در و مرض بعد ازدیاد بر حالت واحد چهارم وقت انحطاط و وی آنست که ظاهر میشود در وی کمی مرض طریق سیوم در اسباب و او نزدیک اطباء آنست که باشد اول پس واجب شود از آن حالتی از احوال بدن انسان یا ثبات آن حالت و بهر یک ازین احوال سه اسباب است زیرا که سبب یا غیر بدنی باشد آنرا بادی گویند و یا بدنی باشد پس اگر واجب کند آن سبب حالت را بغیر واسطه آنرا واصله گویند و اگر واجب کند آن حالت را بواسطه آنرا سابقه گویند و اسباب بادی صحت مثل خبر خوش کننده و سابقه مانند نضج تام و واصله مانند اعتدال مزاج و ترکیب اسباب بادی مرض مانند حرارت شمس و سابقه مانند امتلاء برای حمی و واصله چون عفونت برای حمی عفنه و فعل سبب یا بالذات و مقتضای طبیعت او باشد مانند تبرید آب سرد یا بالعرض مانند تسخین او بحقن حرارت و هر سبب یا ضروری بود یا غیر ضروری ضروری آنست که انسان را بدون وی حیوة ممکن نباشد و غیر ضروری گاه مضاد و مفسد طبیعت باشد و گاه غیر مضاد و اسباب ضروری بالاستقراء شش است یکی هوا و احتیاج بدان برای ترویح بعد ترویح روح بود باستنشاق و اخراج فضلات محترقه او بر تنفس مانند حال شک آهنگران و بهترین هوا آنست که معتدل باشد و از غبار و دخان و از ابخره بقول ردیه و ابخره نیستان و ابخره آب متغیر نتن چیف و از معادن ردیه و اشجار خبیثه خالی باشد و میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر آنکه وبا بود که چنین هوا حافظ صحت حاصله و محدث صحت زایله بود و اگر متغیر شود با ختلاط اشیای مذکوره حافظ مرض و محدث او شد و تغیرات هوا یا طبعی بود یا غیر طبعی غیر طبعی یا غیر مضاد طبیعت بود

و یا مضاد طبیعت و تغیرات طبعی تغیرات فصلی بود که آن ربیع و صیف و خریف و شتا است
ربیع نزد اطبا آنست که در اشجار شگوفه و ثمار نشو و نما ظاهر شود و موسم بهار عبارت ازین است
و او معتدل و اصح فصول است صیف آنست که گرما درو غلبه کند و مزاج آن حار یابس
است خریف آنست که تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق در آن ظاهر شود و مزاج آن بارد یابس
است و این بدترین فصول است شتا آنست که سرما در آن غالب شود و مزاج آن بارد رطب است
هر فصلی از فصول پیدا میکند امراض مناسب طبع خود را و زائل می کند امراض مضاد طبع خود را
تغیرات غیر طبعی که مضاد طبیعت بود یا از اسباب سماوی بود یا از اسباب ارضی اما اسباب سماوی
چنانچه گرمی در هوا میشود وقت جمع شدن بسیاری ستارهای بزرگ درخشنده با آفتاب اما اسباب
ارضی بسبب اختلاف مساکن میباشد و مختلف میشود مساکن یا بسبب نزدیکی و دوری از خط استوا
و یا بسبب مجاورت جبال و یا بحار و مانند آن و اما تغیرات مضاد مجری طبعی مانند وبا است
دوم از سته ضروریه ماکول و مشروب است هر چیزی که وارد بدن میشود بعد از انفعال از حرارت
بدن تاثیر میکند در بدن ازین اقسام بیرون نیست یا دوای صرف بود یا غذای صرف یا ذو الخاصیه
یا غذائی دوائی یا دوائی بالخاصیه یا غذائی ذو الخاصیه یا غذائی دوائی ذی الخاصیه دوائی
صرف آنست که فقط بکیفیت مزاجی تاثیر در بدن کند غذائی صرف آنست که فقط بماده
تاثیر کند ذو الخاصیه آنست که فقط بصورت نوعی تاثیر کند و آن خاصیت یا موافق بدن
باشد مانند فادزهر و یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و دوا معتدل بود یا
غیر معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد چنانچه در منهج اول از طریق اول از رفیق اول از منزل دوم
بیانش می آید و غذا منقسم میشود به هژده قسم غلیظ لطیف معتدل و هر یک ازین دو قسم است صالح
الکیموس یا فاسد الکیموس و هر یک ازین کثیر الغذا بود یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا غلیظ

آنست که خون غلیظ ازو پیدا شود و لطیف برخلاف آن و متوسط بین بین صالح الکیموس آنست که خون نیک ازو حاصل شود و فاسد الکیموس برخلاف آن و کثیر الغذا آنست که خون بسیار ازو پیدا شود و قلیل الغذا برخلاف آن و اوسط بین بین اما شرب و اگر شراب باشد ذکر آن ترک کردیم که شرب آن از جمله گناه کبایر است و اگر آب باشد آب صرف غذای بدن نمیشود لیکن استعمال کرده میشود برای چند فواید یکی از آن ترقیق غذاست دوم طبخ غذا سوم بدرقه غذاست که آنرا در مجاری ضیقه میرساند سیوم از سته ضروریه حرکت و سکون بدنی است منقسم میشود حرکت بشدت و ضعف و کثرت و قلت و سرعت و بطو اما سریع قوی قلیل گرم میکند بدن را زیاده از انچه تحلیل میکند و بطی ضعیف کثیر بالعکس بود و افراط حرکت و سکون سرد و سکون اعون بر هضم است و حرکت بر انحدار چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانی است حرکات نفسانی را اعراض نفسانی نیز گویند و لازم میشود حرکت نفس را حرکت روح قلبی که حامل قوه حیوانی است یا بسوی خارج بدن دفعة چنانچه در غضب شدید میباشد و یا بسوی خارج اندک اندک چنانچه فرح و لذت میباشد و یا بسوی داخل دفعة چنانچه در فزع یا اندک اندک چنانچه در غم یا بسوی داخل و خارج چنانچه در خجالت میباشد و این توجه اگر بسوی خارج میشود گرمی خارج بدن و سردی داخل و اگر بداخل میشود گرمی داخل بدن و سردی خارج و مفرط این قاتل است و افراط سکون نفسی سرد و مبلد است پنجم از سته ضروریه نوم و یقظه است در خواب روح و قوی و حرارت غریزی برای نضج و هضم اندرون بدن میروند و خواب برخلای بدن سرد و مجفف است و بر غذا و خلط مستعد هضم اعانت کند بر هضم و کثرت نوم در نهار ردی است و هرگاه عادت شود بتدریج ترک نمایند اما بعد از ساعت یا دو ساعت بر طعام خوب است بر معده و تحلل میان نوم و یقظه ردی است ششم از سته ضروریه استفراغ و احتباس است معتدل از هر دو حافظ صحت است و افراط استفراغ بدن را خشک و سرد میکند و افراط احتباس

موجب سده و عفونت و سقوط شهوت بود اما اسباب غیر ضروری که مضاد طبیعت
مانند اندفاق و تمرغ در رمل نافع است استسقا و ترهل را و مانند مالیدن عضو با محللات
تشنج و مانند پاشیدن آب سرد بر رو نافع غشی است و اما اسباب مضاد مجرای طبعی مانند ضرب
و قطع سیف و استعمال سموم است و اسبابیکه به نسبت اسباب مذکوره جزئیه اند بعضی ازان مسخن
اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه از داخل و خارج بدن و خوردن
غذای معتدل المقدار و عفونت و تکاثف و بعضی مبرد اند و آن کل متخلخل اند هرگاه بافراط باشند
و فجاجت خلط و استعمال اغذیه و ادویه مبرده از داخل و خارج و بعضی مرطب اند مانند استعمال اغذیه
و ادویه مرطبه از داخل و خارج و حمام مرطب و دعت و کثرت غذا و اجتناب محللات و استفراغ
خلط مجفف و بعضی مجفف اند مانند استعمال محللات بافراط از داخل و خارج و بند نمودن غذا
از عضو و استعمال اغذیه و ادویه مجففه از داخل و خارج این است اسباب سوء مزاج مفرد و دانسته
شود از ترکیب سوء مزاج مفرد اسباب سوء مزاج مرکب نیز مفسدات شکل منحصر است در سه قسم
یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند راس مسفط دوم آنکه وقت ولادت بود
مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبعی خارج نشود سیوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت
غندق حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب و تفرق اتصال و امراض جزئی بحث فی
است طریق چهارم در دلایل و او آنست که دلیل گرفته شود باو بر حالت باطن انسان
علامات دلالت کند بر امزجه و بعضی بر ترکیب علامات امزجه ده اجناس اند یکی ماخوذ
از لمس است پس لمس مساوی برای لامس معتدل المزاج مخالف است و جهتیکه منفعل شده
است لامس ازان جهت دوم ماخوذ از لحم و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت
و کثرت شحم دلالت کند بر برودت و رطوبت سیوم شعر است کثرت شعر

وسواد دلالت کند بر حرارت و یبوست و اضداد آن بر برودت و رطوبت چهارم لون بشره
سفیدی رنگ دلالت کند بر برودت و غلبهٔ بلغم و حمرت آن بر حرارت و غلبهٔ خون و ترکیب
این هر دو بر اعتدال دلالت کند و رنگ گندم گون دلالت بر حرارت کند و زردی بر حرارت و غلبهٔ
صفرا و یا بر قلت دم چنانچه در ناقهین می باشد و کمودت دلالت بر افراط سردی و سودا کند پنجم
هیئت اعضا است سعت صدر و عروق با ظهور آن و عظم نبض و اطراف و ظهور مفاصل دلالت بر حرارت
کند و اضداد آن بر برودت ششم کیفیت انفعال اعضا است سرعت انفعال از سردی و گرمی
باشد دلالت کند بر غلبهٔ آن هفتم افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص و باطل دلالت کند بر برودت
و مشوش و سرعت بر حرارت و بطو بر برودت هشتم نوم و یقظه کثرت نوم دلالت بر برودت و رطوبت
کند و کثرت یقظه بر حرارت و یبوست و اعتدال هر دو بر اعتدال نهم فضول مندفعه مانند بول
و براز و عرق حاد الرائحه قوی الصبغ دلالت بر حرارت کند و ضد آن بر برودت و کثرت آن بر رطوبت
و قلت آن بر یبوست دهم انفعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت دلالت بر حرارت کند و
بلادت آن بر برودت و ثبات آن بر یبوست و سرعت انفعال بر رطوبت و جبن دلالت بر برودت
و ضعف قلب کند و بیحیائی و سرعت و قوت غضب و جرأت و کثرت و سرعت و اتصال کلام
نیز بر حرارت دلالت کند و کثرت حیا و کمی غضب بر برودت اما علامات امزجه مرکبه دانسته میشود
از ترکیب علامات امزجه مفرده و آنچه مذکور شد علامات امزجه خلقی است اما علامات امزجه عارضه
همین علامات مذکوره اند که عارض میباشد و این امزجه عارضه ضاره میباشد پس اگر باشد مزاج عارضی
مادی دلالت کند بر غلبهٔ خون ثقل و حمرت و خواب و حلاوت دهن و ظهور بثور و غدد و انتفاخ
بدن و تخییل چیزهای سرخ و دلالت کند بر غلبهٔ صفرا تلخی و زردی رنگ و تلخی دهن و قی صفراوی
و تشنگی و ثقل قلیل و تخییل چیزهای زرد و دلالت کند بر غلبهٔ بلغم بیاض لون و کثرت بزاق و

قلت عطش و ضعف هضم و جشاء حامض و کثرت خواب و بلادت حواس و ثقل زاید و لین و بطوء
نبض و بیاض قاروره و تخیل چیزهای سفید و دلالت کند بر غلبه سودا سیاهی و لاغری بدن
و بیداری و ثقل قلیل و کثرت افکار و وسواس و تخیل چیزهای سیاه و اما علامات امراض ترکیب
بعضی از آن ماخوذ است از نفس اعضا مانند استدلال از خلقت و مقدار و عدد و وضع بر مرض
اعضاء آلیه وقتیکه غیر ما ینبغی باشند و بعضی از لوازم اعضا مانند استدلال از جمال و بعضی تمامی اند
مانند استدلال از افعال و افعال اعضا اگر سلیم بود دلالت میکند بر صحت مزاج و ترکیب و اگر
ناقص یا باطل بود دلالت کند بر برودت یا بر رداءت ترکیب مشوشه بر حرارت یا بر رداءت
ترکیب و از علامات کلیه نبض و بول و براز است که دلالت کند بر احوال بدن انسان نبض
اول بر قلب است و بول بر جگر و براز بر معده و امعا اما نبض حرکتی است انبساطی و انقباضی
از اوعیه روح که قلب و شرایین است بسط او جهت تعدیل روح است به نسیم و قبض او جهت اخراج
فضلات محترقه او ست و نباض باید که معتدل المزاج و سلیم الذهن و صحیح المزاج باشد و هرگاه که ملاحظه
نبض کند باید که تا سی نبضه بلکه سی و پنج نبضه دست بر نبض بدارد و ادنی دوازده نبضه است
و نماینده نبض از امور نفسانی و امور بدنی دور باشد و نبض دست راست مریض از دست راست
خود و دست چپ او از دست چپ خود ببیند و اجناس اول نبض نه است جنس اول ماخوذ است از
مقدار عرق و اقسام آن نه است طویل قصیر معتدل عریض ضیق معتدل مشرف منخفض معتدل
طویل آنست که اجزای نبض به نباضیکه اصابع آن در افگندگی و لاغری معتدل باشد در طول زیاده
از معتدل محسوس شود و سبب آن زیادتی حرارت بود و اگر معتدل الاصابع نباشد آنرا بر معتدل
الاصابع قیاس کند قصیر آنست که به نباض معتدل الاصابع در طول کم از معتدل محسوس شود
و سبب آن کمی حرارت است معتدل آنست که موافق اصابع اربعه نباض معتدل الاصابع

محسوس شود و دلالت کند باعتدال حرارت و برودت و برهمین قیاس بود حال دلالة الاضداد
و معتدل های اقسام اجناس دیگر در زیادتی و کمی و اعتدال عریض آنست که اجزای نبض
در عرض و پهنائی اصابع زیاده از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت
ضیق آنست که ضد عریض بود معتدل و آن متوسط بود میان هر دو مشرف نبض است
که اجزای نبض در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی حرارت کند منخفض ضد
مشرف بود معتدل و آن متوسط بود جنس دوم کیفیت قرع نبض و آن سه قسم است قوی و ضعیف
و معتدل قوی آنست که سخت بکوبد سر انگشتان را و دلالت کند بر شدت قوت حیوانی ضعیف
ضد آن معتدل متوسط بود جنس سیوم زمان حرکت بود و آن نیز سه قسم است سریع بطی
معتدل سریع آنست که زمان حرکت او نهایت کوتاه باشد و دلالت کند بر زیادتی حرارت
بطی ضد آن بود معتدل متوسط بود جنس چهارم قوام آله بود و آن نیز سه قسم است صلب
لین معتدل صلب آنست که فرو نشود هرگاه غمز کرده شود سر انگشتان بروی و دلالت کند
بر یبوست لین ضد آن معتدل متوسط بود جنس پنجم زمان سکون است و آن نیز سه
قسم است متواتر متفاوت معتدل متواتر آنست که زمانه سکون او کوتاه بود و دلالت کند بر
زیاده تر حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی متفاوت ضد آن معتدل متوسط بود
جنس ششم بلمس آله و آن نیز سه قسم است حار بارد معتدل حار آنست که وقت حرکت نبض گرم
محسوس شود و دلالت کند بر گرمی خون و روح که در عروق است بارد ضد آن معتدل
متوسط بود جنس هفتم ماخوذ است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت و آن نیز سه قسم است ممتلی و
خالی و معتدل ممتلی آنست که اندرون عرق رطوبت زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن
کثرت خون و روح بود خالی ضد آن معتدل متوسط بود جنس هشتم مستفاد از احوال آله

و اختلاف در آن و آن دو قسم است مستوی و مختلف مستوی آنست که اجزای آله در جمیع قرعات
یک تیره باشد و سبب آن حسن حال نبض بود و مختلف بر خلاف آن و مختلف بر دو قسم است منتظم و
غیر منتظم منتظم آنست که اختلاف او انتظامی باشد غیر منتظم بر خلاف آن و سبب آن افراط
ضعف قوت بود جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردی الوزن جید الوزن
آنست که وزن نبض مناسب مزاج صاحب نبض بود ردی الوزن ضد آنست و این
سه قسم است یکی مجاوز الوزن و او آنست که وزن او وزن سنی بود که متصل بسن صاحبش باشد
مانند نبض صبی بر وزن نبض شباب دوم متباین الوزن و او آنست که چنین نباشد مانند وزن
نبض صبی بر وزن نبض شیخ و بالعکس سیوم خارج الوزن و او آنست که وزن او مشابه هیچ
وزنی از اوزان نبض نباشد نبض مرتعش و از انواع نبض مرکب که ذی اسما اند آنچه مشهور اند
نوشته می آید یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض و شهوق دوم
صغیر و او مقابل عظیم است سیوم معتدل و او متوسط بود چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
در عرض و شهوق پنجم رقیق و او مقابل غلیظ بود ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو
این هر شش انواع دلالت میکند بر آن که دلالت میکند بر آن بسایط اینها هفتم منشاری است
که مشابه باشد با سنان منشار و او آنست که سریع متواتر صلب مختلف الاجزاء باشد در شهوق و عظم و
تقدم و تاخر و صلابت و لین و دلالت میکند بر ورم عظیم که در اعضای عصبانی بود و این اکثر در ذات الجنب
پیدا باشد هشتم موجی و آن مشابه منشاری بود در اختلاف اجزا مگر آنکه لین بود گویا موجهاست که
بهم میرسند بعض وری بعض را و آن دلالت میکند بر ضعف قوت یا بر لین آله در استسقا و ذات الریه
و فالج و سکته پیدا باشد نهم دودیست و این مشابه موجی بود مگر آنکه صغیر بود مانند حرکت کرم بسیار پا
دهم نملی است و مشابهه دارد به دودی مگر آنکه اصغر و اشد تواتر و ضعف بود مانند حرکت مورچه

و میباشد نزدیک سوت یازدهم ذنب الفار و آن مانند دم موش میباشد دوازدهم مسلی و
آن میباشد مانند دو دم موش که هر دو را از اطراف گنده متصل سازند سیزدهم ذوالفترة و او
آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع بود حرکت چهاردهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت
کند وقتیکه متوقع شود سکون و این مجموع دلالت کند بر سوء حال مریض در بول بعد شش ساعت
اعتماد بول نمیماند و شیخ بوعلی گفته که بعد یکساعت تمام رنگ و قوام بول متغیر میگردد و اجناس
ادله او نزد شیخ بوعلی و سایر متاخرین هفت اند جنس اول لون است و آن پنج قسم است اصفر
احمر اخضر اسود ابیض قسم اول اصفر برای او شش طبقه است اول تبنی مانند آب کاه و دلالت
کند بر برودت و قلت صفرا دوم اترجی شبیه بلون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند
سیوم اشقر و آن زرد مایل بسرخی بود چهارم نارنجی شبیه بلون نارنج و این سرخ زیاده از اشقر
بود پنجم ناری و این سرخ زیاده از نارنجی بود و در این شعاع بود مانند نار و شبیه بود بآبیکه
زعفران در آن سائیده باشند ششم احمر ناصع و آن زرد مایل بسرخی بود زیاده از ناری
شبیه بشعر زعفران اینهمه دلالت میکند بر زیادتی حرارت نسبت بمرتبه که ماقبل اوست گاه
در امراض حاده بول رقیق و سفید باشد و این زرد نیست قسم دوم احمر برای او چهار طبقه است
اول اصهب آن اول مراتب حمرت بود که گویا هنوز کامل نشده باشد سبک از رنگ ورد
دوم وردی مشابه بگل سرخ سیوم احمر قانی که شدید الحمرة بود چهارم احمر اقتم که سرخی مایل
بسیاهی میباشد مع غبرت مانند سیاهی پشت باز و اینهمه دلالت بر غلبه خون و حرارت میکند و
گاه لون سرخ میباشد بسبب دوی چنانچه در فالج و سوء القنیه و یا بسبب که مقارنت الا بول با
چنانچه در قولنج و ناری اول بر حرارت است از احمر قسم سیوم اخضر و آن رنگ سبز بود و مراتب
آن پنج اند یکی فستقی شبیه برنگ پسته دوم نیلنجی شبیه برنگ نیل سیوم اسمانجونی شبیه برنگ

اسمان هرسه دلالت بر برودت کند چهارم کراثی شبیه برنگ گندنا پنجم زنجاری شبیه برنگ
زنگار و این هر دو دلالت بر احتراق شدید کند و دلیل موت باشد قسم چهارم اسود است
اگر بسبب احتراق بود و با او صفرت باشد و تقدم بیباشد او را قوت رایحه و اگر بسبب تجمد باشد یا کمود
و عدم رایحه بود و گاهی در بحران امراض سوداوی و گاهی از خوردن اشیاء
قسم پنجم ابیض است و آن دو قسم است یکی حقیقی که [illegible] بر غلبه بلغم و یا بر ذوبان
شحم و یا بر ذوبان اعضای اصلیه [illegible] دلالت کند یا بر عدم نضج
در مائیت [illegible] بر سده جنس دوم قوام است رقیق دلالت کند بر عدم نضج
و یا بر [illegible] ضعف کلیه و یا بر زیادتی شرب آب و غلیظ بر کثرت اخلاط و بر عدم نضج
[illegible] نضج و یا بر انحلال ورم و یا بر انفتاح سده و معتدل القوام دلالت کند بر نضج
[illegible] هضم صفا و کدورت صافی دلالت کند بر نضج و سکون اخلاط و کدر [illegible] بر عدم
[illegible] بر سقوط قوت و بر ورم باطنی جنس چهارم رایحه است افراط نتن دلالت کند بر
عفونت و یا بر قروح عفنه و عدم الرایحه دلالت کند بر جمود و فجاجت اخلاط و گاه
دلالت کند بر سقوط قوت و معتدل بر نضج حامض الرایحه بر غلبه حرارت غریبه و حلو الرایحه
بر غلبه خون و حریف الرایحه بر فساد صفرا جنس پنجم زبد است کثرت و کبر حجم و ابقاق
آن دلالت میکند بر ماده غلیظه لزجه و بر کثرت ریاح و در امراض گرده منذر طول مرض میباشد
جنس ششم مقدار بول است کثرت آن دلالت کند بر کثرت شرب آب و یا بر ذوبان
اعضا یا بر استفراغ فضول بول روی اعلم او اغزر است و قلت آن دلالت کند بر فرط
تحلل [illegible] یا قلت رطوبت و یا بر شدت و یا بر اسهال و افراط قلت بول با تحلل خبر میدهد به سقوط جنس هفتم
رسوب [illegible] آن چیزیست که از اخلاط متمیز از مائیت در قاروره میباشد و طبیعی و غیر طبیعی بود

طبیعی آنست که از فضلهٔ خلطها که مندفع میشود بعد از نضج ظاهر گردد اگر کامل نضج است محمود بود
والا غیر محمود و اوصاف طبیعی محمود آنست که املس ابیض مستوی الاجزا مجتمع و اسفل قاروره
بود هرگاه حرکت داده شود منبسط و منتشر گردد و زود بسرعت نازل و راسب نشود و آن دلالت
نضج و راسب از ثفل محمود بهتر است و بعد از آن متعلق که در وسط قاروره پیدا شود بعد
از ان [illegible] دلالت کند بر عدم نضج و یا بر سده و یا بر قلت
ماده رسوب غیر طبیعی [illegible] چون [illegible] قوام چون صفایحی و قشوری
و شعیری و کرسنی و نخالی و دسمی و مدی و مخاطی و رملی وارد [illegible] متعلق بعد
از ان غمام مگر آنکه تعلق آن بسبب ریح باشد و این غیر طبیعی یا از فضلهٔ اخلاط غیر [illegible] و یا
از انفصال جرم اعضا اگر سرخ باشد از جگر و کلیه بود و اگر سفید باشد از مثانه و یا از
اصلی و دسمی از ذوبان شحم و سمین و مدی از انفجار ورم بود و مخاطی از خلط غلیظ
اگر سرخ بود از گرده باشد و اگر زرد و سفید باشد از مثانه بود در براز استدلال از الت چند
یکی لون است لون طبیعی او خفیف الناریه بود و شدید الناریه دلالت میکند بر حر
و غلبهٔ صفرا و قلیل الناریه بر فجاجت و برودت و براز سفید بر غلبهٔ بلغم و یا بر سده مجرای
مراره و این منذر بقولنج و یرقان است و مدی و قیحی بر انفجار دبیله و اسود و اخضر و زنجاری
و کراثی دلالت کند بر آنچه دلالت میکند بر آن بول متلون بالوان مذکوره دوم مقدار است
قلت براز دلالت میکند بر قلت فضول اغذیه و یا بر احتباس آن در امعا و این خبر دهد بقولنج
و یا بر ضعف دافعه کثرت براز برای اضداد این باشد سیوم قوام است رقت آن دلالت
کند بر ضعف هضم و یا بر سده و یا بر ضعف جذب ماساریقا و لزوجت براز دلالت میکند بر غذای
لزج یا خلط لزج و یا ذوبان اعضا و زبدی بر ریاح و یا بس افراط تحلل و یا بر یبس اغذیه و یا بر

برکثرت بول و افضل براز آنست که سهل الخروج متشابهة الاجزا خفیف النار یة و
معتدل القوام و معتدل القدر و معتدل الرایحه در وقت معتاد بود و از آواز قراقر و زبد خالی باشد
و آنچه منکر و لون منکر دلالت میکند بر موت رفیق دوم در قواعد جزء عملی بقول کلی و آن دو
قسم علم است علم حفظ صحت و علم علاج و آن دو طریق است طریق اول در علم حفظ صحت
و ملاک امر درین تعدیل سته ضروریست و بیان کرده شد هوا را که افضل و بهتر بود و این را
بده فرسخ بیان میکنم فرسخ اول در تدبیر ماکول حافظ صحت را باید که تعدیل بمقدار غذا
کند و سکون نماید بعد از آن فکر چند قدم راه رفتن که معاونت میکند بر انحدار غذا اولی و بهتر است
و اختیار کند نان گندم که پاک باشد از شوایب مانند شلیم و گوشت گوسفند یکساله و گوساله
و بزغاله و مرغ و کبک و تیهو و زردی بیضه مرغ و حلوا که از بادام مقشر و شکر ساخته باشند و
اختیار کند از قسم میوه ها انجیر و انگور و خرمای تازه و از اغذیه دوائیه احتراز کند و بغیر از اشتهای
صادق غذا نخورد و شهوت کاذبه را دفع نکند و در صیف غذای بارد بالفعل در اول
یا آخر روز و در شتا حار بالفعل در میانه روز خورد و در ربیع و در خریف معتدل خورد
و تکثیر اقسام اغذیه محیر طبیعت است و غذای لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب اشتها بماند
باید که دست از طعام باز کشد و همیشه پرهیز کردن موجب لاغری و سستی بدن بود و
مراعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشته باشد و اجتناب
و آنچه منافی صحت باشد بتدریج ترک نماید و غذای صفراوی مزاج مبرد و مرطب و دموی
مبرد و قابض و بلغمی مسخن و ملطف و سوداوی مرطب مایل بحرارت خورد و صاحب
سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر دهند بخلاف مرتاضین مجرب
گفته اند که جمع نکند میان سمک و لبن و جمع کند شیر با حموضت و جمع کند سویق با شیر و برنج و

نه انگور بر کله و نه انار بر هریسه و پنج فرسخ دوم در تدبیر مشروب بهترین آب ها آب نهر است خصوصا
که جاری باشد بر زمین پاک یا بر سنگریزه ها و جاری باشد طرف شمال و مشرق و منحدر باشد
از اعلی باسفل و بعید المنبع و سبک شدن و شیرین بود خصوصا وقتیکه باشد کثیر و شدید الجریان
و آب نیل و آب گنگ جامع اکثر این صفات است و خوردن آب بعد غذا موجب خامی او
و میان غذا اردا مگر مخمور و صاحب معده حار را نافع بود و بعد از یکساعت از خوردن غذا
که وقت شروع هضم غذا است بنوشند و جمع نکنند در میان آب نهر و آب چاه تا وقتیکه یکی از آن
منحدر نشود از معده که این ردیست و آب چشمه غلظت دارد و آب کاریز اردا ازان
و بعد آب کاریز آب چاه و بعد آن آب زمین نمناک و نوشیدن آب و شراب بر نهار و
بعد از جماع و مسهل قوی و حمام و بر فواکه خصوص بطیخ ضرر دارد و عطش بلغمی از اشیای منخه زایل
میشود و چون شراب حرام است لهذا تدبیر استعمال آن ذکر نکردیم فرسخ سوم در تدبیر حرکت و
سکون بدنین حرکت قوی که آنرا ریاضت نیز گویند قوی ترین اسباب است و منع تولد فضلات
هضوم اربعه و سبکی بدن پیدا کند و اورا قابل غذا گرداند و نشاط آرد و حرارت غریزی یا فزود
و مفاصل راسخت و اوتار را قوی گرداند و ریاضت معتدله که در وقت خویش واقع شود محفوظ
دارد از جمیع امراض مادی و اکثر مزاجی مانند بارد رطب بشرطیکه باقی تدبیر سته ضروریه موافق و با صواب
باشد و وقت ریاضت آنست که بدن از بول و براز خالی باشد و بعد انحدار غذا و کمال هضم
واقع شود و در امتلاء و جوع شدید و بعد جماع منع است و در ریاضت معتدله محمود حافظ
صحت آنست که سرخ و منتفخ شود در آن بدن و شروع شود عرق و زیادتی سیلان عرق
علامت افراط ریاضت است و آن مجفف رطوبات بدن و مضعف قوت بود و هر عضویکه بسیار باشد ریاضت
او بشرط اعتدال قوی میگردد و این بر عضو مخصوص نیست بلکه حال هر قوت بدنی و نفسانی

همان است چنانکه کسیکه زیادتی کند حفظ قوی میباشد قوت حافظه او و همچنین کسیکه زیادتی فکر
و تخیل کند قوی گردد مفکره و متخیله او و برای هر عضوی ریاضت مخصوص است چنانچه برای صدر قرائت
است بآواز بلند و برای گوش شنیدن آوازهای لذیذه و برای چشم دیدن اشیای جمیله و سوار شدن
بر اسپ که بحد اعتدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل میکند اکثر از آنچه گرم میکند و نفع
مینماید تا همین را و همچنین ترجیح برفق و دوانیدن اسپ باهم و سبقت بردن یکی بر دیگری و کشتی
گرفتن و بازی کردن بچوگان ریاضت بدن و قوای نفس است و سوار شدن بر کشتی قالع
امراض مزمنه مانند جذام و استسقا و مقوی معده و هاضم است و غثیان وقتی که در کشتی عارض شود
در حبس آن مبادرت نباید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت دلک است و لایق
است که قبل از ریاضت دلک کننده بتشدد تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد از آن نیز دلک نمایند
لیکن این دلک باید که دست را بملایم برند باوضاع مختلفه و جهات مختلفه بگردانند تا اثر آن بجمیع اجزا
برسد فرع چهارم در تدبیر نوم و یقظه بهترین نوم غرق متصل معتدل المقدار است که کم از شش
و زیاده از ده ساعت نباشد و حادث شود بعد هضم غذا و شروع آن در انحدار قعر معده و
این از سبکی اعلای بطن دریافت میشود و کسی که عادت خواب دارد بر هضم غذا قبل از انحدار معده
پس سزاوار است که ابتدا کند اول بر جانب راست زمانی قلیل بعد آن مایل شود جانب چپ
تا وقتی هرگاه تمام شود هضم معدی باز گردد بجانب راست و کسی را که عرق بسیار آید بغیر از سبب
ظاهر پس بدن او ممتلی است فرع پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس اگر طبیعت محتبس باشد باید که از
شوربای دسمه که با سلق و اسفاناخ کثیر المقدار پخته باشد بخورانند و انجیر با قرطم نیک ملین است خصوصا
برای مشایخ و همچنین تلیین کردن بشیافهای مسهله و حقنهای ملینه و حقنه کردن با دهان خصوصا
بروغن بادام نفع میکند مشایخ را و هرگاه که بسیار تلیین باشد باید که از کشک و سماق و حصرم و حماض

وتفاح و مانند آن باد و به احتباس سازند و آز مستفرغات معتاده در حال صحت حمام و جماع
است اما حمام بهترین حمام آنست که قدیم البنا عذب الماء واسع الفضا معتدل الحرارة باشد
و فعل طبعی حمام تسخین بسبب هوا و ترطیب است بسبب آب بیت اول او مبرد و مرطب است
بیت دوم مسخن و مرطب است بیت سیوم مسخن و مجفف است و باید که دخول در حمام و
خروج ازان بتدریج باشد و استعمال حمام که باعتدال باشد نضج و دفع فضلات و تفتیح مسام و تغذیه
و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
مینماید و بسیار نشستن در حمام غشی و کرب و خفقان می آرد و یابس المزاج استعمال آب کثیر از هوا کند
و مرطوب بالعکس و صاحب استسقا باید که قبل از استعمال آب عرق بسیار بگیرد تا و قتیکه جلد
منتفخ ماند افراط نیست و هرگاه بدن لاغر شدن شروع کند و کرب زیاده شود علامت افراط است
باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام خصوص در شتا باید که پارچه ها بسیار پوشد و غذا بعد از حمام قبل از
زوال حرارت فربه کند باعتدال با امن سده و حمام بر خلا موجب لاغری و تجفیف است و
قلیل الریاضت بسیار کند حمام معرق و اغتسال آب سرد سخت و قوی کند بدن را و سزاوار
است که در صیف کسیکه جوان حار مزاج معتدل اللحم باشد استعمال کند و صبی و شیخ و کسیکه او را
اسهال و تخمه و نزله باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمهای گرم مانند کبریتی نفع بسیار
فالج و تشنج رطب را و زایل کند حکه رطب یابس را و نفع میکند عرق النسا و وجع مفاصل را اما جماع
جماع آنوقت کند که غذا هضم بود و شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواهش طبیعت و انتشار
تام حاصل آید بلا تخیل و بلا تکلف و جماع کو و کان من جهت کم استفراغ اقل ضررست از
جماع زنان و من جهت حرکات متعبه اضراست از و باید که از جماع پیر زنان و نهایت صغیره
حایض و مریضه و بدصورت و باکره و از جماع زنیکه کسی از مدت با او جماع نکرده باشد احتراز باید

که ایشمه بالخاصیه ضعیف میکند شهوت را و جماع محبوب سرو میکند و با وجود کثرت استفراغ منی
کم ضعیف کند و جلق زدن بالخاصیه موجب غم و ضعف انتشار و شهوت بود
فرع ششم در تدبیر فصول اربعه بر حافظ صحت لازم است که در ربیع بنابر تقدم بالحفظ
استفراغ سازد بفصد یا بقی یا باسهال بحسب حاجت و مطابق عادت و تقلیل غذا
نماید و مطفیات و مسکنات و شراب ممزوج باب استعمال کند و در صیف اسایش
و آرام لازم گیرد و از مسخنات و مجففات و حرکات عنیفه اجتناب نماید و غذا کم خورد و اغذیه
و اشربه بارده و رطب اختیار کند و استفراغ بقی کند و در خریف از مجففات و کثرت جماع دور
باشد و از سردی صبح و گرمی میانه روز خود را نگهدارد و در شتا خود را در لباسهای پشمین
و پنبه دار پوشیده دارد و خوردن اغذیه قویه کثیر الغذا غلیظ مانند هریسه اختیار کند و لحوم بسیار
خورد و استحمام نماید و مسخنات و حرکات قویه عنیفه و ملطفات استعمال سازد و فصد و قی
نکند مگر اسهال بوقت ضرورت بعمل آرد فرع هفتم در تدبیر حوامل و وضع حمل و مولود و رضاع
و مرضعه اما حوامل پس فصد و حجامت و اسهال و قی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از
ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت اسهال از مسهل بارد مناسب بود و هر چه مضعف
قلب و معده و مزلق جنین باشد نباید داد و جمیع ادویه قلبیه و تریاق فاروق و شرودیطوس
حافظ جنین بود و حامله را قبض طبیعت ندارند و از ادویه مدره و مسخنه و مزلقه و استحمام احتراز
ضرور بود و از حرکات شدیده و از امتلای غذا و هیضه و غذای تیز و تلخ و غضب و غم و فزع
و اصوات هایله و بوهای تیز نگاهدارد و قی و غثیان که بایشان افتد وقتی که بسیار نباشد
بند نکنند و خوردن گلقند عسلی و امثال آن برای اشتهای فاسد زنان حامله مفید بود و حب بل
و مانند آن از اشیای حریفه نیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود زایل شود و خوردن

زراوند قدری پیش از غذا و بعد آن از برای سقوط شهوت وخصوصاً با شراب ریحانی ترش
سفید بود و اندک اندک خوردن آب نیمگرم خفقان ایشان را زایل کند و معجون کمونی و مانند
آن برای ریاح که در معده و امعای ایشان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل و از شک
تر زبان بخته تکمید کردن درد شکم را دور میکند و لعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش
فرج را مفید بود و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد یا ببند بران راست بندد زن آسان
بزاید و مشکطرامشیع پرسیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست املتاس قند سیاه کهنه
هر یک یکتوله در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بروغن بنفشه و
روغن چنبیلی بمالد و اگر پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نماید بهتر باشد و بآب گرم نطول
کنند و در ان نشانند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و در آن مفید بود و همچنین بلیلیت
باحنا بیدستر بسیار نافع است و دار کندش و شونیز و چند بیدستر عطسه آرد و بوقت عطسه دهن و بینی
بند کند و از سم اسپ و استر و خر دود کند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد
و تا چهار روز درد ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است صحیح باید که مشکطرامشیع پرسیاوشان
اهل هر یک سه درم ترمس پودینه از هر یک دو درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده صاف
نموده تناول کند و چون بول را در قند سیاه ملفوف نموده بخورد و نیز کثول را سائیده شیاف
ساخته تحمل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر زقوم تر کرده بردارد در اسقاط
قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و مر و خربق سفید و جاوشیر مساوی
کوفته و بیخته و در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک شحم حنظل قسط از هر یک سه درم یکدرم
بلکه بدهر بر ناف و عانه طلا کند و از پوست مار و سرگین کبوتر دود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید
می باید که قابله دست در فرج برد و بیرون آرد و باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

واین عمل خطرناک بود واگر در پیش از ولادت مایل بطرف عانه وقطن شود علامت سهولت
ولادت است وهمین است علاج احتباس مشیمه اما تدبیر وضع حمل زنی که بچه زاید بباید
که در خانه معتدل برآید وتا سه روز او را غذا ندهند وبعضی تا شش روز غذائی خورند واجواین را
در آب بجوشانند وصاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریره بپزند وروغن زرد وزنجبیل
انداخته تناول نماید واگر موسم گرما باشد یا مزاج گرم بود بجائی اجواین تخم ریحان کنند وبجای
آب عرق عنب الثعلب وعرق گاوزبان بنوشند واکثر زنان ملهانه را در روغن بریان کرده
در قند آب آمیخته بخورند وترکیب ساختن او آنست که اول میوه‌ها را در روغن زرد
بریان کنند وبیرون آرند بعد آن ملهانه را در روغن مذکور بریان نماید وقند را در آب علیحده
قوام نمایند وهمه را بیامیزند که خوب مخلوط شود واز آتش فرو آرند ووقت فرو آوردن اندکی
زنجبیل سائیده مخلوط ساخته بکار برند ومیوه از قسم بادام وپسته وخرما ونارجیل وکشمش ومنقی و
میخورند ودر روز چهارم شوربای مرغ یا بز وکهچری مونگ تناول مینمایند ودر روز ششم نان گندم
نیز شروع میکنند وتا چهل روز همین غذا اکتفا میکنند واز چیزهای سرد وهوای سرد وحرکات
متعبه پرهیز می‌نمایند وهر روزه از روغن کنجد مالش میکنند واطراف فرج بروغن چنبیلی بمالند ودر
درد رحم که بعضی زنان را بعد زائیدن می‌باشد پوست املتاس شاهتره شیح پرسیاوشان
قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب جوشانده صاف نموده دهند مفید بود
وهمچنین تخم کتان بجوشانند وبرحم رسانند ویا شیر خشک گرم کنند وآبدست نمایند واگر سم استر وخر دود
کنند نیز نافع بود وسعتر نوشانیدن وطبیخ خبازی خورانیدن وبرحم رسانیدن هم مفید بود و
اگر ادویه مذکوره فایده نکند قدری پوست خشخاش در آب ترکنند وبنوشانند ودر چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز بستم وسی‌ام وچهلم واگر موسم گرما باشد بعد

دو سه روز غسل کردن نیز مضایقه ندارد اما تدبیر مولود هر گاه طفل متولد شود تن او را از هوای سرد محفوظ دارند و پیش از شیر عسل بلیسانند و آنچه بالفعل مروج است خرما را در آب سائیده از انگشت شهادت بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بمالند در مدت حیات از آن چیز متضرر نمیشود چنانچه گفته اند که فاذ زهر معدنی بروز ولادت پیش از آنکه شیر دهند بر کام وی بمالند در ایام حیات خود از سموم مشروبه و ملدوغه متضرر نگردد پس طفل را از نمک و آب غسل نمایند و بعد از آن بآب شیرین نیمگرم و همین مروج است و وقت غسل احتیاط کنند که آب در دهن و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را منفتح سازند زیرا که تا وقتیکه جنین در شکم باد رست تبرز نمیکند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در مشیمه می افتد و بعد از غسل فلوس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده دهند و بعد از هشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند و آنچه درین زمانه معمول است پیش از دادن شیر دوای ملین میدهند صفت دوای ملین برگ نیم پائی برنگ باوکهنبه زنجور شیر کلان و خور و وندن دانه چکاداته گلسرخ مویز منقی بادیان شاهتره مغز فلوس بادام تباشیر در آب جوشانیده صاف نموده میدهند و روده ناف که آنرا نال میگویند از طرف دوم به انول و مشیمه متصل میباشد و انول چیزی گرد سیاه مانند رنگ جگر میباشد و مشیمه غشائی بود که بر جنین و روده حاوی باشد میباید که آن روده را از انگشت نزد انگشت شهادت گرفته از طرف مشیمه آن روده را بمالند تا آنچه در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس بریسمان نرم تافته بروغن گاو چرب ساخته بمفاصله یکشبر و چهار انگشت مضموم از ناف آن روده را بر بندند و به آهن قطع کنند و پس از قطع خرقه بروغن کنجد و روغن زیت سرشته بر ناف نهند و لخلخه بروغن انداخته باشند تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز

خشک شده باشد و خاکستر صدف بر ناف ذرور سازد و تا که ناف خشک گردد روغن بدان نرسانند و گاه باشد که بوقت قطع ناف ورم حادث شود و مرداسنگ سفیده کاشغری رسوت کمیله بآب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و گاه باشد که ناف پخته شود و ریم کند باید که مرداسنگ و سندور و غبار آسیا و سنگ جراحت و مانند آن سائیده پاشند و اگر ازین تدبیر فایده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول دو عدد زلو بچسپانند بعد از آن ادویه مذکوره بکار برند و اگر نتو در ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندند قطع سرب با خریطه که از اسرب سوراخ زده باشند یا سر مه توق پر شده بروی نهادن و بعصابه بسته داشتن نفع تمام دارد و از اشیای بادی احتراز واجب انگارند و تا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند و نگرید شیر ندهند و طفل را عنق بستن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا است و طفل را هر روز تدهین کنند اگر پسر باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن کاو بمالند اما تدبیر رضاع و مرضعه شیر مادر بهتر از همه شیرها است و شیر اگر از مادر باشد از روز ولادت تا یکهفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بمکاند و مرضعه از بست و پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل السحنه و با اخلاق محموده و خوبصورت و پستان در حجم متوسط باشد و مسترخی نبود و مرضعه که شیر میدهد باید که وضع حمل آن در ماه نهم بوده باشد و پسر زائیده باشد و بعضی برانند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب بود و شیر مرضعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و سپید رنگ شیرین مزه و پاکیزه بود و متشابه الاجزاء و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع مرضعه و در میان رضاعت بدت متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صباح پستان را اندکی دوشیده باشد پس در دهن طفل دهد و از جماع و غم و غصه و هرچه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای

مرضعه نان گندم با گوشت بره و بزغاله و از بقولات کاهو و از فواکه بادام و فندق مناسب بود
و هرگاه شیر غلیظ باشد بملطفات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز بسکنجبین و آب گرم قی نموده
باشند و باز داشتن از ریاضت و آرام دادن و ادویه و اغذیه مولده خون غلیظ خورانیدن
شیر را غلیظ میکند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند
مایل بسیلان شده متوقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجربست
و نیز ساق لالی را با جو مقشر بپزد و صاف کند و قدری شکر سفید اضافه کرده بنوشد فایده مینماید
و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند مانند تودری سفید تخم خشخاش و پستان بز و پستان
میش و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مرداسنگ در روغن گل و عدس
با سرکه و یا زیره با سرکه طلا کنند شیر را کم میکند و ادویه مدره و آب شور نوشیدن و روزه داشتن
و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کنند و ضماد کردن از
مبردات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفاناخ مفید بود و اگر بسبب برودت و یا بسبب
ضعف قوت جاذبه ثدی باشد غذا و دوای لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم گندنا نیز نافع
بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمندست و اگر بسبب خلطی بود که برو غالب باشد
اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و مائیت
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود علاج آن
تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و شرب شراب ریحانی
و تناول اغذیه خوشبو در فساد بوی شیر نفع مند بود و اگر متشابه الاجزا نباشد اصلاح غذا کنند و
معاجین هاضمه بکار برند و اگر کثیر الرغوه باشد کاسر ریاح خورند و مدت طبیعی ارضاع دو سال
است و اگر طفل از برای شیر نگرید صبر و مانند آن از اشیای تلخ بر پستان بمالند و در دهن طفل

دهند و بهترین موسم از برای فطام یعنی جدا کردن طفل از شیر موسم بهار است و نزدیک فطام آب
دهند و غذا از شیر و برنج و نان و شیر و شهد آغشته بدهند و در هند معمول است که بعد از جدا کردن
از شیر غذای کهچری مونگ بملایم میدهند و در تهذیب اخلاق طفل کوشند و طفل را از اشیای قویه
شدیدة الحرارة و شدیدة البرودة ندهند و حموضات نیز نباید داد و اگر ضرورت حموضات باشد
آنوقت دهند که معده از شیر خالی باشد و علاج شیرخواره بیشتر بعلاج مرضعه کنند و اگر طعام
خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روزیکه مرضعه را اسهال باقی و مانند آن عارض شود آنروز
شیر او ندهند و چون اثر برآمدن ثنایا ظاهر شود دماغ خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بمالند
دندان جلد می برآیند و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط
و موم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و هرگاه دندان آغاز کنند از مضغ چیزها
سخت باز دارند و گاه گاه نمک و شهد بر دندان او بمالند تا از قلاع محفوظ ماند هرگاه طفل گویا
شود بیخ زبان او از انگشت مالیدن معین بر فصاحت است فرع هشتم در بیان امراضی
که بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا رطوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تمدد و
نفخ شئون نیز حادث شود آنرا ریح الصبیان و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را
مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ محرق باشد هرگاه واقع شود پایهای خود می پیچد و
کف بدهان می آرد علاج آن وقت حدوث آن باید که دست و پای ایشان
بگیرند و کف دست و پا بچیزهای خشن بمالند و نگذارد که اضطراب کند و بازو و درانها سخت بندند
و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه با آب نیمگرم مخلوط کند و بر بدن بمالد و اگر ازین تدبیر ازاله
مرض شد بهتر است و الا بحسب عوارض علاج کند مثلا اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساقها
باشرط باید نمود و تلیین طبیعت همیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه که در سرسام بزرگان مذکور است

باید کرد و غذا مرضعه را خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد بعد از نضج مسهل گرم مگر تنقیه کنند
لیکن ادویه قویه مثل غاریقون و تربد ندهند و کندر و جند بیدستر و صبر برابر کوفته و بیخته در آب
بادیان مثل خشخاش حب بندند و از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و نصف
دانق جدوار با شیر مادر سائیده بخورانند درین باب مجرب و آزموده است و مرضعه را معاجین و
جوارشهای گرم دهند و ادویاتی که در صرع بزرگان مذکور است درینجا هم سودمند بود و
مهره مرجانی با آتش سرخ کرده میان دو ابروی او از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بعضی
با پشک گوسفند هم داغ میکنند و خردل سائیده بر کفپای مالیدن نیز سودمند بود و از
آواز هایله و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و
آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین پرهیز از اغذیه غلیظه و بقولات و از اشیائی شیرین
و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود عطسه مشهور است
اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد یا تپ حرارت بود علاج آن بعلاج سرسام کنند
و اگر بسبب دمی باشد که بسر رسد باید که بادروج کوفته و بیخته در بینی دمند و گرده گوسفند را
بریان کنند و رطوبتی که از آن تراود در بینی چکانند و زعفران و قند کوفته بخورد آن کنند
عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود و از
فرو نشستن تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و در چشم و حلق توان یافت پس
تبرید و ترطیب دماغ از پوست کدو و خیار و خرفه و روغن گل و قدری سرکه و زردی بیضه
و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب نمایند و هر گاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و اسهال درین
مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگود رود و هلیله درست را در آب بجوشانند که نرم
شود بر آورده صلایه نماید و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بربندد و مکرر بعمل آرد نفع تمام

وهمچنین ضماد آمله که آمله را بآب سائیده یا بآب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ بر تارک سر بگذارد
و مروارید سائیده طباشیر سوده زهر مهره سائیده زر ورق سوده از هر یک ۲ سرخ همه را بخورانند
و بعد آن شیره تخم خرفه سیاه بود اد شیره تخم کاهو مقشر در عرق بارتنگ عرق کیوڑه و گلاب
برآورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ بجے داده بالای آن ریخته بخورانند
و نشاسته با اندک سرکه و عنب الثعلب روغن گل نافع بود و خبار کف دست و پا بستن سیب
و پای او را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت یا آب
عناب با آب شیر خشت نافع بود و مرضعه را پست جو و مانند آن هرچه ذی قبض بود بخورانند
و تقلیل غذا نماید اجتماع المائی الراس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال بسبب
رطوبت دماغ داخل قحف بالائی غشائی صلب که متصل قحف است جمع آید علامت
این قسم آنست که چشم باز ماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
ثقل و گرانی دریابد و این قسم علاج پذیر نیست و گاه باشد که رطوبت مذکوره خارج قحف زیر جلد
سر بسبب خطائی قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند ازین سبب بعضی رگها
کشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که
جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و بانگشت فرو تواند نشست و طفل بسیار
گرید و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو نتوانست شد و
لذع و وجع محسوس شود باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست و علاج این است
که نظر کند رطوبت کثیر است یا قلیل و بهر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی
بهم مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
و اگر قلیل المقدار و محصور است علاجش آنست که اول موی سر تراشند و بعد از آن

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم
و خشک با زعفران و بورق ضماد کنند و پارچه سرب بالای آن بندند و اگر لیمو را دو پاره
کرده بر آتش گرم ساخته بالائی آن اندک نمک پاشیده تکمید کنند تحلیل رطوبت مینماید و
باشد که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد احقر بچشم خود دیده
که در خانه شخصی دختری تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار مرتفع بود عزیزان او از مشاهده
آنحال مشوش شدند و خواستند که شق کنند احقر آنها را ازین حرکت باز داشت و علاج آن
به بیعلاجی کرد بعد از چندی خود بخود تحلیل شد و تا حال زنده است و اگر ازین تدبیر فایده نشود موضع
را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سه روز شراب و روغن گل
بر آن چکانند پس از آن رفاده را وا کنند و اگر زخم مندمل شد بهتر و الا بمرهم مدمله علاج کنند و در صورت
ورم علاج سرسام کنند و حجامت باشرط بسیار مفید است تشنج اگر بسبب یبوست باشد
بعد حمیات و استفراغات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطبات کنند و
این باطفال کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن
تلئین طبیعت بود شیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند
اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در آرجوحه بجنبانند و اگر بسبب
درد و ورم که بوقت بر آمدن دندان میباشد باشد بنا بر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در تسهیل
نبات اسنان مذکور است باید نمود و علاج ورم لثه نیز می آید و اگر بسبب ضعف و فساد هضم
باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشهای
مقوی هضم خورند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکا اطفال که بسیار
بگریند و بیدار مانند و آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و باشد که بسبب درد امعا یا درد چشم و مانند آن

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
آن نفع یافتن از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و بتقویت
کوشند و تنقیه نمایند التفزع فی النوم طفلی که در خواب می ترسد باعث دیدن خوابهای
هولناک بود و سبب اقوی آن باشد که در بیداری از چیزی که ترسیده باشد همان صورت در خواب ظاهر
میشود علاج آن بحیله خوف از و دور کنند و طفل را بر آن چیز دلیر گردانند و اگر بسبب امتلاء و
فساد غذا در معده باشد غذا کمتر دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و عسل بلیسانند و
و مانند آن بخوردن و نهند و باشد که اینحالت مقدمه جدری و حصبه نیز میباشد و گاهی طفل را
در خواب حالتی مانند کابوس پیدا آید میباید که چند بید ستر ببویند و مانند ریح الصبیان علاج کنند
زکام و نزله که طفلان را عارض شود بسبب رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین درد
گوش نیز اکثر از رطوبت میباشد و نشان درد گوش آنست که طفل گریه کند بی سببی و اضطراب
نماید و هر دم دست خود بگوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج این
امراض مانند علاج زکام و نزله و درد گوش کنند چنانچه در علاج بزرگان مفصلاً مذکور است
حول و او آنست که میلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و بسبب شیر دادن
و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه
چشم که مخالف گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو پلک چشم بهم بچسپد باید که هر صبح ببول گرم او
چشم را بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم باید مشک و زعفران باریک سائیده بمیل هم
در چشم کشند و میل بحنظل تر فرو برد و بکر در چشم کشد بسیار مفید بود احتباس الشی فی
مجری الانف یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از روغنها و قدری موم
بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد آن چیزی که

که عطر آرد و آبرو یابند قلاع ایشان را هرچه در قلاع بزرگان می آید مفید بود و گل
بنفشه و گلسرخ را سائیده ذرور سازند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیاده کنند و گاوزبان
سوخته و آرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و ترنجبین با گلاب سائیده پاشیدن نیز نفع
میکند و اگر ازین تدبیر فایده نشود حجامت کنند و زلو چسپانند صریر الاسنان فی النوم
اکثر صبیان و همچنین مشایخ و نسوان در خواب دندان میسایند علاج آن بعد از نضج از مسهل
گرم و حب ایارج تنقیه کنند و گردن را بروغن زنبق بمالند و بادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورد
دادر اکثر که صبیان عارض میشود خود بخود زایل میگردد و لعابی که از دهن صبیان جاری باشد
اتفاقیا سائیده در دهن بمالند لذع لثه تلمید کردن بروغن و موم مفید بود ورم لثه که بوقت
روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود برآید استرخای
لهات یعنی سست شدن و افتادن ملاذه چون شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات
بمالند استرخای ملاذه را مفید بود و مازو بسرکه و یا نشاسته با سرکه و گل ملتانی با سرکه سائیده
بر یافوخ طلا کردن استرخای ملاذه را مفید بود سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
علاج آن بعلاج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگرچه بلغمی باشد چیزی شدید الحرارة
و الیبوسه ندهند و همچنین است علاج خرخره عظیمه یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید
و به ورم ریه باشد هرگاه طفل را عارض شود نفس زود زود زند و گوی زیر اضلاع حادث
شود علاج آن از منضجات و مسهلات و منشفات بلغم باید کرد و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ
باید داشت و اغذیه بارده نباید داد و اگر تواند ماده را پزانیده مسهل دهد و الا انتظار نباید
کرد و زود ماده به مسهل و شیاف مناسبه دفع باید کرد صفت منضج که درین مرض بکار آید
اصل السوس قشر نیلوفر گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی عنب الثعلب

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخوراند و روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا بیخ سوسن اضافه نموده بدهد و روز مسهل بهتا کی مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدهد و چون بقدر یکسرخ خون حمر گوسفند در عرق گاوزبان حل نموده بخوراند درین باب مجرب است و همچنین قدری مالیدن آن بر تارک و ناخنها مفید بود و توتیای سبز بریان نموده یکجز و سهاگه نیم بریان یک جزء و هر دو را در آب یا در شیر حل نموده بقدر دانه باجره حب سازند و وقت احتیاج یک حب یا دو سه حب در آب یا در شیر مادرش بدهد مجربست فواق یعنی هچکی اگر بسبب ریح حادث میگردد و زنان را چنان گمان است که برای توسیع معده و روده می افتد اگر بسیار باشد جوز هندی با شکر سفید بدهد و خبد بید ستر در آب سائیده اندکی دادن دهند بود و قی شدید اگر سبب آن زیادتی نوشیدن شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و باشد که بسبب اجتماع بلغم و یا انصباب صفرا در معده بود و علامت هر واحد خروج هر واحد بود علاج آن مذکور میشود و همچنین علاج هیضه و ضعف معده و بستن شیر و خون در معده در منزل سوم مے آید سکیتر از آن باید کرد و اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان می افتد اکثر بواسطه بر آمدن دندان میباشد حبس آن مناسب نیست مگر وقتیکه از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان باید کرد که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال از زهر مهره و طباشیر و مانند آن که در بحث عطاس گذشته حبس باید کرد و مغز بیل کوفته بیخته هموزن آن نبات سفید آمیخته نیم درم باب بدهد سود مند بود و اگر پوست خشخاس هلیله سیاه بروغن بریان نموده هموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل به طفل دهد برای حبس شکم بهتر ازین دوا نیست و آب

بارتنگ سبز که در آفتاب یا باتش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشانند همان ساعت
که از دست فارغ شود و بعد بر دست چنین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و پارچه را بآن
ترکرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و طفل که غذا هم میخورد و شیر پایه خصوصا شیر پایه خرگوش و شیر پایه بزغاله
بقدر یکدانگ همراه آب سرد دهند حبس میکند و در آن روز شیر ندهند بلکه بر غذای پرهیزی دارند اعتقال
طبیعت گاه باشد که طفلان را بسبب غلبه رطوبت که مضعف قوی اند یا بسبب عدم انصباب صفرا بر امعا
قبض حادث میشود علاج آن اگر تب نباشد زهره گاو و بخور مریم بر ناف طلا کنند و یا مسکه و روغن
زیت با آب گرم آمیخته بر شکم بمالند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون
شیاف کنند و اگر تب باشد شیاف فیلجه جهت صداع مفید است و در قرابادین می آید عمل آرند و اگر
حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند مغص چون اطفال را عارض شود و خود را می پیچند
باید که روغن زیت و آب گرم و نمک شنانه گاو انداخته بر شکم تکمید کنند و تکمید از شیر گاو تازه
نیم گرم نیز نفع میکند و پشک گوسفند سائیده گرم کرده در لته بسته تکمید کردن نیز نافع بود و چون
اعصاب پشت طفل بروغن گل مانند آن بمالند تسکین درد شکم می کند و آنچه در علاج بزرگان است
بسیار کمتر از آن استعمال باید کرد تولد دیدان یعنی کرمهای که در مقعد طفل متولد می شوند
علاج آن رسوت زرچوبه کمیله بابی برنگ کوفته بیخته با آب بدهند و هرگاه همین ادویه را سائیده
بزهره گاو سرشته بلته آلوده حمول کنند کرمها را قتل کرده بیرون می آرد و نارجیل با شکر خوراندن
بالخاصیه نفع دارد و حنا و موم سرشته شیاف سازد پس بعد از لحظه طفل را بر روی او غلطانیده
مقعد او را اندک بانگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر کرمی که ظاهر شود
ویرا بگیرند و اگر موم در روغن گداخته بیرون و درون مقعد چرب کنند منع خوردن کرم و
خاریدن انحل نماید خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول باعانت

دست او را رد کنند و اگر مشکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد
و بعد آن پوست انار جفت بلوط گلنار مازو را در آب جوشانیده صاف نموده هرگاه نیمگرم شود
در آن نشانند و ثفل آن را بر بندد و لنگ بست **شد البول فی الفراش** کسیکه بول در فراش
کند باید که سعد کندر خولنجان جفت بلوط حب الآس گلنار جمله برابر کوفته بیخته سفوف سازند و
بدهند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن آمیخته بر مثانه ضماد کنند و از اشیای مدره و سرد و تر
احتراز کنند و سنجره خروس را بسوزانند و قدری با آب نیمگرم بدهند و شهدانه بریان نموده با
عسل آمیخته بدهند و نیکوترین حیله آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کنانند
و بوقت شب آب و طعام نخورند و مدام خوردن جوز بوا مفید بود و نانی که در خمیر آن اندکی سحال
کبوتر انداخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن معجون فلاسفه نیز نفع دهد و تا حیل باشد نیز نافع است
حمیات اکثر اطفال را تپ خلطی حادث میشود و علاج آن سهلتر از علاج تپ بزرگان کنند
لیکن اگر تپ دموی حادث شود و طفل زیاده از ششماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای
گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر در آنجا زلو چسپانند نیز جایز است و استعمال کافور
نشاید و در تپ بلغمی برنجاسف یعنی بوی مادران در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده
باشند و در تپ مرکب سکنجبین افتیمونی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری
ماء العسل بگلاب پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین آب گرم نوشانیدن سودمند
بود و در تپهای مزمنه تقویت معده ضرورست و طفل را اگر پرهیز از گوشت و روغن نمایند بهتر است
والا هر چه بخواهد و بسیار مضر نباشد باید داد و تکثیر غذا مناسب نبود و هر چند اطبا جدری و حصبه را
بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احقر ذکر این هر دو را با امراض صبیان انسب
و الیق دانست و فرق فیمابین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

وسالمترین او آنست که آبله بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه
و شکم کم بر آید و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور بر حال و میل بغذا و آب بر قرار علامت نجات است
و باید که بنا بر تقدم بالحفظ در ربیع زلو پس اطفال بچسپانند و حجامت باید کرد و غذا از بقولات سرد
و حموضات کنند و اگر گوشت هم بخورد در بقولات پخته خورد و دوای سرد مقوی دل مانند عناب
و عرق کیوره و گلاب و سکنجبین و شربت انار مقرر کنند و دو افتادن بر بدن و مانند آن احتراز نماید و هرگاه
طفلی تب کند مروارید بسیار کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سائیده در آب برگ
سفید لاله هر یک بقدر نیم ماشه تا یک ماشه بخورانند و سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش چکانند و
اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و چون بر آمدن شروع کند آب عناب عرق عنب الثعلب
عرق گاوزبان نبات خوبکلان بقدر مناسب بطفل دهند و تا بهتر شدن مریض برین اقتصار
باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوره نیز میدهند و چون جدری در بر آمدن دیر نمود
و روز چهارم هم گذشت که تمامه بر نیامد طبیبا باید که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی عدس مسلم
و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران
دران آمیزد و بنوشانند نیز مفید بود و آب گرم نزد بیمار دارد و چادر سفت بطوری بر مریض گیرد
که بخار بر بدنش برسد از برای برون آمدن شور و تفتیح مسام سریع الاثر است و همچنین خالسی بر بدن
مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه شور بروز کند و باز ناپدید شود و
همچنین آب بادیان و آب کرفس با نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس مقشر مناسب است
و مروارید که هم قابض و مخرج است مناسب تر است و اسهال در آخر مضر است درین صورت مبادرت
بحبس او از زهر مهره و مروارید و کهربا و بارتنگ باید کرد و اگر خارش شود این علامت بد است
باید که چوب گز و هیچ تر که در شاهجهان آباد مشهور است و از طرف کشمیر می آید گرفته بخور نماید

دود آن ببدن رساند و نزدیک عروض کمال بیهوشی تدبیر تقویت دل پردازد و کشیدن ساقها
هم مضایقه ندارد و آوردراج مانع برآمدن جدری و حصبه است و چون برآید باعث حفظ است
و همچنین شیر اسپ قدری نوشانیدن مانع بروز دانسال است و اگر برآید زیاده از چند دانه نمی باشند
غذا وقت برآمدن برنج در شکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهچری و دال مونگ و عدس همراه
نان و عدس نیز بریان نموده میدهند و در موسم گرم آب تازه برای نوشیدن میدهند و در
موسم سرد عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب میدهند و اگر آبله جدری بسیار برآید
و بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار حل کرده استعمال کنند نافع بود
و خوابانیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاکستر یا چلد شتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است
و روغن کنجد نیم گرم مالیدن ازاله خشکریشه میکند و اگر زیر خشکریشه رطوبت باشد مانند مرداسنگ
و سفیده ارزیز و زرد چوبه و سند و رسائیده بپاشند و نوعی از جدری بود که آنرا جمیقا گویند
و آن دانهای بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیباشد و بی تپ بود و جمیع حواس و نفس
برقرار میماند و این محتاج بعلاج نیست و اگر حاجت افتد بکتر از علاج جدری کنند حمره یعنی
سرخ باده که به اطفال عارض میشود اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیله سیاه چراینه وغیره
مصفی خون دهند و رسوت و صندل سرخ هر یک و ماشه ترکچور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون
زرد چوب حنا از هر یک یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک پانزده عدد کوفته و بیخته
در آب حل نموده گولیها مثل منمنه بندند و وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش میداده باشند
و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر شور متقرح بود مرهم سفیداب مفید بود و
بثور سیاه و قرحی قتال باشند سعفه یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مرضعه کنند لفصد سالاره
و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال علق و چون حنا و کمیله و چونه بری خشک

از هر یک یکدام نیله تهوتهه یمدام کتهه شش دام کوفته و بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند برای قروح سر مجرب ست و طلائی که تجربه احقر العباد رسیده صفت آن آمله سوخته نیله تهوتهه سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک سائیده و روغن زرد که یکصد و یکبار به آب شسته باشند در آن آمیخته طلا کنند و اگر آرد نخود یک مشت و اندکی نیله تهوتهه بریان کرده باریک ساخته در حضرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است و میباید که اول موی سر تراشند و بعد ازان دوای مذکور بمالند **فرسنخ نهم** در تدبیر مسافران بری و آن مشتمل بر شش محل است **محل اول** در تدبیرهای مسافران بر طریق کلی کسی که اراده سفر دارد اگر ممتلی باشد باید که تنقیه کند از فضلات و بتدریج در ریاضات افزاید و بجوع و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلا اگر وقت گرما باشد بروز اندر خانه جای گرم نشیند و اگر سرما باشد جای کشاده نشیند یا بهوای صحرا عادت کند و از طعامهای که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت کند و از چیزی خورد که جید الجوهر باشد لیکن قلیل در مقدار که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان گندم که پاک از شوایب باشد و زردی بیضه نیم بشت و جالینوس حدی برای نیم بخت کردن بیضه قرار داده است که هرگاه در آب جوشانیده بگذارند و تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش گذارند و تا به صد شماره نمایند نیم بخت میشود و واجب است که طعام خورده همانوقت سوار نشود تا حاجت بجانب شرب آب زیاده شود و طعام را فاسد گرداند یا گرانی پیدا کند بلکه واجب است که بعد از نزول منزل طعام خورد و ترک بقولات و فواکه و هر چه تولید خلط خام کند لازم داند مگر از برائی ضرورت که معالجه باو کنند و گاهی مسافر محتاج میشود بسوی غذای که بواسطه آن صبر بر گرسنگی نماید چنانچه طعام از جگر بریان ساخته باشند خصوصا

که بجای روغن چربی گاو یا روغن بادام انداخته باشند و همچنین تنقل از بادام و غیره گاهی مسافر
محتاج میشود بسوی چیزی که بسبب آن صبر بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه یا سرکه یا آب با سرکه و تا
که ترک کند ادویه معطشه را مثل ماهی و اشیای نمکین و شیرین و سخن کمتر کند و سیر بر رفق نماید
و با مردم جنبی مختلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید خصوصا چیزهای
نمکین و شیرین و تیز و ترش و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا بوید
یا در بدن بمالد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و جائیکه آب متعفن
بسیار جمع شده باشد و کثرت مرده های غیر مدفون و غیر سوخته و زمین نمناک بود و محل خوف
و باست منزل نسازد و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ و
هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر
بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را مشت مال نماید و عضلهای پا را بروغن گل یا روغن بابونه
یا روغن شبت بمالد **محل دوم** در تدبیر مسافری که در گرما سفر کند اگر در گرما سفر کند
سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد و بر سینه لعاب اسبغول و تخم خرفه طلا نماید
و هر گاه سوار شود نخست پست جو و شربت میوه بخورد و اندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و نیز
گاهی بسبب شدت گرما ضعف در قوی عارض میشود پس واجب است درین وقت سوار شود و در شب
آرام گیرد در روز و در مکان بلند فرود آید اکثر چنین اشخاص را بسبب شناوری کردن در آب سرد ضعف
زایل میشود لیکن باید که جلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده شناوری نماید و در موضعی که سموم باشد
دهن و بینی را از رومال ببندد و پیاز با دوغ خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن مغز
تخم کدو و روغن بادام در بینی بچکاند و اگر کسی را سموم زند اطراف را با آب سرد بشوید یا در آب سرد
نشیند و از جماع اجتناب نماید و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر بمالد و خرفه و کاهو و کدو و خیار بخورد

واگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند باب سرد و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشند و شراب ریق
ممزوج سودمند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب مرتب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر تب نباشد
شیر و دوغ مناسب بود و الذ شریف در تالیف شریف چنین نوشته اند چون انبه خام را
پوست دور کرده بعد ازان تخم او را ریزه ریزه تراشیده یکدو گهری در آب بگذارند تا که آب
ترشی بردارد بعد ازان صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت سموم
نماید و نیز خامش را در خاکستر گرم پنهان سازند تا که گداز شود پس ازان بر آورده در آب بیفشارند
و بدستور شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوا بدیل است و نیز در کتاب موصوف مذکور است که
تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوای حار مینماید و افشرده آن بسبب اقبال
طبیعت در خواص اقوی است و اگر کسیرو را ساییده در گلاب و نبات حل کرده صافی نموده بخورند
مسکن تشنگی و دافع سمیت هواست و مداومت فادزهر معدنی یعنی زهرمهره بقدر قیراطی
نافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریایی بقدر برنج با گلاب وطین مختوم نیز دافع مضرت
هوای وباست و بوییدن ترنج از برای مضرت هوای وبا آزموده و فرش کردن برگ آن
همین اثر دارد و بوییدن نارنج و برگ آن نیز دافع فساد هواست و همچنین شمع و بخور موم جهت عفونت
هوای وبا نافع است و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و اترج و طرفا و ورق
غار بالخاصیه اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب و خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پیشتیادم
باشند هوای بد باو نمیرسد و همچنین نگاهداشتن سیب و به و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد
خود از اثر هوای وبا محفوظ دارد و علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید
و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات بسیار شوند و
حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شهب بهجوم در اواخر تابستان

بسیار باشد محل سوم در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند هر گاه مسافر در راه سرما یابد خود را بجامهای گرم بپوشد و دهن وبینی را نگاهدارد که هوای سرد دفعتاً داخل نشود واگر سرما در وی کارکرده باشد جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و نزدیک آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بمالد و بروغن های گرم مانند زیت وسوسن ویاسمین چرب کند خصوصاً هر گاه فلفل و عاقرقرحا و فرفیون وجند بیدستر و حلتیت دران انداخته باشند وضماد قنه وسیر حافظ فساد است و درین باب بهتر از قطران دوائی نیست وسیر وجوز و خردل وغیره از اشیائی حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده قرار گیرد و لیکن سوار شود و پای را بپای تابه پشمی پیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در وی پای توان جنبانیدن اگر دست و پای ها بسبب سرما متورم شود شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده اطراف دران نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید واگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید که شرط زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود و لیس گل ارمنی در سرکه و آب حل کند و طلا نماید و بعد آن اشراب بگرم یا از آب سرکه بشویند و مکرر چنین کند واگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند محل چهارم در تدبیر نگاهداشتن رنگ روی هر که در سفر باشد ضرورست که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی لزج بر روی طلا کند مثل لعاب اسبغول و کتیرا و صمغ عربی و سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و نان خشک و نان میده در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آب می شویند نیز درین باب مفید است

وبعضے عطرہم درین ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو میشود و محلل حجم در تدبیر باز داشتن
مضرت آبهای مختلفه پیاز بسیار که و سیر بسیار که مضرت آبها باز دارد و کاهو درین باب نفع میکند
و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و بهر آبیکه رسد همی آمیزد و حرکت دهد یا گل شهر
خود بیرد همراه خود تا به آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا ته نشین شود و آب صاف گردد
و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبخ و تصعید و تقطیر زایل کند طریق طبخ اینست که آب را
در دیگ اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس از آن صاف کرده بکار برند و طریق
تصعید اینست که مانند گلاب عرق کشند و طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را
در ظرف گلی متخلخل نهند که از وی تقاطر کند و در ظرف تنگ بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند
بهتر است دوم آنکه آبها را در دیگ نهند و بالای دیگ چوبها گذارند بطریق تقاطع و برین
چوبها صوف پاکیزه نداقی کرده گذارند چنانچه سر دیگ تمام پوشیده شد پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار بصوف برآید و فرو همی چکد در دیگ و آب صوف را امتحان همی کنند هر گاه شیرین نماید
صوف را برداشته در ظرفی بفشارند همین سان قدر که بخواهند بگیرند چون دو سه بار عرق گرفته باشند
آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود سیوم آنکه دو قدح را
یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله اندر قدح
پر نهند و دیگر سر در قدح تهی نهند آب صاف بدین فتیله از قدح پر بقدح تهی بیاید و چون
نرملی را سائیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز بادام
را سائیده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و مداومت فادزهر معدنی بقدر قیراطی
حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهویه است و خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج در یک هفته
یکدو بار با گلاب بسته حافظ صحت و رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن ا

از غلات آن رافع مضرت آبهاست و آب شور را سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس
در غرور و خرنوب اندر آب انداز ند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب شب را
بشرابت چیزها که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین خورند و
خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردی رفع مضرت
میکند و مضرت آبهای ایستاده را میوه‌های سرد باز دارد مانند انار و به و سیب و مسافر را باید که طعام
بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانیده خورده باشد **محل ششم** در بیان اشیائی
که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است هرگاه کسی مبتلا بمرض دائمی باشد یا
مستعد باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود نگاهدارد و همچنین ادویه
حاره را در موسم سرما و ادویه بارده را در موسم گرما چراکه هر فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امراض
مناسبه طبع خود را و اگر در اثنای راه بمرضی از امراض مبتلا شود میباید که بمعالجه آن مشغول گردد
ادویه امراضی که کثیر الوقوع اند چون هیضه و تپ و مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقویه
دل و دماغ و جگر مانند دواء المسک حار و مفرح بارد و حار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود داشتن
اولی و انسب است و نگاهداشتن طاوس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی و لقلق و امثال آن
که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی
و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی جید و خاک اغستان و طین مختوم و تارجیل
دریائی و امثال آن از ضروریات است و در منع گزیدن هوام دارنده اشیای مذکور و حضور آن
برائی مداومت سموم مشروبه قایم مقام تریاق فاروق است و داشتن پیاز عنصل باعث
حفظ اذیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات میکنند نیز با خود داشتن
لازم است مجربین گفته اند که از تبخیر چوب انگور و انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ

و سم حیوانات هوام میگریزند و از دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند و همچنین از دود پشم زرد
گوگرد و موی انسان و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت اوست
و از دود کردن عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز عقرب بگریزد و آب چلیت در خانه
ریختن باهمین خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کنند و در
در سوراخ عقرب انهد از و بیرون نمی آید و چون روغن تخم ترب کسی تدهین کند او را عقرب نزدیکی نمیکند
و اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور میگریزند فن دهم در تدبیر مسافران دریا مشتمل است بر دو زورق
زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان مشتمل بر دو ساحل ساحل اول در تدبیر
و علاجی که مخصوص بایشان است در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آنچه
بایشان مخصوص باشد این است که گاه باشد بعض مردمان را در ابتدای ایام بوقت
نشستن در کشتی دوار و غثیان و قی حادث میشود پس هر گاه قی عارض شود و بند نکنند تا
خلط خام بیرون آید پس اگر افراط کند بسیب و به و انار و مانند اینها که معده را قوی کند بند باید کرد
و اگر اول مقویات معده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی و انسب است و قلیله خورده شود
تخم کرفس منع می کند غثیان را و همچنین افسنتین و عدس بغوره و سرکه پخته اگر بخورند درین باب
مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد خصوصاً اگر اندک پودنیه نیز با اینها یار باشد و همچنین
شربت سماق نیز بغایت نافع است و مالیدن اسفیداج را در هر دو سوراخ بینی مفید بود و اگر
زرورد و طباشیر سفید و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب و سرکه سائیده
بر فم معده ضماد کنند همانوقت قی باز میدارد و از اکثر ثقات مسموع شده که مکیدن
لیموی ترش برای دوار و غثیان و تهوع که هنگام نشستن بر کشتی عارض میشود فایده
بلیغ میکند و همچنین تمر هندی و خصوصاً افشرده آن درین باب نفع تمام دارد و تناول

جمیع حموضات مقوی معده در این باب نافع اند و از خواص فیروزه است که دارنده آن در
آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتری یاقوت نزد خود داشتن از برای قضای
حاجات و دفع ضرر صاعقه و غرق مفید است فصل دویم در تدبیر غریق الماء و آن
چنانست که او را سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس زنجبیل سفید بی ریشه
و فلفل را در سرکه بجوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آرد نخود و شیر
تیار نموده بدهند زورق دویم در ذکر زهرهای حیوانی که مخصوص بدریا اند و علاج آنها
ماهی سرد شده خصوصا که در مکان نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کردنست بآب
و پودینه و سکنجبین پس شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کمونی سود دارد
و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود مراره سگ آبی بقدر عدسی بعد از
هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و یا دارچینی و جنطیانا رومی از هر یک
یکمثقال پنیرمایه خرگوش نیم مثقال است ارنب بحری قاتل است علاج آن شیر بز و
شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری توان خورد و اگر
خارپشت را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین صمغ ارض خربق سیاه غاریقون تخم
سفید کتیرا رب السوس برابر بکوبند و بقدر درهم با قند آب بخورند ضفدع بحری سرخ بود
گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر تواند رسید نفخه بدهد و مضرت رساند علاج آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انگور و آهک تضمید کنند مار دریایی
علاج آن بعد از تدبیر کلی بر موضع گزنده او سرکه و گوگرد طلا کنند و ضمادی که در علاج ضفدع
بحری گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر در دریا میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود
و سرما گیرد و خدر شود و بمیرد علاجش مانند علاج زهرهای سرد است و بسرکه نیمگرم طلا کردن

و روغن عاقرقرحا ناليدن و فلفل سیاه با شراب خوردن گزدم دریایی علاج آن بعد
از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری بود و سگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها را
از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه در آن بمالد و بشوید و پیه مرغابی و پیه گاو و
و روغن گاو نهد و پیه تمساح درین باب اقوی است خصوصا گزیده تمساح را و همچنین گوشت
تمساح تریاق گزیدن اوست و کسانیکه مداومت سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا از برای
گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده او گذاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر اینست که
موضع گزیده او را هر روزه از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گزیده
او بول میکنند و اشنان رطب را میکوبند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در
روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت
شگافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هر گاه که انسان چربی شیر را بر بدن خود
بمالد پس هر جا میکه بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید طریق دوم در علم
علاج بقول کلی علاج تمام میشود به سه چیز اول تدبیر دوم ادویه سیوم اعمال ید و این طریق
متضمن است بسه فرع فرع اول در تدبیر و او آنست که در اسباب سته ضروریه تصرف
کند برای حفظ صحت یا استرداد آن اول گذشت و مراد در اینجا ثانی است و حکم آن من جهت
کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو
تاثیر ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیرا که علاج بضد میباشد
همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سته ضروریه برای غذا
احکام خاصه اند و آن این است که گاهی غذا میدهند چنانچه در بحران و وقت نوبت و گاه
غذا میدهند که در کیفیت یعنی غذائیت کم باشد اگرچه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار باشد

چنانچه داده میشود بکسیکه قوی الشهوة و قوی الهضم بود و در بدنش اخلاط کثیره باردیه باشند
مانند بقول و فواکه و گاهی عکس کنند چنانچه داده میشود بکسیکه ضعیف الشهوة والهضم بود و بدنش
محتاج بتغذیه باشد مانند گوشت و زردی بیضه تخم مرغ و گاهی غذا میدهند که در کیفیت و کمیت
کم باشد و این وقتی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم امتلائی بدنی و گاهی غذا میدهند که
زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده میشود بکسیکه اراده ریاضت قویه دارد و بخورد
غذائی لطیف را بعد غذای غلیظ تا که خود هم فاسد نشود و غلیظ را هم فاسد نکند و غذا اگرچه
دوست قوت است لیکن دشمن امراض است پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد
بدهند و هر چند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای ابقای قوت زیاده میباشد و چندانکه
حاد باشد حاجت غذا کم میباشد و این در صورتی است که قوت تحمل کند والا واجب است اگرچه در روز
بحران باشد فرع دوم در علاج بالدوا و برای او سه قاعده است قاعده اول در کیفیت
اختیار دوا که حار باید داد یا بارد یا رطب یا یابس و این بعد معرفت نوع مرض میباشد که آیا مرض حار است یا
بارد قاعده دوم در اختیار وزن دوا که بقدر درهم دهند یا دو درهم و اختیار درجه کیفیت آن که
دوای حار درجه اولی داده شود یا ثانی یا زیاده ازان این حاصل میشود بحدس ملکه صناعی از
اشیائی که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و سن و عادت و فصل و صناعت و بلد و سحنه
قوت بود اما طبیعت عضو متضمن است چهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج عضو
پس هرگاه که باشد مزاج صحیح او بارد مانند دماغ و عارض شود او را مرض حار پس بعید شد از مزاج
صحیح خود بسیار و درین صورت احتیاج میشود تبرید کثیر و اگر باشد مزاج حار مانند قلب و عارض شود او را
مرض حار کفایت میکند تبرید یسیر اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکنند بدوا نیکه
ضعیف باشد در وزن و درجه و این برای چند سبب یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند ریه دوم آنکه

تجویف وار داز جانبین یعنی از خارج و داخل فم یا از جانب واحد پس کفایت کند و ادویہ ضعیف وا عضائیکہ چنین نباشد محتاج میباشد بدوائی قوی اما وضع پس عضویکہ قریب باشد کفایت میکند و آن دوائیکہ قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقوی و اما قوت پس عضو ذکی الحس شریف و رئیس ہر کدام کہ باشد دلیری کردہ نشود بر آن بدوائے قوی و نہ تبرید مفرط و نہ تحلیل کردہ شود مواد چنین اعضا بغیر قابض تا آنکہ نگہدارد قوت را از تحلیل و نہ استعمال کردہ شود مرخیات صرف و نہ دوائیکہ در کیفیت سمی باشد مانند زنجار و نہ استفراغ کردہ شود مواد انہا بیکدفعہ اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند او را دوائے ضعیف و قوی محتاج میباشد بدوای اقوی و ہمچنین اگر مریض انثی باشد و سن شیخوخت و عادت بخوردن اشیای باردہ و فصل شتا و صناعت گاذری و بلد شمالی و ہمچنانکہ دلالت کند بر غلبہ بلغم و عضو علیل قوی بر احتمال ادویہ شدید الکیفیۃ پس درینوقت بلا خوف بر استعمال ادویہ قویۃ الحدۃ جرأت کنند حتی دوائیکہ در درجہ چہارم گرم باشد تمام شربت او دہند قاعدہ سوم قانون وقت است و آن است کہ شناختہ شود کہ از اوقات اربعہ کدام وقت مرض است اگر باشد ابتدا استعمال کردہ شود رادع فقط و در تزید رادع با مرخی و در انتہا فقط مرخیات محللہ و در وقت انحطاط فقط محللات صرفہ فایدہ اول بدانکہ امراض ترکیب تفرق اتصال مع علاج در امراض جزئیہ مذکور است و درینجا علاج امراض سوء مزاج مذکور میشود و سوء مزاج اگر ساذج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر مادے باشد استفراغ کردہ شود مادہ بانچہ بہر یک مقرر است پس اگر باقی ماند از سوء مزاج بعد از استفراغ بسبب مجاورت مادہ تعدیل کردہ شود بانچہ معدل است او و معدل ہر خلط منضج اوست و تصحیح ہمچنین را گویند و آن عبارت است از انکہ قوام خلط باعتدال آید تا آنکہ قابل

انفعال فعل مسہل خود و استفراغ بسہولت گردد و شروط استفراغ قوی و آن ده ست یکی امتلا بحسب کمیت و کیفیت پس خلا مانع است دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت از سهل باشد از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود و بعد آن تقویت قوت نماید سیوم مزاج است پس افراط حرارت و برودت و یبس و قلت خون مانع است چهارم سحنه افراط لاغری و فربهی و تحلل بدن مانع است پنجم اعراض لازمه استعداد ذرب و قروح امعا مانع است ششم سن هرم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم بلد حار و بارد مفرط مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل و مقیم حمام و حمال مانع است دهم عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد بہجوم کرده نشود بر استفراغ آن بدوائی قوی بلکه علی التدریج قلیل قلیل بدوائی لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوار است که قصد کرده شود در هر استفراغ بہ پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که اذیت دہد بیدن بکمیت و کیفیت خود دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت میل ماده باشد اگر غثیان باشد بقی تنقیه کرده شود و اگر مغص باشد باسهال چهارم آنکه استفراغ از مجری طبیعی و مسلک معتاد باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محدب جگر بادرار و ماده مقعر باسهال پنجم آنکه باشد استفراغ بعد نضج که واجب است در امراض مزمنه و مستحب است در امراض حاده مگر آنکه ماده مہیاج باشد و عضو یکه نقل کرده شود بسوی او ماده اخس بود و مخالف باشد در جهت مشارک بود بما وف و صابر و متحمل باشد بر مواد منجذبه و گاه جذب کرده شود ماده از عضو اشرف بسوی اخس از و که مخالف جهت باشد اگرچه استفراغ کرده نشود از مجذوب الیه چنانچه جذب میکنند بمحاجم بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذوب الیه از مجذوب عنه در جهت بعید نباشد بلکه دریک جهت اطول بود از جهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب

کرده نمیشود و لبسوی پای چپ بلکه یا جذب کرده شود و لبسوی پای راست و این افضل
است و یا لبسوی دست چپ و تنزو راست که جذب کرده نشود و با امتلا و هرگاه که واجب شود
فصد و استفراغ و باشد اخلاط بر نسبت طبعی پس درین صورت ابتدا کرده شود بفصد پس اگر
غالب شد بعد از فصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبعی
نباشد استفراغ کرده شود خلط غالب و لا بعد آن فصد کرده شود و باید که درمیان فصد و
استفراغ مهلت باشد و بسیار است که واقع میکند شرب دوا در جائیکه واجب باشد فصد در
حمی و اضطراب و گاهی استفراغ کرده شود برای ردائت کیفیت ماده و گاهی برای
استظهار یعنی برای تقدم بالحفظ در حق غیر معتاد امراض و گاهی برای تقدم بالحفظ برای
کسیکه معتاد باشد بامراض و دوائی مسهل اسهال میکند بقوت جاذبه برای خاصیتی که
در وست و رسیدن قوت دوا را لمجاری حاجت نیست و خواب بر دوائی ضعیف قاطع
یا مضعف عمل دوا است و بر قوی قوی میکند عمل آن را و نخورد زیاده از آب گرم که محدر
میسازد دوا را قبل از عمل دوا و اما بعد قطع عمل دوا بنوشد آب کثیر دفعة و باید که غذا بعد از
مسهل و قی شئی لذیذ جید الجوهر باشد مانند فروج و کسیکه دوا بخورد و اسهال نکند و ممکن باشد تسکین
کرده شود و الا حرکت داده شود بخوردن قوابض یا بحقنه لینه و شیافات مسهله و جمع نمودن
دو مسهل در یکروز خطر دارد و اگر بعد خوردن مسهل اعراض منکر پدید آید و مواد طرف عضای
رئیسه مایل شود واجب است که فصد کنند فایده دوم دربیان قی و آن تنقیه معده کند
بصر را تیز گرداند و ثقل سر زایل نماید و قروح کلیه و مثانه را نفع میرساند و برای امراض مزمنه
مانند استسقا و جذام و یرقان و نقرس و رعشه و فالج مفید بود و قی اختیاری بود و غیر اختیاری
اختیاری دو قسم است یکی آنکه برائی حفظ صحت کنند دوم آنکه برای ازاله مرض و وقت

قی اختیاری صیف و ربیع است و بقراط ضامن میشود حفظ صحت کسیله قی در یکماه
دو مرتبه پی در پی غیر حفظ دوره عادت خود کنند و بهتر قی طعام جید کثیر مختلف الالوان
بی مضغ کثیر خورد یا بقیات خورده قی کند بلغمی مزاج از آب برگ ترب و تخم آن و آب شبت
و عسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سکنجبین و آب گرم و گلاب و قی اضطراری و قتیکه هر
حاجت افتد از آب نیمگرم و نمک بحسب حاجت مکرر سیقے کند و بعد از قے گلقند و سکنجبین
باندکی مصطگے سائیده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورند تا که گرسنگی صادق نشود غذا
ندهند و غذا سریع الهضم و کثیر الغذا مانند آب یخنی دهند اما آنکه برای ازاله امراض کنند اگر غرض
دران تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده
باشد از ادویه قویه چون خربق و جوز القی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
باریک باشد و کسیکه بسیار فربه باشد احتراز کنند فایده سیوم در بیان حقنه بقراط
استخراج کرده او را از طایر لهذا او را عمل طایر گویند حقنه آنست که دوائی بعمل مخصوص بامعا
از راه مقعد رسانند و هر دوائیکه بر جسم از راه قبل رسانند و آن معالجه نیک است در اخراج فضول
معده و امعا و جذب میکند مواد را از اعلی بدن و دوائی حقنه کم از نصف رطل و زیاده از
دو ثلث رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیمگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و
قبل از استعمال حقنه چیزی مقوی معده چون گلقند و مصطگے و اندکی شوربا با توابل حاره
بخورانند و در خلو معده نشاید و غذا دران روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقنه سهله قریب بترکیب
مطبوخات سهله است مگر بعض مسهلات را در حقنه منع کرده اند و آن صبر است و بلیلجات
و حقنه اقسام است و در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند و قتیکه
مریض طاقت نوشیدن مسهل ندارد دادن حقنه ضرور بود فصل سیوم در اعمال ید و آن

بر شش قسم است آنانکه مستعمل اطباست فصد و حجامت و زلو است و این هر سه را بنسبه بیان
ذکر کنیم بیان اول در فصد و آن مستفرغ جمیع اخلاط است و فصد باید کرد بدو علت یکی آنکه
خون از مقدار طبعی خود زیاده شود بالفعل یا بالقوه دوم آنکه متغیر الکیفیه باشد بالفعل یا
بالقوه و وقت فصد اختیاری آنست که مایل بگرمی باشد که بعد تمام هضم و انفراغ
از بول و براز واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر جایز است و قبل از دوازده سالگی و نزد
بعضی پیش از چهارده سالگی جایز نیست و وقتیکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در اول
شهر خواه در آخر بخلاف حجامت و فصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و
نیز در هر حال بکار برند مگر در روز بحران نکنند و اورده که در دست میکشایند شش اند
قیفال یعنی سرارو شعبه کتفی است بالاتفاق تنقیه خون از مافوق گردن میکند اکحل
یعنی هفت اندام مرکب است از قیفال و باسلیق فصد او تنقیه خون از تمام بدن میکند
باسلیق و ابطی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ما تحت گردن میکند حبل الذراع
حکم او بر قول قدما و شیخ بوعلی حکم قیفال است و همچنین مختار استاد بود و نزد صاحب ذخیره
و بعضی متاخرین در حکم باسلیق است اسلیم موضع فصد او مابین خنصر و بنصر است شعبه ابطی است
و چون خون او غلیظ است بهتر است که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارند اسلیم
راست اوجاع کبد را و چپ اوجاع طحال و دل را مفید است و نشتر از هر طرف که باشد نفع میکند
و می باید که بعد از فصد اسلیم دست در آب گرم دارد و اورده که در پای کشایند صافن
مابض عرق النسا اند صافن یعنی سلیم است اورا طمث بقوت میکند و تفتیح افواه بواسیر نماید
و قایم مقام عرق النسا است و جهت خارش ران و خصیه و قضیب و قروح آنها از برای
ازاله ماده با سفل اثر تمام دارد مابض در باطن گوز انو است حکمش حکم صافن است لیکن

در ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر قوی‌تر و نافع‌تر از صافن ست عرق النسا نفع او در
وجع عرق النسا قوی‌تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهت دوالی و
نقرس نافع است و بر این رگ چند گره میباشد که از بستن پا معلوم میشود و اگر قریب شتالنگ
یافته نشود شعبه او که میان خنصر و بنصر پاست باید زد و اورده که بسر و دهن تعلق دارد عرق
جبهه و چهار رگ و عرق تحت اللسان اند اما عرق جبهه و او منتصب است مابین حاجبین
فصد او ثقل سر و ثقل عینین و صداع مزمن را سود دارد و فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع
اند بر هر لب دو رگ فصد آن جهت بثور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد
عرق تحت اللسان که در باطن ذقن میباشد فصد او خوانیق و اورام لوزتین را سود دارد
و آنکه در نفس زبان بود فصد او ثقل زبان که از خون بود نفع دارد و آبستن و حایض و
قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و
صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربی به مناسب بود
و استاد مرحوم زنی را که در اثنای فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نهار فرمودند
از این تدبیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دوگونه است بشرط و بلاشرط
و شرط پاکی زدن را گویند و حجامت باشرط استفراغ خون از نفس عضو میکند و ضرر آن
باعضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و هرگاه که ماده در عضو جمع شود و کثیر
باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه از نفس عضو نکنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی
منع است لیکن بهتر آنست که تاریخ شانزدهم و هفدهم باشد در وقتیکه مایل بگرمی باشد
ابتدا ساعت دوم در گرما و ساعت سیوم بلکه چهارم در سرما مقرر کرده اند و حجامت بر
مقدم راس صداع را مفید است لیکن بحس و ذهن ضرر دارد و حجامت بر نقره گردن خلیفه اکحل بود

و باین تحقیق خلیفه باسلیق و حجامت بر نقره برای رمد و جرب و قلاع و ثقل اجفان مفید
تسکین نسیان آرد و حجامت بر قطن دمامیل و بثور فخذین و نقرس و بواسیر و داء الفیل را
مفید و حجامت بر ساق قریب فصد صافن است و حجامت بلا شرط یا با نار باشد
یا بلا نار حجامت بلا نار جذب ماده بسوی مخالف میکند و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود
و محجمه ناری جائیکه ماده غلیظ باشد استعمال میسازند و طریق او که بالفعل مروج است آنست
که کاه را افروخته محجمه بر آن منکب میسازند بیان سیوم در بیان علق و آن کرمیست که در آب شیرین
میباشد جذب خون را آن بیشتر از جذب حجامت بود در خناق و دیگر اورام هر جا که باشند استعمال او
میکنند و ایضاً در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو چیز است و گفته اند که علق جذب نمیکند
مگر خون فاسد را و شرایطی که در حجامت مذکور است اینجا هم همان اعتبار است لیکن در هند
معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق ما بین
دو رکبین میکنند مقام در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت است باید که طبیعت را
عادت کسل نسازند که در هر اندک مرض متوجه علاج شوند و شرب مسهل و قی عادت نکنند.
و هر جا که تدبیر با سهل ممکن باشد به اصعب رجوع ننمایند و اگر حاجت از اضعف بر نیاید
تدریج با قوی رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آنوقت واجب است که ابتدا
با قوی کنند و در معالجه بر یک دوا قائم نباشند که موجب الفت و عدم انفعال طبیعت است
و لائق نیست که مداوت کنی به غلط و بگریزی از صواب بسبب تاخیر بودن اثر آن هر دو و
جرأت مکن بر ادویه قویه در فصول قویه و جائیکه ممکن باشد تدبیر با غذیه رجوع با دویه مکن و
هرگاه شناخته نشود مرض که حارست یا بارد پس جرأت مکن بر دوائی مفرط الکیفیه بلکه استعمال
ضعیف و مشترک النفع درینصورت بهتر است و هرگاه جمع شود مرض و عرض پس ابتدا کن

بعلاج مرض مگر آنکه عرض اقوی بود مانند قولنج پس اول در در تسکین
کن بعد ازان علاج سده کن **منزل دوم** در ادویه و اغذیه مفرده
و آن بر یک میل و دو رفیق شامل است **میل** بدانکه نزد اطبا دوائی
مفرد آنرا گویند که ترکیب صناعی درو نباشد **رفیق اول** در احکام
ادویه مفرده اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول و مشروب
گذشت و آن دو طریق است **طریق اول** کلام کلی در ادویه و آن چهار
فسخ است **فسخ اول** در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج معتدل
بچهار درجه انحصار دارد چه هرچه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
ببدن معتدل و متغیر گردیدن او از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغیر محسوس
ازاثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود آنرا معتدل گویند
و اگر تغیر غیر محسوس دهد و از تکرار و زیادتی مقدار تغیر خفی محسوس شود
آنرا درجه اول نامند و اگر تغیر محسوس غیر مفسد سازد آنرا درجه ثانیه
و اگر تغیر مفرط غیر مفسد نماید یعنی بحد هلاک نرساند آنرا درجه ثالث اگر تغیر
مفسد دهد یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه رابع و آنرا دوائی سمی هم
خوانند و هر یکے ازین درجات را بهنیے میباشد که آنرا اول و اوسط و آخر
درجه خوانند و در تعریف معتدل قید تکرار و زیادتی مقدار
ازان جهت ساختیم که تا فرق شود درمیان معتدل و درجه اول چه
در معتدل از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نمیشود بخلاف درجه
اول **فسخ دوم** بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد یکی آنکه

از تفاعل عناصر کیفیتے میانہ دران پدید آید کہ متشابہ باشد لعناصرو آنرا مزاج اولے گویند مثال بودن دوا معتدل یا حار یا بارد یا رطب یا یابس مفردہ باشد یا مرکبہ دوم آنکہ از تاثیر مزاج اولی کیفیتے دیگر در ممتزج ظاہر شود آنرا مزاج ثانے گویند چون ردع وتحلیل وقبض و جز آن کہ غیر کیفیات اربعہ است پس ہیچ دوائی نیست کہ مرکب القوے نیست زیرا کہ مزاج ثلثیے لازمہ مزاج اولے است چہ ہرچہ گرم است یا سرد لامحالہ تحلیل و ردع وامثال آن کہ از اثار مزاج ثانوی است در وے موجود است اما در عرف خاص اطبا این لفظ را اطلاق نمیکنند مگر بدوا کہ قوت آن مرکب بود از قوای متعددہ متضادہ کہ از انہا اثار مختلفہ صادر شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز تر نزد اکثر بعضے ادویہ را مزاج ثانے مرکب باشد از اشیا ممتزجہ کہ در نفس آن اشیا مزاج و ترکیب از عناصر بود پس برائے آن مرکب ازین اشیا مزاج ثانیے حادث شود وازو افعال متخالفہ صادر شوند چون ردع وتحلیل یا متوافقہ ہمچو فقط ردع یا فقط تحلیل یا متضادہ مانند حرارت و برودت یا اسہال وقبض واین چنین دوا اگر ترکیب او مفرد طبعی باشد مانند شیر کہ باوجود بودنش مفرد از مائیت وجبنیت وسمنیت مرکب است واین ہر سہ از عناصر مرکب اند و مزاج خاص دارند واین را مرکب القوے حقیقے گویند واگر ترکیب او مفرد صناعے باشد مانند سرکہ انگورے کہ ازو اثار متخالفہ صادر میشوند آنرا مرکب القواے

مجازے نامند واگر مزاج ثانیے صناعیے را از اثر موافق آثار اجزای مفرد اوست ہمچو معاجین وغیرہ اثر امرکب متوافقۃ القوہ خوانند چرا کہ اثر میکند ہر واحد ازین ممتزج چہ اثر واحد واگر مخالف آثار ست مثلا ہم تسخین کند وہم تبرید چنانچہ گلسرخ کہ مرکب است از اجزای لطیفہ منفذہ واجزاے ارضیہ مکثفہ پس اثر میکند ہر واحد ازین اجزاء ممتزج چہ اثر خود صادر میگردد از ان آثار متضادہ چون حرارت و برودت از متضادہ القوای گویند واگر اثر موافق صورت نوعیہ ست مانند فعل حجر الیہود در تفتیت حصات از ذوالخاصیہ نامند بدانند کہ مزاج ثانیے گاہی چنان قوی مستحکم شدید الاختلاط میباشد کہ آتش اجزاے اورا سوختن نمیتواند ہمچو طلا وگاہے ازین ضعیف میباشد کہ آتش اجزایش سے سوزاند مانند بابونہ وگاہی ازین ہم ضعیف میباشد کہ صرف پختن اجزایش را تحلیل میکند مانند عدس وگاہے ازین ہم سست تر میباشد کہ شستن اجزایش را تحلیل سے نماید مانند کاسنی فرسخ سیوم در بیان فعل ادویہ پوشیدہ نماند کہ تاثیر دوا در بدن انسان بر چہار نوع است یکی آنکہ تاثیرش یا فقط در خارج بدن میباشد مانند پیاز کہ ضماد تقریح میکند واکلا ہیچ ازین اثر ظاہر نمیگردد دوم آنکہ یا فقط در داخل میباشد مانند سفیدہ کاشغری کہ در خوردن ہلاک میکند و در ضماد ہیچ نقصان سے نماید سیوم آنکہ در خارج و داخل یکسان باشد مانند سردی آب

که از استعمال خارج و داخل سردی بیناید چهارم آنکه تاثیر خارجی مضاد
تاثیر داخلی باشد مانند کشنیز تر که هرگاه ضماد کنند تحلیل اورام میکند
حتی خنازیر را در خوردن سردی میسازد فصل نهج چهارم در شناخت قوت ادویه
بدانکه قوت ادویه بدو نهج شناخته میشود نهج اول تجربه است و اعتقاد
کرده میشود بران بهفت شرایط شرط اول آنکه بر بدن انسان استعمال نمایند
شرط دوم آنکه دوا خالی از کیفیت عرضی باشد مانند گرمی آب گرم
شرط سیوم آنکه در امراض متضاده مستعمل شود شرط چهارم آنکه در امراض بسیط
استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دوا برابر قوت مرض باشد شرط
ششم آنکه تاثیر دوا اول باشد شرط هفتم آنکه تاثیر دوا دایمی و اکثری
باشد نهج دوم قیاس است و اعتماد کرده میشود بر قوای ادویه بر سه وجه وجه اول
طعم است و او بسبب ماده و فاعل مختلف میباشد اما ماده بر سه قسم است یا لطیف
است یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سه قسم است یا حرارت است یا
برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز است و لطیف بارد ترش
و لطیف معتدل دسم و کثیف حار تلخ است و کثیف بارد
عفص و کثیف معتدل شیرین و متوسط حار نمکین و متوسط بارد
قابض و متوسط معتدل تفه و این دلالت قوی است
وجه دوم بوی ادویه است پس بوی تیز و بسیار
قوی مانند بوی مشک و زنبق برای حرارت است و بوی ملایم و
خوردن او برای برودت و این از طعم ضعیف است چرا که گاهی خلاف این یافته میشود مانند کافور

که باوجود قوت رایحه سرد است و جه سیوم رنگ ست و وجه استدلال او این است که سردی جزء تر را سفید و جزء خشک را سیاه مینماید و حرارت برعکس آن فعل میکند و این دلالت ضعیف است چراکه گاهی دوا باوجود سفیدی گرم یافته می شود مانند اینکه گاهی بسبب طعم و رایحه و رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلطی بدین طور می افتد که طعم و رایحه و رنگ برای یک مفرد میباشد و این هر سه درین ممتزج قوی و غالب می بود و حرارت و برودت در ممتزج مزاج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس برین ممتزج طعم یا رایحه یا رنگ این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال این غلطی این است که در یکرطل شیر دو مثقال فرفیون ممزوج کرده شود پس این ترکیب باوجود سفیدی رنگ نهایت حار میباشد و نیز ظاهر است که سفیدی برای تمام ادویه نیست بلکه برای دوای واحد که شیر است موجود است وجه چهارم سرعت انفعال دوا و بطوء آنست بدانکه چیزیکه بر کیفیت دوا دلالت میکند سرعت انفعال از حرارت و برودت و بطوء او از انست و وجه این آنست که دو جرم هرگاه در لطافت و کثافت و تخلخل تساوی باشند پس هر کدام که قبول اشتعال زود می کند جزء ناری در و اکثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر حرارت و برودت زود می کند آن کیفیت در و قوی تر از دیگر است بشرطیکه قوت موثر و متاثر متساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرده بحروف تهجی و آن متضمن بر بست و هفت فرسخ است فرسخ اول در حرف الالف ابریسم بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله بلفظ ابریشم گویند و در هندی ریشم نامند لعاب کرم است که بر خود می پیچد در اول گرم و خشک است بغایت مقوی دل و روح طبعی و باه و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او

مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم و بدلش مرداسنگ سوخته شسته
است و بهترین طریق استعمال او زیره بمقراض کردن است اترج بفارسی بالنگ و
ترنج و بهندی بجورا گویند و پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و
در دویم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم و گویند در آخر دوم خشک و ترشی او در آخر
دوم سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر است پوست او مقوی
دل و دماغ و معده و مفرح و بهی و طبیخ خشک او مسکن قے غیر صفراوی و مضر جگر حار و مصلحش
عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنجدرم و تخمش جمیع
افعال مانند پوست او و با قوت مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق فاروق
است و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و آشامیدن یکدرم از مقشر او الغا در حیض
کشنده و مخرج جنین است و روغن تخم او جهت بواسیر شرباً و طلاءً بغایت مفید و اگر کسی با آن تدهین کند عقرب با او
نزدیکی نکند و مجرب است و برگ او هاضم و مفتح سده و مجفف و محلل و ملطف و شکوفه او در افعال مثل برگ او
و ترشی او مقوی دل و قابض و مسکن قی صفراوی و جهت خفقان حار و اسهال صفراوی و
کبدی و تقویت معده و جگر و یرقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و
بدلش آب نارنج و لیمو گوشت او مانع صعود بخارات از معده بدماغ و دیر هضم و مضر حرارت غریزی
و مورث قولنج و مصلحش عسل و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت ضرر هوای و بای آزموده
و روغن او که پوست خالص ترنج عدد او را در روغن زیتون و روغن خیری از هر یک طل را در دو طل
روغن کنجد انداخته در بهشت ۳ شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر بعد
از ان صاف کنند گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و درد مفاصل و لزقه
تپ ربع و درد گرده و مثانه نافع و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس

و اورام نافع اجاص بفارسی آلو بخارا نامند و مراد از و آلو سیاه و بزرگ است در اول سرد
و در دوم تر ملین و مزلق و مسهل صفرا رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهت تپهای
حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ثمرهای مضر سعال نیست و نقوع او جهت
قی و غثیان حاره مفید و آشامیدن بیخ او جهت دفع کرم معده مجرب و صمغ او مفتت حصاة
است و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب شرب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن
تشنگی و در تپهای حاره و سایر آثار مثل آب اوست و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر
معده و مصلحش گلقند و در سیر دین مصطکی و کندر و عسل و بدلش تمر هندی و آلو صحرایی است
قدر شربتش تا نیم رطل ارز بفارسی برنج نامند و بهندی چانول و چاول گویند در حرارت و برودت
معتدل و در دوم خشک است و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در مبرد المزاج برودت
احداث میکند لهذا متاخرین مخصوص باصحاء دانسته اند و برنج سرخ فارسی را ساٹهی گویند
قبض بیشتر دارد سفید او در تقویت قوی تر و اقسام او مسدد و قابض و تنها قلیل الغذا
و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا
و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و آشامیدن آب برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده بز جهت
افراط اسهال و سحج بغایت مجرب و نوشانیدن آب مطبوخ او مثل ماءالشعیر مسکن لذع اخلاط
مراری معده و امعاء و با شیر تازه نیم وزنش ده روز جهت تولید منی مجرب و سعوط گرد برنج که در
حین سفید کردن او بهم رسد جهت قلع رعاف مجرب است و حقنه با آب مغسول او جهت سحج
و قروح امعا نافع و مولد قولنج و قابض و مصلحش در آب نخاله گندم خیسانیدن و با شیرینی خوردن
است و بدل او آرد جو مغسول ارویی بیخ رستنی هندی و مشهور است و کچالو هم از قسم اوست
و ارویی در اطراف او میباشد مایل بسردی است مقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح و

ثقیل و مضر بحنجره و مصلح آن ترشی و در آب بمبالغه شستن است و کچالو در خواص قریب باوست مگر
آنکه مضرت او بحنجره نسبت باروی زیاده است و گویند اروی را در عربی قلقاس نامند سطوخودوس
بهندی دهارو نامند در اول دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی و اجزائی بارده او کمتر و
این قول اقرب است محلل و مفتح سدد و جالی و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در
تقویت ارواح دماغی بیعدیل و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و
مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سودائی دماغ و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مضر صفراوی مزاج
و منعشی محرورین و معطش مصلحش سکنجبین و مضر شش و مصلحش کثیرا و صمغ و بدلش در تنقیه سودا افتیمون و قدر
شربتش از دو درم تا پنج درم است آس بفارسی مورد و نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و مدر بول و جهت نزلات و تفتیت
حصاة و قطع خون حیض مفید است و ضماد برگ او با نار و عدس و گلسرخ و اقاقیا جهت تقویت
اعضای ناقهین مجرب و چون امله یکهفته در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد بالسویه بجوشانند
تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و قدر شربتش تا سه درم و بدلش در احتباس اقاقیا
و در اورام حضض و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه
اسارون بیخ گیاه است مشهور بهندی تگر خوانند در آخر دوم گرم و خشک ملطف و مدر و مفتح
و محلل و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت و
زهار جهت نعوظ بسیار مجرب و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس
حیض و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع و مضر ریه و مصلحش مویزج و بدلش مثل
وزن او وج و زنجبیل است یا نصف او خولنجان و نصف او وج و قدر شربتش از یک مثقال
تا سه مثقال است اسفاناخ بفارسی اسفناخ و بهندی ساگ پالک نامند در آخر اول سرد

و تر و گویند معتدل است و ملین طبع و اسرع الهضم و کم نفخ تر از سایر بقولات و جهت امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و در دش و سل مجرب است و مضر بارد المزاج و مصلحش نخود و خود پختن او با روغن بادام و بدلش خرفه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال و تخمش جهت وجع الفواد و شیره او جهت سل و دق مجرب و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربت او و دو درم **اشنه** بفارسی دواله و بهندی چهریله نامند قسمی از گیاه است در اول گرم و خشک آنچه از درخت بلوط بهم رسد سرد و مفتح سده رحم و مدر حیض و مقوی باه و معده و دل و جگر و مفرح و جهت رفع خفقان و غثیان نافع و بغایت منوم اطفال است و قدر شربتش تا سه درم و مضر امعا و مصلحش انیسون و بدلش هم وزن او قردمانا ست **افتیمون** بهندی اکاس بیل و امر بیل نامند و آن نباتیست بسیار سرخ و فروع او مثل خیاط و طعمش تلخ در سیوم گرم و در دوم خشک محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت امراض دماغ و ورم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیته جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بعد تبدیل چون یکهفته هر روز دو درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب چون ضعیف الترکیب است زیاده از یکدو جوش نباید داد یا او را در پوٹلی بسته اندازند و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخ تا ده درم و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و مویز منقی و میران و گویند مضر ریه است و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است و مثل او حاشا **افسنتین** بهندی مجتری گویند اسم نباتیست در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مفتح و ملطف و مشتهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و مشش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم مشروب و

وبلدوعه ومحلل ریاح وجهت یرقان ورعشه وسکته وباافتیمون جهت تنقیه سودا نافع وچون
چند روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد
موثر ومجرب است ودو درم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است وقطور او بازهره بز
وروغن بادام تلخ جهت امراض گوش وکرمی قدیم وطلای سائیده او باموم وروغن گل
جهت درد تهیگاه ودرد جگر ودرد معده کهنه مجرب است وقدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال
ودر مطبوخ از پنج درم تا ده درم ومصدع ومجفف دماغ ومصلحش انیسون ودر محرور شربت انار
بدلش جهت معده بوزنش اسارون ونصف او هلیله زرد وجهت جگر عصاره غافث وشراب
او مقوی معده ومدر بول وحیض وجهت امراض جگر وسپرز وتفتیح سده وبرانگیختن اشتها وتقویت
هضم مفید افیون بفارسی تریاک وبعربی لبن الخشخاش وبهندی افیم واهیم نامند وگویند مراد
از وشیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید وبهترین او مایل بسفیدی وصاف است که در آب زود حل
شود واز آتش زود مشتعل گردد ودر آفتاب گذارند قوی الرائحه باشد در چهارم سرد وخشک
واز خشخاش سفید در آخر سیوم مخدر ومنوم ومسکن دردها وقابض ومانع نفض اخلاط وتحلیل روح
حیوانی وجهت سحج واسهال وقرحه امعا وسرفه وضیق النفس قدر مفید وضماد او جهت درد
سر وتجفیف قروح وباشیر دختر وزعفران جهت نقرس حار ورمد وفتیله او با مر وزعفران
بالسویه جهت زحیر مجرب ودر معاجین وادویه مرکبه حافظ قوت آن وجهت نزلات وصداع
حار وقطور او باروغن بادام ومر وزعفران جهت درد گوش نافع ومسقط اشتها وقوت
باه بشرط مداومت ومضر فهم ومصلحش جندبیدستر ودارچینی وفوفل وبدلش مثل او بزرالبنج وبکوزن او
بیخ لفاح ودر احتباس طباشیر وکافور وکهربا وقدر شربتش از یکعدس تا چهار قیراط وزیاده از
یک دانگ ممنوع ودو درم او کشنده اقحوان بفارسی بابونه کوهی وگاوچشم وبهندی مرتنی نامند

در سیوم گرم و در دوم خشک مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و مسقط جنین و مدر بول و حیض
و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و بدلش بابونه است و قدر
شربتش تا دو مثقال و سم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال از اول ضعیفتر است
اکلیل الملک بفارسی گیاه قیصر و بهندی اسپرک گویند نباتیست مرکب القوی حرارت و یبوست
در و غالب محلل و منضج و قابض و مجفف و ملین اورام و جهت صداع و جلبش لمات و درد جگر و
معده و سپرز نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب شرب او مضر انثیین
مصلحش انجیر و عسل و مویز و بدلش بابونج است و قدر شربتش دو مثقال از عصاره او و سه درم
آملج بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند ثمر درختی هندیست و مستعمل مقشر بیدانه و گویند انچه در
یک شبانروز بجنبانند پس از ان جوشداده از غربال بیرون کنند شیر آملج است و شرط است
که تازه او را چندروز در شیر خیسانند بعد از ان خشک کنند و در شیر ناپرورده در دوم سرد و در سیوم خشک
تلخ و بسیار عفص و پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع انصباب مواد بر معده و قابض و
محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبات
معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق و بصر است و آمله مقشر و قند
سفید برابر گرفته پنجدرم با نیمگرم هر روز بخورد برای آنچ و حرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باه
و تاریکی چشم مجرب است و روغن آمله که با برگ مورد و یا پوست بیخ صنوبر مساوی بنخچه
آب مطبوخ او با هم وزن روغن کنجد یا زیتون جوشداده ترتیب دهند برای تقویت مو و
سیاه کردن و رویانیدن آن و خروج مقعد از مجربات دانسته اند و مضر سپرز و مبرودین و
مصلحش عسل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله
کابلی است و پرورده لطیف طبع و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر نافع و قدر شربتش تا ده درم

تا پنجدرم و در مطبوخ تا ده درم است امیرباریس در فارسی زرشک و بهندی زرک
نامند در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد
باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی
جگر سرد و تر و آب او مانع قی و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آب
زرشک و آب سیب برابر و آب لیمو نصف آب زرشک با شکر بقوام آورند جهت دفع
سموم قتاله و خفقان و ضعف اشتها مجرب دانسته اند و مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض
طبع و مصلح او شکر و شیرینیها و بدل او مثل او گلسرخ و دو ثلث آن صندل سفید است و قدر شربت
از آب او تا بیست مثقال و از جرمش تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال انبج بفارسی
انبه و لغزک و در هندی آب نامند ثمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن سبز است و
بعد از رسیدن زرد میشود در دوم گرم و در سیوم خشک و گویند نارسید او در اول سرد است
و بهترین او شیرین و بی ریشه که شیره رقیق داشته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان
و در دسر بارد و بواسیر مفید و در تقویت باه و گرده و معده و کثرت غذا و تسمین بدن و تلیین
طبع و نیکو کردن رنگ رخساره در تجربه استاد رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه و
جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم
و طلای شاخ و برگ او برای دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و پوست ساق و بیخ او
و قابض و برگ او هاضم و قابض و گل او که مول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
قابض و دافع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معده و دافع
صفرا است و مضعف جگر و مصلح آن مویز و نزد استاد شیر و خسته او مصلح او است و نزد
حضرت جد بی غفر الله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد و افشرده فالسه است و نیکوترین استعمال

آن آنست که در آب یا برف سرد کرده بخورند و در موسم گرم بدون سرد کرده خوردن موجب
انحراف مزاج است و اول او را از دست ملایم نموده چند قطره بیاندازند بعد آن از دهن شگلیده
بخورند و خوردن از کارد بریده اگرچه پسند طبع است مگر از جرم و ریشه او احتیاط نمیشود و جهت
نفخ و درد شکم و مغص و خراش گلو میکند الفحه بفارسی پنیرمانه و بهندی چیته نامند پنیرمایه هر حیوان
گرم و خشک است حاد و ملطف و محلل و مجفف و حابس اسهال مزمن و سم است از خواص وست
که هر ذایب را جامد و کل جامد را ذایب میسازد خصوصاً خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده
باشد و حمول او بعد از طهر بر حمل اعانت میکند و نوشیدن او منع حمل مینماید و پنیرمایه خرگوش با صمغ
در همه خواص قوی تر است و اگر در آب خمیر کرده بر خیشوم ضماد کنند رعاف بند نماید و پنیرمایه
خرگور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مسهل اند و قدر شربتش تا نیم مثقال
انجبار نباتیست در سیوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حابس اسهال مزمن و نزلات و
مسکن قی و التهاب صفرا و جهت بول الدم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر
مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و قدر شربتش یکمثقال و از عصاره او یکدرم
انناس میوه ایست نزد حکمای هند سرد است و نزد او تاد در اول گرم و در وسط دوم تر است
مفرح و مقوی دماغ و معده و مضر حنجره و اعضای نفس است و مصلح آن شکر و بهترین طریق
استعمال آن آنست که او را خورد خورد کرده در قند و شکر آمیزند و گلاب و عرق بیدمشک و
عرق کیوڑه زده یکدو گهڑی بگذارند بعد از آن میل فرمایند در سایر افعال قوی میگردد و مضرتهای
او هم زایل میشود انیسون بفارسی بادیان رومی نامند و آن تخم نباتیست در آخر دوم
گرم و خشک و مدر بول و شیر و محلل ریاح سایر اعضا و بهی و قابض طبع و مقوی گرده و مفتح سده
جگر و سپرز و جهت صداع بارد و شقیقه و سرفه و استسقا و خاییدن او جهت خفقان مفید

و قدر شربتش از دو درم تا پنجدرم و مضر امعا و مصلحش سکنجبین و بدلش تخم شبت و در تقویت باه مثل
او دوا انجره هست اهلیلج اصفر بفارسی هلیله زرد و بهندی هڑ زرد و هڑکی نامند بهترین او بالیده زرد
مایل بسبزی و بالاست است و آن ثمر است در آخر اول سرد و در دوم خشک مسهل لطیف صفرا
و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و جرم او و جرم سایر هلیلجات محدث قولنج اند مجموع
آن مقوی حواس و ذهن جهت خفقان و جذام و صداع و غثیان و حمیات مرکبه و استسقا
و منع صعود بخارات بدماغ نافع است و مجربین گفته اند که استعمال هلیلجات در حمیات نشاید که
منع است و حق همین است مگر آنکه خلطی غلیظی با صفرا و بلغم رقیق باشد و عصاره هلیله خشک قوی
الفعل است و مضر مقعد و مصلحش عناب و سپستان و قدر شربت از جرم او تا پنجدرم و در نقوع
و مطبوخ از هفت درم تا ده درم و مصلح قابض او روغن بادام و بدلش در غیر اسهال پوست انار و
گویند بار و بدل اوست اهلیلج هندی و اسود نیز گویند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی
هڑ نامند در وسط اول سرد و در دوم خشک مسهل سودا و منقی خون از سودا و جهت بواسیر و
درد سپرز نافع و مضر جگر است و مصلحش عسل و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزن او مازو و
قدر شربت از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال اهلیلج کابلی بفارسی هلیله کابلی
و بهندی ابنیا هرو و بڑی هڑ نامند بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی او را از هلیله سیاه گرم با عتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای
مخلوط با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و قوی تر از هلیله زرد و سیاه و آنچه هلیله زرد دفاید
هلیله انهم نماید و دو نه هلیله مدر بول است و ذرور سوخته او جهت تقویت دندان و لثه مجرب
و بدلش هلیله سیاه و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا شست مثقال و فایده مربای
او و در مرکبات مرقوم است مفرح دوم در حرف الباء الموحده التازی والفارسی بالوجه

و بفارسی بابونه و بهندی سونهل مرهٹی نامند و جمیع اجزاش مثل اقحوان است در دوم گرم و در آخر
اول خشک محلل و جاذب و مفتح و مدر و مقوی دماغ و باه و جهت تپ بلغمی و سوداوی و مرکبه و درد سر
و نزلات و تسکین درد دندان و ورم جگر و قولنج و ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و مضر حلق مصلحش عسل و بدلش
انار و بدلش قیصوم و قدر شربتش تا سه مثقال و بیخ او گرم و خشک است و در افعال قوی تر از گل او
او شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن او در مرکبات مسطور است بادرنجبویه معرب بادرنگبویه
فارسی است و بعربی مفرح القلوب و بهندی بلی لوٹن و رام تلسی نامند نباتیست در دوم گرم و مقوی
دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و هاضم و مورث ذکا و حفظ و محلل سودا و منضج امراض بلغمی و جهت
خفقان و فواق و رفع سموم نافع و قدر شربت از خشک او تا ده درم و از تازه اش تا بست درم و
مضر گرده و مصلحش صمغ عربی است و کندر و بدلش دو وزن او ابریشم است و تخمش در افعال ضعیف تر
از برگش و قدر شربتش تا دو مثقال بالنگو نوعی از ریحان است جهت اسهال معدی و دموی که از
امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص و زحیر مفید و بدلش تخم ریحان و قدر شربتش تا دو مثقال است
برسیاوشان بلغت یونانیست و بفارسی پرسیاوشان و بعربی شعر الجبار و بهندی ہنس راج
هندوان نباتیست معتدل مایل بگرمی و خشکی و قوتش تا شش سال باقیست ملطف و مجفف و محلل
و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه شش و ضیق النفس و درد سینه
و یرقان مفید و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه
و ضماداً نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطگی و بدلش جهت الام شش لوز نش بنفشه و نصف آن
اصل السوس است و قدر شربت از جرم او تا هفت درم و از آب طبیخ او تا بست درم بزر قطونا
مشهور است بفارسی تخم بنگو و بهندی اسبغول نامند و بهترین او سفید و زبون ترین او سیاه
و بسیوم سرد و در دوم تر و سیاه او بایبوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و ملین طبع

و کوداده او قابض و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و علل
صفراوی و سرفه و ضماد او با آب دهن جهت دمل مجرب و ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل
و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و
مسقط اشتها و مصلح آن عسل و سکنجبین عسلی و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و
خشونت حلق و امثال آن بهدانه و قدر شربتش از دو درم تا ده درم و ده درم کوبیده او
کشنده است بسفایج بیخیست مایل بسیاهی باریک و گره دار و از هر گرهی ریشهای برآمده
و اندرون آن سبز در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در یبوست معتدل
است و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و قولنج و جهت جذام و علل سوداوی نافع
و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس
و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال او را جوشانیده
با فلوس خیارشنبر و با ترنجبین بنوشند جهت ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجرب است
و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش افتیمون
و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از یک درم تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم است
بسباسه بفارسی جاوتری و بزباز و بهندی جوتری نامند و آن پوست اندرون جوزبوا
که بر جوز چسپیده میبود بهترین او تند اشقر مایل بسرخی بهم چسپیده است در دوم گرم و خشک و
گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریاح و مقفح سده و مفرح و مقوی معده و باه و جهت
سلس البول و نفث الدم و درد سپرز از موده و سعوطا و جهت صرع و شقیقه مجرب و مصدع و مصلحش
گلاب و گویند مضر جگر و مصلح او صمغ عربی است و بدلش جوز بوا و قدر شربتش تا سه درم بسبد
بتخفیف سین و بتشدید آن نیز لغت هندی است اسم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان

و بهندی جزمونگا نامند و آن سنگ است در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و قاطع نزف الدم
و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گرده و مثانه
و سپرز نافع و نیم مثقال او با ربع مثقال صمغ عربی که بسفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد جهت
قطع نزف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته او و محرق مغسول نوع بیاد او و بغایت مقوی
دل و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین و
شربتش تا یکمثقال و اولی استعمال محرق اوست بصل بفارسی پیاز نامند بری و بستانی باشد
بری او قوی تر از بستانی و مجموع آن در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه
مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته او با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبای و
آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند مجرب
مطبوخ مهرائی او کثیر الغذا و ملین طبع و نیخته او در سرکه یا پرورده او بسرکه جهت ورم سپرز
برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و آب او جهت رفع گزیدن سگ دیوانه نافع خصوصا چون
سه صد مثقال از آن در سه روز بخورد بغایت مجرب است و ضماد پخته او جهت نضج اورام بارده
و با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر و ذرور محرق او با مومیا سوخته یا
جهت اکله مجرب و مصدع محرورین و مصلحش با آب نمک شستن و تخم او در آخر دوم گرم
با رطوبت فضلیه و مبهی و قدر شربتش یکمثقال بطیخ لغت رومی است بفارسی خربوزه و بهندی
کهربوجه نامند نا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و بقدر شیرینی مایل بحرارت و شیرین
او شیرین کم آب نازک جرم و بهترین نا شیرین او ملیون است که خربزه کرک باشد و مثل خیار بقیام
سریع الاستحاله بخلط غالب معدی و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت
و برودت معتدل و مجموع اصناف او مدر بول و مخرج حصاة است و جالی و بهترین آن نوع

و مدر عرق و شیر و مسهل انچه بادر سعد و مصلح حال گرده و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام که طعام اول از معده منحدر شده باشد و تخم او در اول گرم و در دوم تر ملین مسهل و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت درد سینه و سرفه حار و خشونت زبان و حلق و تپهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقت بول و جهت بدرقه شدن قوت ادویه جگر و مجاری بول و ضماد کوبیده غیر مقشر او لعابیت جای بشره و جهت کلف مجرب است و مضر سپرز و مصلحش عسل و قدر شربت از تخم او دو درم تا پنجدرم **بطیخ هندی** بفارسی خربوزه هندی و تبیر بزی هندوانه و در هندی تربوز نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و با سکنجبین جهت تفتیح سده و یرقان و با شیر خشت و مانند آن جهت تپهای حاره مفید و مولد خون رقیق بلغم شیرین مضر سپرز و بارد المزاج مضر معده سرد و مصلح آن گلقند و عسل و در مزاجی که صفرا غالب باشد بند وانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود و در امزجه بارده بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و در اخراج حصاة و انحدار خربوزه از معده گویند مجرب است و قدر شربت او تا پنجدرم **بقلة حامضه** در هندی ساک چوکه نامند و در فارسی تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ برگ است در افعال مثل حماض مضر عصب و مصلحش عسل **بقلة الحمقا** نبات است بفارسی خرفه و بهندی خلفه و قسم خورد را لونیا نامند در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مانع نزلات و مدر بول و حرقت آن و بواسیر و نواصیر و حرارت جگر و تپهای حاره و رفع حب القرع و درد مثانه و درد سر حار نافع و آشامیدن او با دیوند جهت قطع تپ مجرب است و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و مضر باه و مصلحش تخم ...

وضیعف الحرارة و بالخاصیته مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطگی و
تخمش در جمیع افعال مانند آب و وازان ضعیفتر و قدر شربت او تا پنج درم و گویند مضر سپرز و معده و
بارده است و مصلحش قند و بدلش در اکثر افعال بزر قطونا و بودادہ او قابض و غیر بوداده
ملین طبیعت است بقلہ یمانیہ نباتیست شبیه بکاسنی بہندی ساگ چولائی گویند در
دوم سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و بطی الہضم
و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش قند و بدلش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت
امراض حاره و اورام شرباً و ضماداً نافع است و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه
مثقال است بلیلج بفارسی بلیله و بہندی بہیڑا نامند ثمر درختی ہندیست و مستعمل
پوست او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها
و بالخاصیته مسہل سودا و بالطبع مسہل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر
و بوداده او جهت اسہال مزمن نافع و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و بدلش آمله مقشر است بقدر
ثلث و قدر شربتش تا سه درم بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بہندی بنوسا نامند در
اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسہل
صفرا و منضج او و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام
و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده
و ذات الجنب و الریه و خناق و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن دو
درم او چہار درم آب سرد جهت رفع اسہال و با شیرخشت و شکر و امثال آن مسہل سریع العمل اکثار
او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ
خبازی و درسعال گل گاوزبان قدر شربت او از جرمش تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال

و روغن بنفشه سرد و تر مشوم وجهت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرفه و قطور او در تحلیل جهت
حرقت بول و حرارت مثانه و سعوط او جهت دردسر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر
ذکر کیفیت در مرکبات مسطور است **بورق** بفارسی بوره نامند سفید سبک پرسوراخ را ارمنی نامند و
سرخ را نطرون و دراکثر مستعمل ارمنی است در سیوم گرم و خشک محلل و جاذب خون بظاهر بدن
و آشامیدن او رافع قولنج و ریح باد حتی امتلائی آن و مقاوم سموم و مفسد معده و محرک قی و مصلحش
مصطگی و صمغ عربی و بدلش نیم وزن او نمک است و قدر شربت از یک درم تا دو درم و قسم سرخ
او از نیم درم تا یکدرم **بوزیدان** بهندی ستاور نامند بخیست سفید و اطول از انگشتی در آخر
دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرد آب و مفتح سده
جگر و سپرز و منقی معده و جهت استسقا و رفع کرم امعا و درد مفاصل و نقرس و اذابت
اخلاط غلیظه و با قردمانا برای بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و بدلش دو وزن
او بهمن سفید و گویند بوزنش درج و قدر شربت آن تا یکمثقال **بهمن** بلغت فارسی اسم بیخیست
که نبت او کوهستان است سفید و سرخ میباشد سفید دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر و مقوی
دل و باه و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده
و مثانه و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه وقیه
و مضر سفل و مصلحش انیسون و کتیرا و بدل هر دو یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تودری و نصف
آن لسان العصافیر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنباد است بهندی ترکاری
است مشهور است لعاب بسیار دارد دافع صفرا و مدر و مقوی و مولد منی **بیض** مراد از
مطلق او تخم مرغ خانگی است و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب العوی
است و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده

او در اول گرم و در دوم خشک کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مسهی و باهی مقوی دل و بدن و جهت نفث الدم
و منع نزول نزلات حاره بسینه و اصلاح آن و موافق مزاج سوداوی و با تخم تره تیزک و نمک و سقنقور
و براده قضیب گاو کوهی و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و اکثار و مداومت آن
مولد حصاة گرده و بهق و نیم پخته او در مزاج اطفال قائم مقام شیر و بسیار پخته او دیر هضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و اکامه با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و با نیم مثقال
لک زرگران جهت قطع سیلان حیض و در حیض مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط
خام و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و ضماد او با کافور و بزر البنج جهت صداع
حاره مجرب است و پوست او جالی و مجفف و قاطع رعاف و نفوخ سوخته او جهت رعاف
مهلک مجرب و قدر شربت تخم او از یکعدد تا پانزده عدد در ترکیب نیمبرشت کردن او در محل اول
از فصل نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است پادزهر معدنی و پادزهر
بعربی حجر السم و بهندی زهر مهره نامند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و دوازده جو او مقاومت جمیع
سموم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق همه امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ
حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مسهی و رادع اورام
حاره و بارده و جهت خفقان بغایت مجرب است قدر شربتش در دفعه سیم از نخود تا دو
دانگ و در سایر خواص از یکقیراط تا یکدانگ و مداومت آن هر روز یکقیراط حافظ صحت و مانع
ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه است پادزهر حیوانی مراد از مطلق او
حجر التیس است در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک مقوی جمیع اعضا و مسهی و تریاق سموم
و در خواص مثل معدنی است اگر در محرور المزاج بغایت مضر است و طلای او با آب ریحان جهت
گزیدن زنبور مجرب است و قدر شربتش از یکقیراط تا دوازده قیراط است باید که بر روی سنگ

همراه گلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بید مشک سائیده بدهند پیتپاپا تحمیت بدو غیر تام
مشهور گویند در آخر سیوم گرم و خشک و بعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یا دو سرخ
در آب سائیده بخورند برای درد پیچش و ایلاوس و فالج و دفع زهر مار و حشرات و اسهال
منفعت تام می بخشد و هرگاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه تپ بخورانند
لرزه تپ موقوف یا کم میگردد و حضرت والد ماجد غفر الله له میفرمایند که راقم در هیضه و درد قولنج
بقدر دو ماشه و زیاده و کم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید و در سفر طعام فاسد یعنی
شب گذاشته را چند کس خوردند همه قی کردند قی بند نمی شد و بر بعضی اعضا نشان تیرگی
و کمودت آشکارا گردیده بود والد شریف همین دوا بسبب نابودن دوای دیگر در گلاب سائیده باوزان
مختلفه استعمال فرمودند نفع تمام بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر بدهند انجام کار قی بند میگردد
انتهی کلامه و روغن او که از اوراق ورق تراشیده در روغن کنجد بریان کرده تیار سازند شخصی
که سم داده باشد و بیهوش افتاده باشد قدری بدهند اثر سم باطل گردد و مالش این روغن برای
فالج بسیار نافع است و شراب او که لبست و پنج دانه از او ریزه ریزه نموده در شراب پا و آثار اندازند
و پانزده روز در گرما نگاهدارند بعد از آن هر روز یکماشه از او وقت شام بخورند برای قوت باه
منفعت بسیار بخشد و قدر شربت او از یکحبه تا یک دو حبه نوشته اند و مضر امراض گرم و گرم مزاجان
و بدلش نارجیل دریائی کهنه است بهالسه ثمر درخت هندی مشهور است یکی ترش که شرتی
نامند و دوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم و دافع صفرا و خون و تقطیع بلغم
نماید و به نسبت دیگر ترشی مضرت کم دارد و قابض شکم و دافع تشنگی و مقوی دل و معده و
افشرده اش که با قند و گلاب ترتیب دهند در تقویت دل و تسکین خفقان و ازاله حرارت
و تپ بعدیل و رب او در تقویت معده و دیگر منافع بعدیل و افشرده او مصلح انبه و تیرین در برودت

نسبت به اول کمتر مگر در تقویت معده و دل افزون تر از وست فرسخ سیوم در حرف

التاء الفوقانیة تانبول لفارسی برگ تنبول وبهندی پان و ناگ بیل نامند نباتیست

شبیه ببرگ لوبیا و بر درخت می پیچد در دوم گرم و خشک مفتح و مفرح مشهی و مقوی معده

و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و مبهی و نشاط آرنده و مضغ او جهت دفع رطوبت دهن و

تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لهاة و تحلیل ورم لهاة و سرخ کردن لب نافع و اکثار

او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش قرنفل و قدر شربتش تا دو مثقال تربد بهندی نسوت

نامند بیخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در

اول سیوم گرم و در آخر آن خشک مسهل بلغم و رطوبت رقیقه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق

بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و امثال او

و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون

و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و قدر شربت از جرم او تا

سه درم و در مطبوخ تا پنج درم و در معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد و مضر امعاء و مجفف

اعضاء و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و پسته چرب کردن

و با کتیرا استعمال نمودن و بدلش پوست ریشه توت است بوزن او و در بعضی امر [illegible] لقوه

ترنجبین شبنم ایست که بر خار مسمی بحاج منعقد میگردد و شیرین در اول گرم و در دوم جالی تر از

شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و از شیرخشت لطیفتر است و جهت سرفه و درد سینه و غثیان

و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بشیر تازه دوشیده جهت

تحریک باه نافع و قدر شربت او از هفت مثقال تا سی مثقال و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی

و عناب بدلش شیرخشت ترمس لفارسی باقلای مصری و بهندی باکلا گویند از باقلا کوچکتر

وسفید میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک تبانی او در آخر اول گرم است مدر بول و
حیض و جالی و مفتح و محلل و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و خنازیر و جذب سم
هوام و تضمید پخته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و خوردن مطبوخ او با فلونیا جهت بروز مقعد
و بواسیر مجرب است و غسل بشره با او باعث سرخی رنگ است و حمول او اسقاط جنین کند و
اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینیها و بدلش در جلای چهره
دو وزن او باقلا و تخم خربوزه و در رفع کرم بوزن او درمنه و در سایر افعال مانند فستنین است
و قدر شربتش با ادویه از سه درم تا پنجدرم و از مفرد او تا هفت درم و ترمس بری در جمیع افعال
قوی تر از بستانی است تفاح بفارسی سیب و بهندی سیو نامند شیرین او در اول گرم و در دوم
تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک مجموعه و مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع و
شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و با قوت تریاقیه و پخته او جهت سرفه عسی و آب او با شراب
و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب است و اکثار خوردن آن باعث تپهای مرکبه و مصلحش
اغذیه لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و خشک کرده او و آب
انار و ادویه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و
سوزش ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و میخوش او مولد خلط صالح
و در افعال مثل ترش است و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد است تمر هندی که در هندی
املی و اطبی نامند ثمر درختی است در سیوم سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی
و تشنگی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و مشهی و مقوی حمل معده مسترخیه و در حموضات
سوائی او مسهلی نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و تفریح محرورین

بسعدیل وآثار او مورث سحج وسعال ومضر سپرز ومولد سده ومصلحش کتیرا وبدلش آلوی سیاه و
در غیر اسهال زرشک وقدر شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال و دانه او درسیوم سرد وخشک
قابض ومغز تخم او جهت امساک منی مجرب است ومربای او خصوصا مربای قسم سرخ او
بسیار لذیذ ومفید بمنافع مذکوره چون برگ تازک را بسایند ودر آب بمالند وصاف کنند
وبیاشامند جهت تپ صفراوی وزحیر حار وسوزاک نافع است وگل او همراه گوشت پخته خورند
بسیار لذیذ ومسکن صفرا وملین طبع وبرانگیختن اشتها مفید توت بفارسی وبهندی توت گویند ثمر
درختی است شیرین او در اول گرم ودر دوم تر ومدر بول وملین طبع ومولد خون صالح ومشهی
ومفتح سدد ومصلح حال جگر ومسمن ومقوی بینه گرده وجهت آبله وحصبه نافع ومفسد معده و
مصلحش سکنجبین ترش که شاه توت بود در دوم سرد ودر اول خشک قابض ومطفی حدت
خون وقامع صفرا وخشک او مضر سینه وعصب ومصلحش عسل چون آب ریشه توت را که از شاخ ها
او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر وبرگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوشیده
گرفته بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بغایت قوی ومجرب است تودری بهندی ملهار
گویند زرد وسفید وسرخ میباشد وبی تندی وزرد وسفید را در اصفهان قدومه وسرخ او را
قدومه گلگون گویند در دوم گرم ودر اول تر محرک باه ومشهی ومسمن جهت برودت احشاء
سرخ کردن رخساره وصاف نمودن البشره ورفع مواد سوداوی وسعال یبسی نافع وبدلش
بهمن سرخ است وقدر شربتش تا پنج درم ونبات او قابض ودر غایت ردع است توری
ثمر مشهور است سه قسم میباشد قسمی تلخ وخشک است سبک وپرنده ماده خام ودافع اماس اعضا
وزردی بدن واستسقا وامراض سپرز وجذام وبواسیر وفساد صفرا وقسمی گهیا توری نامند بسیار
چرب وسرد مگر باعث تپ سرد وفساد بلغم وقسمی از هردو کلان که اره توری نامند ملین را فع

فساد صفرا بالجمله توری ثمر تره هندی است و خواص قسم اول و مزاجش نزد حضرت والد ماجد
سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و مضعف معده و در امزجه یابسه مناسبت دارد
و در هندوستان برای محموم ازان مزوره میسازند تین ثمر درخیست که بفارسی انجیر نامند در
اول گرم و در دوم تر مشهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه ها و مسکن حرارت و تشنگی و مسهل بزغم و
مبرد دل و مسمن بدن خصوصاً چون بجهل صباح با انیسون تناول نمایند و تسمین بی بدلست و
مقوی جگر و مفتح سدد و رافع سده و ورم سپرز و بواسیر و هزال کلیه و خشک او در دوم گرم و در
اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده هر روز یکعدد
او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل صلابت و ورم سپرز
مجرب میدانند و چون مغز گردگان با مسیا و مقل کوبیده روزی بست مثقال بخورند با نخاصیت
اسهال مینماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین بدلش اد و
شش مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یکرطل و فرسنج چهارم در
حرف الثاء المثلثه ثوم بفارسی سیر و بهندی لهسن نامند بری و بستانی میباشد بستانی
دو قسم باشد یکی بسیار دندانه و دیگری یکدندانه و بهترین همه بوستانی مشهور پر دندانه ست
در آخر سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر و مفتح و جالی و جاذب و مجفف
رطوبات معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال
رافع مضرت آبهای مختلف هوائی و بائی و بعض آنست و محرک باه و مولد منی در مرطوبین و
مجفف آن در محرورین و اکثار او در مزاج و فصل حار محرق خون و مضر بواسیر و مصلحش نخود آب او
در آب با اندک نمک و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی است فرسنج ثمر درحرف الجیم التازی ثم
المفارسی جد وار بفارسی ماه پروین و بهندی نربسی خوانند بیخیست مخروطی الشکل بقدر

انگشتی و ازان کوچکتر پنج قسم می باشد ختایی و هندی و عقربی و زیتونی و اندلسی بهترین او
ختایی که منقش میباشد در اول سیوم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر مفرح و مقوی دل و
اعضای رئیسه و نافع زهر افعی و سایر سموم و منبت و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره
و باه و اشتها و مدر و جهت اورام حاره و بارده و استسقا و تپ ربع و حصاة و یرقان و تسمین
بدن و صرع و فالج و عسر البول و قولنج و امراض بارده نافع و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ
تا یک دانگ و در تپ ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ و مورث
جراحت امعا و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد جرجیر بفارسی
تره تیزک گویند بری او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک
مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک باه و مصدع و مورث سدد
و مبخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر از آن و مورث ثوران
خون و انصباب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی او تا پنج درم
و از بری تا سه درم و بدلش مثل آن تودری است جزر بفارسی گزر و بهندی گاجر نامند در دوم
گرم و تر گویند در اول تر است مبهی و مدر بول و مفتح سده جگر و مقوی معده و قاطع بلغم و ملین و جهت
سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة نافع و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا و
رحم و حافظه و آشامیدن آب او جهت خفقان بسیار مفید و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر
محرورین و مصلحش ادویه حاره و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و قدر شربت از جرم او
تا صد و شصت مثقال و از مربی هفت مثقال و از تخم او تا دو درم و بدلش در قوت انیسون و بری
او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و در افعال سوای تحریک باه قوی تر از بستانی جلنار
بفارسی گلنار و بهندی پهول انار کا و گلی انار نامند و او غیر گل انار ثمر است اگرچه در جمیع

افعال مشابه بکدیگر اند در دوم سرد و خشک قابض و رادع و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی
وصفراوی و نزف الدم هر عضو نافع و قدر شربتش تا دو درم و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش پوستش
پوست انار حبطیا نا بهندی یکیان بید گویند و بیونانی اسم نجیبیت مایل بسرخی در اول سیوم
گرم و خشک بغایت ملطف و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام
و سموم مشروبه مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون و بدلش در تفتیح و
تحلیل یکوزن و نیم او اسارون و نصف و نجکبیر و در محل قسط و زراوند و لوزیدان و تقابی
قوتش تا سه سال است و عصاره او در افعال قوی تر و قوت او تا شصت سال باقی است جند بفار
آتش بجکان نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان آن مائی و بهترین او سرخ و بعد از ان زرد و
سیاه او از سموم قتاله است جند بیدستر نیز گویند در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جهت خفقان
بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبی نافع و آشامیدن آن بقدر یکه
افیون خورده باشند رافع سمیت افیون است چون با برابر افیون بیاشامند زهر او دور کند و قوتش
تا پانزده سال میماند و قدر شربتش تا یکدانگ و مضر محرورین و مصلح او شربت بنفشه و بدلش شل او وج و نصف آن فلفل
جوز بفارسی گردگان و بهندی اخروٹ نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه
و ملین طبع و محلل و مبهی و خوردن ده مثقال او که یا ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب
و بالخاصیه مسکن مغص و مصلح قروح است شرباً و ضماداً و نوشانیدن سوخته او که با پوست سوخته باشد
بقدر یکمثقال با آب سورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلای نشاره چوب و باسرکه
جهت سرخ کردن رنگ رخسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد
باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا نمایند جهت ... بارد و ... رم ...
در وجع گردگان را آثار مانند کهنه خائیده اوست و محلل و مسخن و نوشانیدن در یکروز سه درم تا

بلهفته جهت درد ورک طلائی او جهت اکله و نواصیر چشم و رفع دردهای بارده بدنی و ازاله
نمودن قوباء و قمل مجرب است و قدر شربت از مغز او تا ده مثقال و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و بدل
مغز گردگان حبة الخضرا بوزن او و بدل روغن او روغن سداب **جوز بوا** بفارسی جوز بویا و بهندی
جائفل و جایپل نامند ثمر درخت هندی است و درخت او بقدر انار و بهترین او تازه و خوشبو
و تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گویند خشکی او در سیوم است قابض
و مفرح و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت
جگر و سپرز و اورام بارده آن ضماداً و بار و غنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهت
تقویت باصره و جرب و سبل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا سه سال باقی است و مضر
شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او موروث حمق و مضر جگر و مصلح
او بنفشه و بدلش بسباسه **چای خطائی** نبات است برگش مایل به بنفشه گرم باعتدال و گویند
در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک ملین و منضج و مقوی هاضمه و ارواح و قوی و معده و باه
و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و مضر معده بارد و رطب و مصلحش بادیان
خطائی و رازیانه است و قدر شربتش تا یکدرم **چوب چینی** بخبیث معروف بهترین او قطعهای
بزرگ املس سرخ نیم رنگ است که وزنی باشد و بی گره و بی کرم و شاخ جهانیده بود درم زده او
ضعیف العمل است و مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت او و بغایت
مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق است و مسوم و مفتح سدد
و منقی خون و روح از کثافات و با قوت قابضه و ملین صلابات و سریع النفوذ در عمق بدن
و مقوی اعضای رئیسه و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در بروز کردن حصبه و در
توالد و تناسل مکرر در تجربه صاحب تحفه درآمده و جهت علت آتشک و جذام و در رفع جمیع علل

سوداوی و قروح مزمنه و خبیثه و ثآلیل و اورام و بثور و بواسیر و وجع المفاصل و اکثر امراض بلغمیه
و تسمین بدن و قطع عادت افیون و سایر اوجاع بارده و مواد نزله و زکام معتدل است و مستعمل
در اکثر آب مطبوخ اوست و جرم او مسهل و قوی التحقیق است مگر تازه او که خشک نشده باشد
فصل ششم در حرف الحاء المهمله حب النیل بفارسی تخم نیلوفر بهندی نزرکی و در جای دیگر
گویند و آن دانه گیاهیست شبیه بلبلاب سیوم گرم و خشک مسهل اقسام گرم و با تربد مسهل بلغم
غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظ و با ایارج مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت درد
مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درم و زیاده او مشدد
مضر بصوق با ماساریقا و اسهال مفرط و مصلحش بلیله و کتیرا بلیغ و آلودن او بروغن بادام
و بدلش بوزن او تخم حنظل است و قوتش تا سه سال باقی است حب بلسان تخم درخت
بلسان است در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مقوی معده و مجفف رطوبات معده و
احشا و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ
و سرفه و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا نافع و قدر شربتش تا دو درم و مضر مثانه
و مصلحش کتیرا و بدلش یک نیم وزن او عود بلسان است و اگر نباشد سلیخه و در تریاقات هموزن او
حب الغار یا زراوند طویل است حجر الحیه بفارسی مهره مار گویند قسمی از آن از مار بهم میرسد و قسمی معدنی
میباشد و آنرا مار مهره نامند و بهترین او آنست که چون بر موضع مار گزیده بگذارند بچسپد و بعد از آن
چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند چون آن جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و هنگام جذب سم
رنگ او متغیر گردد و پس از آنکه در شیر اندازند سم خود بشیر باز دهد و بحال آید برای گزیدن مار
مخصوص است و جهت گزیدن عقرب و دیگر هوام ضعیف العمل است و قدر شربتش تا سه قیراط
حجر الیهود سنگیست بشکل بلوط اول بسفیدی و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد

مادهٔ او مسند جهت حصاة زنان مجرب است و نر او بشکل بلوط جهت حصاة مردان در اول
گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است مدر بول و مانع تولد حصاة و از یک دانگ تا نیم مثقال با
پنجاه مثقال آب مفتت سنگ گرده و مثانه است بدانکه حجر الیهود بالاتفاق مفتت سنگ گرده
است لیکن در تفتت سنگ مثانه اختلاف است جماعت کثیر منکر اند و قدر شربتش از یک دانگ تا
نیم مثقال و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ است حسک
بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو نامند بری و بستانی میباشد بستانی بهتر است ثمر صلب و سیاه دار
مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة
و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار لغایت موثر چون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند
در تقویت باه بعدیل است و مضر سپرز و مصلحش بادام قدر شربتش تا پنجدرم حضض بهندی رسوت
نامند مکی و هندی میباشد و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خار ناک قریب بزرع بهترین او
بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم
خشک قابض و رادع و محلل و مبرد و اشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و احتباس خون حیض
و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او
جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داحس و اورام و
منع نزلات و اکتحال او جهت جرب حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و قدر
شربتش از نیم مثقال تا یکدرم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و بدلش حضض هندیست و آن عصاره
فیل زهرج است و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربی است مگر در ردع و او سیاه تر از حضض مکی
میباشد حلبه در هندی میتهی نامند از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم
و در اول خشک منضج و مبهی و مقوی گرده و با رطوبت فضلیه و چون با شهد طبخ دهند مسهل و منقی

و جهت مواد محتبس سینه و سرفه و روغن او مجرب ضمادش جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و
در رحم و سوختگی آتش و کلف لغایت موثر و مصدع و منعظ و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش
سکنجبین و انیسون و بدلش تخم کتان و قدر شربت از گیاه او تا ده درم و از تخم او تا پنج درم و روغن
او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلابات است حلتیت بفارسی انگوزه و انگز و بهندی هینگ
نامند اسم صمغ انجدان است بهترین اقسام او طیبات است و در چهارم گرم و در دوم خشک قوتش تا هفت سال
باقیست و منتن او در سیوم خشک و بوی او شبیه بوی گندنا و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و
محلل قوی و مبهی و مدر و جهت امراض بارده دماغی و فالج و تپ ربع و بازده مرغ جهت سرفه
خشک و درد پهلو مجرب طلای او با انجیر خشک و سرکه جهت ثو با نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش
انارین و انیسون و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و شربت صندل و اکثار او مورث
اسهال و تپ و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و بدلش چهار شیر و سکبینج است و قدر شربتش از یکدانگ
تا نیم مثقال حمص بفارسی نخود گویند و بهندی چنا نامند بری و بستانی میباشد بری گرم و خشک تر
از بستانی مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و ملین اورام بن گوش و انثیان و بستانی او بهترین حبوبات
نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقی ماند و ملین
طبع و مبهی و مقوی و مشتهی و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا
و منفیه اشتها و چون او را در سرکه یکشب تر کنند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند
جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و آب منقوع او را با قدری عسل بنوشند جهت اعاده
باه با نوبت بی عدیل است و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی
تر از سفید و با قوت تریاقیه و مضر قرحه مثانه و مولد ریاح و مصلحش خشخاش و گلقند و زیره و دس
سنا و بر افعال بدلش ترمس و در قوت باه لوبیاست حماض بهندی چوکه نامند در دوم سرد

و خشک و با قوت قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشتهی و جهت رفع خمار و التهاب و تقویت
جگر نافع و مضر باه و مصلحش شیرینیها و بدلش ترشی ترنج و قدر شربتش تا پنج درم و تخم او در اول
سرد و در دوم خشک قابض و جهت قرحه امعا و خفقان حار و بریشته او جهت اسهال کبدی
و دموی و صفراوی و مشوی تعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع الستن و مضر گرده و سپرز و مصلحش
رازیانه و قند و قدر شربتش دو درم حنظل بهندی اندراین کا پهل نامند ثمر گیاهیست بقدر نارنج و
در نهایت تلخی و مستعمل شحم اوست و قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا
دو سال در اول چهارم گرم و در دوم خشک مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهت فالج و امراض بارده
دماغی و اعضای عصبانی و گرده و مثانه نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم و مضر دماغ حار
و معده و مصلحش کتیرا و مقل و مضر ابدان نحیفه و مصلحش رب فواکه و بدلش برابر او بیدانجیر و ثلث
آن حرمل است حنا بکسر حا و تشدید نون بهندی مهندی نامند نباتیست گلش سرخ مایل بسفیدی
مرکب القوی و مایل بسردی و در دوم خشک گویند در اول گرم است و با قوت قابضه
آب نقیع او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و آشامیدن
جرم او نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج و طلای او با آب برگ بیدانجیر جهت شقاق مزمن و درد
زانو و با برگ گردگان بالمناصفه جهت بیضه و خوده و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجربست
و مضر حلق و مصلحش کتیرا و لعاب اسبغول و گل او معتدل و لطیف و طلای او جهت فالج و امراض
دماغی و عصبانی مفیدست حنطه بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بهترین او تازه بالیده
مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل
است و تازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحاء و کثیر الغذا و مسمن و مسدد
و مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیر هضم و مصلح او شیرینیها و

طلائی آرد گندم باآب کشنیز جہت ردع وتحلیل اورام حارہ وخنازیر وغدد مجرب است فرسخ
ہفتم در حرف الخاء المنقوطہ خبازی بفارسی نان کلاغ گویند از جنس خطمی است در
اول سرد وتر وگویند در دوم و باپورقیت ومدربول ومنضج ورادع ومفتح سدہ وتخم او سرد و
تر وکثیر اللعاب ومزلق ومغری وملین وجہت سرفہ گرم وخشک وقرحہ گردہ ومثانہ وگرفتگی
آواز وتقویت امعاورفع نزلہ وضماد او جہت اورام حارہ نافع ومضر معدہ ضعیف ومصلحش ربوب
فواکہ وبدلش تخم خطمی وقدر شربتش تا پنجدرم وقدر شربت از آب خبازی تا پنجاہ درم وخبازی
بستانی تخم سیاہ وبرودت ورطوبت او زیادہ از بری وملین طبع وسینہ وتنہای حارہ وتصفیہ
صوت نافع ومضر معدہ باردہ ومصلحش ادویہ حارہ است وتخم او مسہل قوی اخلاط غلیظہ ومفتح سدہ
وجہت عرق النسا نافع وقدر شربتش دو درم است خبہ بفارسی خاکشی ودر ہندی خوب کلان
نامند در دوم گرم وو در اول تر مہی مشتہی ومقوی معدہ وہاضمہ وجہت معدہ سرد وآبلہ
وحصبہ وشری وسہ درم او جہت رفع سمیت ادویہ ویکنیم مثقال وجہت نفث اخلاط سینہ
وریہ وضمادش جہت اورام صلبہ وورم بن گوش وپستان وانثیین وقرحہ او باعسل جہت
اعانت حمل نافع وقدر شربتش تا دو مثقال ومصدع ومصلحش کثیرا وبو زنش تودریست خردل
بہندی رائی نامند تخم گیاہیست مراد از مطلق او نوع سرخ است در اول چہارم گرم وخشک وبانیم
ومحلل رطوبات دماغ ومعدہ وسایر اعضا ومفتت حصاۃ وجہت دردریحی وبلغمی جگر وسپرز
وامراض باردہ دماغی وطلا کردن او بار وغن برقضیب جہت نعوظ ولطوخ او جہت درد دندان
بی ورم مجرب ومضر محرورین ومورث تشنگی ومصلحش کاسنی وبدلش دو وزن او حب الرشاد
وقدر شربتش تا سہ درم وروغن او کہ او را کوبیدہ بطور روغن بادام تیار نمایند نہایت ملطف
ومحلل وطلا او جہت اختناق رحم وتنہائی مزمن ودردہای کہنہ وتفتیح سدہ عصاب و

اشامیدن او جہت درد معدہ بارد فربہ نافع وقدر شربتش تا سہ درم خروع بکسر خا و فتح را
بفارسی بید انجیر و بہندی ارنڈی گویند در آخر دوم گرم و خشک محلل و ملین عصب و مسہل قوی
خلط بارد و جہت فالج و لقوہ و امراض باردہ نافع وقدر شربتش از پنج دانگ تا دہ عدد و مسقط
اشتہا و موجب کرب و مصلحش کثیرا و مصطگی و ضماد او جہت تحلیل و کلف و اورام بلغمی و درد
و نقرس سعید و روغن او در مرکبات مسطور ست خس بفارسی کاہو نامند بستانی و بری
میباشد و بری او سرد و تر از بستانی و شیر او گرم است و مدر حیض و گیاہ او در آخر دوم سرد
و در اول تر و بستانی او در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و مسکن
حدت خون و صفرا و تشنگی و التہاب و مفتح سدہ و مدر بول و منوم و رادع اورام حارہ و
دافع خمار و رافع مستی و ملین طبع و جہت امراض حارہ و یبوست سودا و صفرا و جذام و
یرقان و تنہائی حارہ و حرقت مثانہ و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزلہ
حارہ و سرفہ کہ از گرمی و خشکی باشد نافع و اکثار او مضر باہ و مولد ریاح و مضر صاحب سل و دق و
مورث نسیان و ضعف باصرہ و مصلحش پودینہ و کرفس و ضماد او جہت اورام و التہاب
نافع و قدر شربت از آب او تا سی درم و تخم او در دوم سرد و خشک مخدر و منوم و جہت نزلہ و
زکام و درد سینہ و تقطیر بول و سیلان منی نافع و مضر باہ و مصلحش مصطگی و بدلش درم الاخوین و
قدر شربتش دو درم و روغن او در مرکبات مرقوم ست خشخاش بہندی خشخش نامند بستانی
را بفارسی خشخاش سفید گویند گلش سفید میباشد و خشخاش سیاہ را گل نفش و سیاہ و کبود و
و این لون را تخم سیاہ میباشد و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد
رقیقہ صفراوی و وہ درم او با شکر جہت خشونت سینہ و سرفہ حار یابس و نفث الدم و حرقت
مثانہ و تب دق نافع و مقوی جگر ضعیف و گردہ و مسمن با عسل نہی و مداومت او قاطع باہ

و مضر ریه و مصلحش عسل و مقطع گلی و شکر و پوست او مایل بخشکی و رادع و مسدد چون یکمثقال
پوست او صبح و شام تناول کنند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معا مجربست و قدر
شربتش تا پنج درم و از تخم تازه او تا ده درم و از پوست او تا یکنیم مثقال از گل او تا یکدرم و روغن او
که بطور روغن گل بگیرند مخدر و منوم و مسکن دردهای حاره و روغن تخم خشخاش در افعال
از ان ضعیف تر است خشخاش اسود مراد از مطلق او قسم بریست در آخر سیوم سرد و در جمیع
افعال تخم او قوی تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر دماغ و مصلح او بادیان و قدر
شربت او بجمیع اجزا القدر نصف شربت بستانی است و از تخمش یکمثقال و بدلش در اکثر امور تخم کاهو
خصیة الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و در
تازه او بوی شبیه بوی منی و در آخر اول گرم و تر مهیج مقوی عصب جهت کزاز و تشنج یابس
و تولید منی و تقویت نعوظ مفید و طلای او با روغن گل منبت مو و مقوی و مانع از سقوط او و ست
و مقدار شربتش و مثقال و مضر معده و مصلح او شکر و بدلش تخم زردک است و چند اقسام میباشد خیار تخمی
در مطولات مفصلا مذکورست خطمی معروفست سفید و سرخ و مختلف الالوان میباشد و
بی گل با خطمی بری تا جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی مایل بسردی
و تری و از انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف تر از برگ و شاخ او و طبیخ
او جهت امعا و رادع ضرر تندی ادویه مسهله و یکمثقال آن جهت تحلیل قولنج و کشادن بول و حیض و قرحه
امعا و نفث الدم و سرفه حار و اسهال مغص و مواد سوداوی و ضماد او جهت تسکین درد و اورام و عرق النسا
نافع و مهرگان گیر و تخم او با دو جزو دانه خرما با سرکه طلا کنند جهت تحلیل اورام و لعاب مجرب پوست بیخ او و لعاب ملین و طبیخ او جهت
زحیر و مغص و سده امعا و قرحه آن نافع هرگاه بیخ او را کوفته در لته لیسه در آب گذاشته در
زیر آسمان چندان نهند که آب منجمد گردد جهت نفث الدم و سرفه حار مجرب و مضر معده و مصلح او عصاره ندشک

و بادیان و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و بدلش بخاری و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و از
طبیخ او تا نُه مثقال خل بفارسی سرکه نامند و از انگور و خرما و توت و شکر و عسل و انجیر و مانند آن و از
حبوبات مثل برنج و امثال آن تیار میسازند و بهترین همه سرکه انگوری است و از مطلق همین مراد است
مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سوم است قابض و لبسیار مجفف و سریع النفوذ
و رساننده قوت ادویه با عضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و
محرک اشتها و مفتح سده ماسار یقا و سپرز و طلای او جهت منع انتشار قروح خبیثه و در دسر و گزیدن
حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و ضماد انجیری که در و طبخ یافته باشد جهت سوزش
عضو و خشونت آن و جوشانیده او باگلاب که پارچه را بآن ترکرده بر سر ضماد کنند جهت درد سری
که از صفرا و خون و بخارات حمام شده باشد و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان
و قروح لثه مجرب است و مضر عصب و پیران و قوت باه و مصلحش شیرینها است و قدر شربتش سه تا
مثقال و بدلش در بعضے امور شراب و در بعضی آب لیموست همه اقسام سرکه سرد و خشک لکن سرکه
نارهی و نارجیلی و عسلی گرم و خشک است خلاف بلخی بفارسی بید مشک نامند گل او قبل از برگ
بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و لبسیار خوشبو و جالینوس
سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه
دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع
افعال از گلاب و عرق بید قوی تر و ملین طبع و مقوی دل و معین باه است و قدر شربتش بست
درم است و روغن شگوفه بید مشک سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و بدل
او روغن گل و دستور ساختن روغن آن مانند روغن بنفشه است و بدل عرق او عرق نیلوفر
است خمر بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را

درخم که درون او نرقت یا قیر یا موم اندوده کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه
بدارند یا خم را در سرگین اسپ دفن کنند هرگاه برسد بعد ازان صاف ساخته تیار سازند و غیر انگوری
را انبید نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده از شصت قسم میرسد و چون خردل و خل کنند
بدون جوشیدن خمر میشود و با زعفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل میگردد و چون
مراعات استعمال خمر بحسب سن و فصل و مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود جهت حفظ
صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فهم و دل و معده تاثیر میکند و باعث
شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید با آب سیب و آب گوشت بچه بی جهت غشی
و بیهوشی مجرب است و قدر شربت شراب بحسب امزجه موقوف برائی طبیب است و شراب کهنه
آنرا گویند که یکسال تا دو سال بر و گذشته باشد در سیوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که
زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذرد بیوست او در سیوم و مسطار که تازه اوست در دوم
گرم و تر و آنچه از شش ماه تا یکسال برو نگذرد در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است و بهتر آنست که
بعد از جوشیدن اقلاً تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد
باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگرچه حسب عده گذشته میبایست که منافع شراب هم مذکور
کرده نمیشد مگر چون در بعضی اوقات شارع هم رخصت میفرماید و نیز در قوم عیسوی و بعضی قوم
هنود مانند کایت نوشیدن آن مروج است لهذا مسطور شد خولنجان لفارسی بیخ پان و
بهندی کلیجن نامند بخیست سرخ تیره پرگره و سه نوع دار هند و دوم خیز د و غلیظ پرگره را خولنجان قصبی
نامند و بی گره را که باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند
در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و احشا و باه و ماسک بول و نبات کاسر ریاح و جهت قولنج
و برودت کلیه و درد کمر و دردهائی بارده بلغمی نافع و بکدرم سائیده او با یکوقیه شیر گوسفند ناشتا بنوشند

و در ترکیب باه مجرب است و مضر دل و حجاب و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و قدر
شربتش تا یکنیم مثقال و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند
و بهترین او بلوه است که عبارت از آنچه گوشت او از دانه جدا شود در اول سرد و در دوم تر ملین
و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت بدبوئی دهان و خشکی
دماغ مفید و در امزجه حاره مسکن باه و مشتهی طعام و آب نیم طبخ او را شب گذارند تا صاف شود
با شکر و ترنجبین و امثال آن دهند مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط محترقه مفید و مضر طحال و معده و اعصاب
و مورث تپهای عفنه اگرچه بعد از یکماه یا دو ماه باشد و مصلح او عسل و قسم دوم او که کاردی نامند
غلیظتر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج و همچنین خام و تلخ او همین اثر دارد و آب
برگ شکوفه شفتالو بقدر دو وقیه با شکر جهت قتل کرم معده و حب القرع بسیار موثر و روغن دانه او
جهت درد گوش و کری آن و یکدرهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است خیار شنبر
معرب خیار چنبر بفارسی است و مغز فلوس نیز نامند و بهندی املتاس گویند و مستعمل مغز اوست
شیرین و بدمزه و بدبو میباشد در اول گرم و تر محلل و ملین با ادویه مناسبه هر خلط مسهل آن و
مسکن حدت خون و ملین سینه و مسهل برفق با وطی الحمل و جهت تحلیل اورام باطنی و ظاهری نافع
و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با ترنجبین [illegible] شاهتره و آب برگ بید و آب کاسنی
مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و ب غرغره
او با آب کشنیز سبز رادع خناق صعب و محلل آن و طلای او جهت تلیین صلابات مفید و مضر
معده و مثنی و مصلح او مصطگی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن او بامعا و مصلح آن روغن
بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بست مثقال و بدلش تربد وزن او و مویز بیدانه دو چندان او
و همچنین فصل ششم در حرف الدال المهمله دارچینی بفارسی دارچینی و بهندی دال چینی نامند

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و حافظ قوتهای طبعی و نفسانی و حیوانی
و بغایت لطیف و مفتح و محلل ریاح و منضج و جالی باصره و جهت نزلات و استسقا و خفقان
جنون و تقویت اعضای رئیسه و درد گرده و تقویت باه و مطبوخ او با مصطگی جهت فواق
مجرب و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و اسارون و بدلش در تحلیل و تلطیف و
تقویت اعضا مثل وزن او ابهل و کبابه در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان و قدر شربتش
از دو درم تا پنج درم **دار فلفل** بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل گویند در آخر دوم گرم و خشک
محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و جهت خوشبو کردن
دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده نافع و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی
و صندل و بدلش فلفل سفیدست **دجاج** بفارسی مرغ خانگی و بهندی مرغی نامند و خروس یعنی
مرغ نر نسبت با و حرارت کمتر دارد و یبوست در و غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و
مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه رطب تر ازان برطوبت فضلیه و کلام
ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه همه گوشتهای غیر مائی حار اند و مهرائی آن
کثیر الغذا و الطف از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهر انجلاف اوست و گوشت آب خروس
سالخورده مقلل و ملین طبع و جهت قولنج بسیار مفیدست و مداومت مرق و گوشت او تا یکهفته
بانان میده جهت زایل کردن صفرت رنگ خسار یکه سبب آن معلوم نباشد مجرب و کذلک
نوشیدن خون خروس و مرغ و تسعیط کردن خشک کرده او جهت قطع رعاف و پرده سنگدان او
که خشک کرده با شراب جهت درد معده از مجربات است و طلای پیه او نیمگرم او بر سر جهت مالیخولیا
عجیب النفع است و خوردن مرغ با شیر و کشک ماست و نیز مورث قولنج و مداومت آن
باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و در محرورین سکنجبین **دراج** بهندی تیتر نامند در دوم گرم

خشک و الطف از کباب تذرو و گوشت او فزاینده جوهر دماغ و فهم و حفظ و منی و مقوی
معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش زرشک ها درونج نجیبیت عقربی شکل خاکستری رنگ
گرده دار قوتش تا ده سال باقیست در سیوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی
حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و جهت خفقان و گزیدن عقرب و تقویت هاضمه و
آویختن پاره او در خانه جهت رفع طاعون بالخاصیه مفید و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور
اشربه بارده حامضه و بدلش بوزنش زرنباد و قدر شربتش تا دو درم دم الاخوین بفارسی
خون سیاوشان و بهندی رنگ بهرا نامند و آن صمغیست خالص الحمره مایل به بنفشجی
و قوتش مدتها باقی می ماند در سیوم سرد و خشک قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و رادع سیلان
فضول و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش شادنج و قدر شربتش از نیم درم تا یک مثقال فرسخ نهم در حرف
الذال المعجمه ذهب بفارسی زر و طلا و بهندی سونا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی
دل و حرارت و رطوبت غریزی و مفرح قلب و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و
امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع سموم و براده
او که با مروارید و آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام و اسهال دموی و زحیر و محلول او با نوشادر
فقط جهت سم و انباشتن او در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و مضر مثانه و مصلحش عسل و
بدلش یاقوت محلول و قدر شربتش از یک نیم قیراط تا یک دانگ ست فرسخ دهم در حرف الراء
المهمله رازیانج بفارسی بادیان و بهندی سونف نامند بستانی و بری میباشد بستانی او
در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و تر و بیخش قوی تر از سایر اجزاء و مجموعه او
مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح
اخلاط غلیظه و مجفف قوی و تریاق سموم و یاقوت قابضه و جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان

مجرب و با ادویه مناسبه و تنها جهت ریاح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن قوت
ادویه و ایصال آن باطراف بدن مستعمل و مضر محرورین و مصلحش صندل و کثیرا و بدلش بدل آن تخم او و تخم
کرفس و قدر شربتش از تخم او مثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال و مربای او در آخر سیوم گرم
و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است
راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی
و ثقیل الرایحه باشد مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و رقیقه
و با قوت قابضه و مجفف و محلل و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و امعا
و مبرد بالعرض بسبب تحلیل با گلسرخ و فوایض جهت اسهال و مومیائی و بالخاصیه رافع
تبها و حرارت غریبه و جهت درد گرده و مثانه و رحم و خفقان نافع و مضر طحال و مصلحش صمغ
و بدلش در امراض معده و جگر یک نیم وزن او گلسرخ و خمس او سنبل و قدر شربتش تا دو درم رمان
بفارسی انار گویند اقسام می باشد شیرین میانه را املیسی نامند لطیفتر از سایر اقسام سرد باعتدال
و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خون صالح و نفاخ و از این جهت باعث سقوط
محرورین و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار
آن و جهت تقویت جگر و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و سرفه
حار و فربه کردن بدن نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج
زنجبیل پرورده است و مصلحش مصطکی و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب او و مرخی معده و
انار میخوش و ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش نامند در سردی و تری مایل باعتدال است و
انار ترش در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و جهت قی و خفقان حار
و منع صعود بخار و تحجیر مفید و مضر سپرز و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلحش انار شیرین رب انار ترش

در افعال قوی‌تر از آب اوست چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل در و انداخته
بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند برای درد آن بغایت موثر است چون پوست انار
ترش را با مازو هموزن سائیده و به سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد و بقدر فلفلی حبوب بندند
تا نه ده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف مجرب است و رب انارین در
دوم سرد و در اول خشک قابض جهت قی نافع و آب انارین که با پیه افشرده باشند از
بیست مطلق تا یک رطل و بیست درم شکر تمام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت حمیات صفراوی و یرقان
مجرب است فصل یازدهم در حرف الزاء المعجمة زبیب بفارسی مویز گویند بهترین او
پرگوشت و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم
و در اول تر منضج اخلاط غلیظه و محرک باه سرد مزاجان و فربه کننده بدن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و
امراض گرده و مثانه و قرحه امعا مجرب دانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون پخته
و معصر کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
میوه‌های ترش و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند
بهترین او سبز و زبون‌ترین آن سیاه و همه آن لطیف‌تر از دانه‌دار است و با قوت مسهله و آب
نقیع و مطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است
و ضماد او با صبر جهت کچلی سر مجرب است و در همه افعال دیگر مانند مویز منقی و اکثار او محرق خون
و مصلح او مانند مویز زراوند لغت فارسی است قسم نر را طویل و دراز و ماده را مدحرج و گرد
نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است قسم نر او در سیوم گرم و در دوم خشک تریاق سموم حیوانی
و نباتی و مدر بول و حیض و قاتل اقسام کرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت
حصاة و جهت تنقیه سینه و صاف کردن رخسار و تنقیه جگر مفید و سفوف او جهت تنقیه رطوبات

لثه و فرزجه او جهت احتباس حیض مجرب و مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحش عسل و بدلش زراوند
مدحرج است و در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او وزرنباد و نصف آن انزروت و قدر شربتش
از دو درم تا دو مثقال و قسم ماده او در دوم گرم و خشک و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط
و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم سپرز
مفید و در سایر افعال قوی تر از زراوند است و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و بدلش قسم
طویل و گویند بوزن او زرنباد و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است زرنباد بضم
بهندی کپورکچری نامند بخلاف طعمش با تلخی میباشد یا شیرین و آنچه شیرین باشد ضعیف است و
قوتش تا سه سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
و دماغ و محلل ریاح و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و مفتح سدد و جهت
وحشت و مواد سوداوی و خفقان و تحریک باه مفید و بالخاصیه دافع جمله علل بارد و مصدع
و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج و قدر شربتش از یک مثقال تا دو درم
است زعفران بهندی کیسر نامند معروف است در سیوم گرم و در دوم خشک مفرح قوی و
مقوی حواس و مفتح و منضج و محلل و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی
و جگر و احشا و مورث نشاط و ضحک و منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه
با عضا و یک مثقال او جهت عسر ولادت مجرب و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین درد
گوش و درد سر بارد و دفع بیخوابی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گرده گان بدو کنند و
تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجربست و مصدع و
مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش سکنجبین و انیسون و بدلش
مثل او دانه ترنج و قدر شربتش تا دو درم و سه درم او کشنده است زنجبیل بهندی سونته و سوندی

نامند نخیست معروف در سیوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضیلہ و مقوی ہاضمہ و ملین طبع

و مفتح سدہ جگر و مبہی و محلل ریاح غلیظہ معدہ و امعا و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معدہ و جگر و

مخرج خلط غلیظ و با تربد مسہل رطوبات مفاصل و ساقین و با زردی بیضہ نیمبرشت جہت

زیادہ کردن منی و با خولنجان و پستہ جہت تقویت باہ از اسرار مجربہ است و ضماد ش جہت

تقویت اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر بدیل و مضر حلق و مصلحش عسل و بدلش دارفلفل و قدر شربتش

دو درم و مربای او محرک باہ مبرودین جہت و تقویت ہاضمہ و تخفیف بلغم قوی تر است **زوفای یابس**

گیاہیست در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوہی او قوی تر از بستانی و لطیف و مسہل بلغم و

مخرج ریاح غلیظ و کرم معدہ و خون جامد و محلل اورام و جہت سرفہ مزمن و ربو و نزلہ و فالج و

در دسینہ و معدہ و جگر و قولنج و مضمضہ او کہ در سرکہ پختہ باشند جہت درد دندان نافع و مضر

جگر و مصلحش صمغ عربی و بدلش صعتر و قدر شربتش در مطبوخ تا پنجدرم **فرسخ دوازدہم در**

حرف السین المہملہ سپستان لغت فارسی است و بعربی دبق و بہندی لہسوڑہ و

لسلسہ نامند ثمر در تحقیست در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسہل محرور المزاج و مواد

سوداوی و مزلق و ملین سینہ و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و مقوی امعا و جہت حرقت

بول و سرفہ حار و یابس و اخراج کرم معدہ و خشونت صوت و اصلاح اذیت ادویہ مسہلہ و

گرفتگی آواز و تنہای حارہ و بلغم شور نافع و مضعف معدہ و مضر جگر گفتہ اند و مصلحش در مبرودین

گلسنج و در غیر آن عناب و بدلش خطمی و قدر شربتش از سی عدد تا بست مثقال **سرطان**

نہری بفارسی خرچنگ و بہندی کیکڑا نامند بہترین او مادہ است و شناخت مادگی او آنست

کہ ہرگاہ سوزن بر پشت او بخلانند آب سفید برآید در دوم سرد و تر جاذب و با تحلیل و مبہی

محرورین و کثیر الغذا و بطی الہضم و ملین طبع و دوستہ عدد او کہ اطراف از او قطع کردہ جوف و در آب جا کشتہ

تا آنکه نمک شسته و بآب صاف تطهیر نموده باشند و یا چو مقشر طلیح داده بنوشند جهت سل و دق
و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ و ادویه مناسبه همین عمل دارد
چون چند عدد زنده او را در دیگ مس قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه با نه او شیر
آب بنوشند جهت دفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و بباید که بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون
و سرکه و جاوشیر ترتیب داده نهادن و اگر از گزیدن سگ دیوانه عرصه گذشته باشد بقدر دو ملعقه
هر روز مفید و گفته اند که شرط احراق او جهت این فایده وقتیست که شمس در اسد بود و مقابل قمر
بود و شعرائی یمانی طالع گشته باشد و گویند مضر مثانه و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربت
از سوخته او سه مثقال و از خام و پخته او پنج مثقال است سعد بهندی موتهه نامند بیخیست در آخر دوم
گرم و خشک مجفف بی لذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و جهت تحریک باه بسیار و اشتها
او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویت معده و خفقان و یرقان و صداع بارد
و بواسیر مقعد و بینی و تقویت هاضمه و با روغن حبة الخضرا جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه و بهای
کهنه و تقطیر بول مفید و جهت سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و خوردن یکوقیه از شرابی که یکوقیه از آن
در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده مجربست و مضر حلق و صوت
مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و بدل اوست او محرق خون و مولد جذام و مصلح او
در سرکه خیسانیدن است و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع او دارچینی و قدر
شربت او تا دو مثقال سفرجل بفارسی آبی و بهندی بهی نامند و معروفست شیرین او
در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح
و طلای آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تشنج اطراف و سوء القنیه مجربست و
ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم هر دو قابض

واکثار او مسهل بصر خصوصاً بعد از غذا و در خلائی معده حابس طبع حار المزاج اند و بوئیدن
اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رافع کیفیات
و وسواس و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و ضعف جگر و معده و فم آن و یرقان و نزلات و
درد سر مزمن و قی و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و در دفم معده که از تحلیل
مواد متفرقه باشد مفید و جرم او مسدد و در مضار اقوی از آب و مصلح او با عسل مربی کردن آن است
و بریان کرده او در آتش آنقدر که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصاً
چون جوف او را خالی کرده جوز بوا را ریزه ریزه کرده دران جای داده پخته باشند و مضر احشای
ضعیفه و محلل قصبه ریه و مورث قولنج و خصوصاً جرم غیر مائی او و مصلح آن عسل و انیسون و مانند
آن و قدر شربت از آب او تا سی درم و رب ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی
و اسهال مراری و مسکن تشنگی و در درد معده و امعائی که خلط در و موجود باشد و مسهل العسر و مقصر
صاحب سعال است و رب شیرین قریب الاعتدال و یبوست در و غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و
در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه ازو انسب است و قدر شربت از آن هر دو تا بیست درم
و شگوفه تازه او معتدل و با قوت قابضه و مسکن درد سر و مقوی دل و دماغ و معده و مربای او
جهت تقویت معده و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و بیدانه در دوم سرد و تر و با اندک
قوت قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره با الشیه و تسکین حرارت معده و تبهای
سوزش زبان و دهان و یبوست آن مفید و مغز دانه به بهی محرورین و موافق اعضای تنفس و
جهت سل و قرحه امعا و سعال نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعابش تا ده مثقال و مضعف و
مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا سقمونیا العربی محموده
نامند در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقصای بدن

و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و جهت گزیدن عقرب
شرباً و ضماداً نافع چون او را با ترید مثل او همراه شیر بنوشند جهت اخراج کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد
جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و ترید جهت مواد بلغمی مفید و مضر دل و معده و امعا و جگر و
سورش تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کردن است
و بدلش بلغیم وزن او صبر زرد و هموزن او هلیله زرد است و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و
زیاده از نیم درم کشنده است از کرمش تا یکدرم سکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی و بی تجویف که از طبخ آن
منعقد گردد و هرگاه دو بار تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی
ریزند که در دو جدا گردد مسمی به سلیمانیست و آب شکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و
و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و
شکر سرخ که مشهور است در شاهجهان آباد بشکر در دوم گرم و در اول تر تجربه رسیده که مسهل است و
روز مسهل اکثر داده شد و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین
اقسام است و هرچه صاف تر است حرارت او کمتر است و هرچه کهنه شود خشکی در و غالب شود و از انواع
شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و بهی و سریع النفوذ و تعمق بدن
و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و نوشیدن او با آب گرم و روغن
بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن گاو نیم گرم بنوشند جهت عسر بول مجرب است و
اکتحال او با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب چشم مجرب و مضر صاحبان سل و اسهال و
مغص صفراوی مزاج و کهنه او محرق خون و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و کاهو و مانند آن و بدلش
در قولنج عسل و در تقویت باه و تلیین مثل او ترنجبین و قدر شربتش تا سی درم است سیلیخه پوست شاخهای
درخت است به هندی تج نامند در آخر دوم گرم و خشک و هفت قسم میباشد چنانچه در تحفة المؤمنین مذکور است

یکی زرد غلیظ و خوشبو دویم سرخ و خوشبو و این را راقم هم مشاهده نموده و این بهترین اقسام است
و قوتش تا هفت سال باقی است منضج و مفتح سدد و مقوی اعضا و جهت ربو و سعال و درد معده و
منع نزلات و زکام نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درم است
سلق بفارسی چقندر نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با قوت قابضه و بورقیه و جالی
و مبرد و جرم او حابس طبع و آب او ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مقطع بلغم و مفتح و جهت عسر
و تحریک باه موافق و از طبخ بورقیت او زایل میگردد و قطور نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش
نافع و ضماد آب نیمگرم او با بوره ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقا مجرب اکثار او محرق خون و
مورث قولنج و مصلحش پختن او با عدس است **سماق** مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا
ده سال باقیست در دوم سرد و خشک و جبلی آن در سیوم و رادع و قابض و مقوی احشاء حاره و
جهت نزف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و تهیج نافع و نیمکوب او با زیره جهت رفع قی ضعیف مجرب و
مهیج اشتها و سنون او جهت تقویت لثه نافع و مضر معده و جگر بارد و مصلحش انیسون و بدلش سرکه و
قدر شربتش پنج درم **سمسم** بفارسی کنجد و بهندی تل نامند در اول گرم و تر و مصلح آواز و خشونت حلق
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با آشل او شکر و خشخاش
و دهم حصه آن بزر البنج سفید و نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یک اوقیه تناول کنند جهت فربهی کردن
بدن و خوردن دو درم او با گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب مورث بدبویی دهن
و صداع و مصلحش عسل و بدلش تخم کتان و قدر شربتش پنج درم و روغن او در دویم گرم و تر و در مزوره
مرضی از اکثر ادهان بهتر و مداومت خوردن او جهت قرحه شش و رفع هزال و با لعاب اسبغول
جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از آهک بهم رسد مجرب و مفسد دماغ ضعیف و
مصلحش جوشانیدن اوست و بدلش روغن بادام شیرین است و قدر شربتش تا ده درم **سمن**

بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه او را
زبد نامند و روغن گاو لطیف‌تر از سایر و مجموعه آن در آخر اول گرم و تر و هرچند کهنه میشود حرارتش
زیاده و رطوبت او کم میشود و محلل و منضج و مقاوم سموم و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و
مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه بعد یک
و یک وقیه او با نیم وقیه شکر جهت عسر بول مجرب و مضر معده و علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی
ضعیف و مضعف باضمه و مصلحش در محرور ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش در تداوی
تا ده وقیه است **سنا** گیاهی است و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم
گرم و در اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ و تعمیق بدن و
مقوی آن و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو
مفید و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و سحوق یک مثقال او با عسل که از سه روز تا یک هفته هر روز بیاشامند
جهت وجع مفاصل و مانند آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از
چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه‌ها استعمال نمودن و
بدلش شل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربت از جرم او از دو درم تا سه درم
و از مطبوخ او تا ده درم **سنبل** بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و جبلی و رومی است
و از مطلق او مراد سنبل هندیست که او را سنبل الطیب نامند و او گیاهیست بی گل و بی ثمر و قوتش
تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف
رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مفتت حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و
سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و ورم باطنی مفید و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و
مقوی معده و اکتحال او با مازو جهت دمعه مجرب و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش اذخر و قدر شربت او

سنا

سنبل

تا یک مثقال **سنگهاره** مشهورست و سه گوشه دارد مانند سورنجان خام او که پوستش سبز بود بسیار لذیذ دارد
شیرین سرد و تر دافع فساد صفرا و خون و مولد منی و در معاجین مقوی قوت باه و مغلظ منی بسیار مستعمل است
سنگتره ثمر مشهورست شیرین و ترش میباشد و بهترین او شیرین است مزاجش نزد استاد در اول سرد است
مقوی دل و مفرح و مسکن حرارت و رافع تشنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و مقوی معده و ترشی او با حلاوت
آمیخته بسیار مرغوب طبایع و نسبت به ترشی ها مضرت بسیار کم می دارد بلکه استاد راقم مبصر یافته که شخصی صفراوی
مزاج را دیدم که میگفت سرفه و نزله این هم بسبب صفراست از خوردن این برطرف میشود و چون پوست آن را
قاشهای او دور کرده در میان شربت گلاب نبات دو سه گهری گذارند تا اثر شربت در آن ظاهر شود و
از ترشی او شربت متاثر شود بخورند در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر این را
در ظرف گلی آفتاب رسیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مفرح است و نیز اگر قاشهای او را تراشیده
اندک نمک زده بخورند موجب ازدیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن میگردد و شیرین احتیاج این اصلاح ندارد
و اگر بجائی نمک قند بزنند در لذت آن بیفزاید خصوصا اگر قدری عرق کیوره و بیدمشک گلاب
بپاشند و مضر حنجره و دندان و نزله و سرفه بارده و مصلح آن نمک و قند و سنون و حریره بادام و قلا
و خبزآن و مضر اعصاب و منی را رقیق و کم کند و مصلح آن معاجین باهیه و مربای آن در بعضی فواید
مذکوره قوی از و و در بعضی ضعیف و طلای پوست خشک او تنها و با ادویه دیگر مصفی رنگ و
و مزیل کلف است **سورنجان** بفارسی سنبلید و بهندی بربری گویند نخست در سیوم گرم و
در دویم خشک و قوتش تا سه سال باقیست مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و
مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب
دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مسهل و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ
در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب است و قدر

شربت از مفرد او یکدرم و با ادویه نیمدرم و بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر و مصلحش
کتیرا و زعفران و شکر و بدلش ستجیله بوزن اوست و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او اند سوس در بلاد
اکثر معروف است و در شاهجهان آباد ملیٹهی گویند تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین او مایل بتلخی مستعمل و
قوتش تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او جدا کرده استعمال نمایند زیرا که بار او را دوست میدارد
و خود را با او میمالد و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی منضج و مفتح اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و
مسهل رطوبات و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب
معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز
نافع و اصل السوس مضر گرده و سپرز و مصلح او کتیرا و عناب و بدلش نصف او ترید و ثمن او زنجبیل
است و قدر شربتش تا پنجدرم و رب السوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بجد انعقاد جوشانیده باشند در
جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سیم رتی مشهور و سرد است مقوی
معده و مبهی و دافع فساد صفرا و قابض و مولد باد و نفاخ و مصلح او همراه گوشت پختن است سیمهل
درختی هندی کلان و سرد است و مبهی و ممسن و قابض شکم و دافع دمامیل و بثور و جذام و فساد
خون و صفرا و نزد حکمای هند قوی ترین ادویه باهیه است اگر پوست بیخ او بکوبند و بشیر گرفته
با شکر تری برابر آن آمیخته بنوشند فهم و عمر زیاده کند و حرارت غریزی برانگیزد و منی بیفزاید و بیخ او کم
قوی تر و سطبر تر بود درین عمل اقوی است فرخ سیزدهم در حرف الشین المنقوطه شاهترج
بفارسی شاهتره گویند برگ او بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم
خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول
و مرار و مسهل اخلاط غلیظ خصوصاً سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و خشک او در تقویت معده
قوی تر و جهت امراض سوداوی و بلغمی و بثور و ضماد خشک او که با حنا استعمال سازند جهت جرب و حکه مجربست

سوس

سیمهل

شاهترج

و تخمش معتدل الحرارة و در افعال قوی تر و محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزاء او دانسته اند و گویند
مضر شش و مصلحش کاسنی و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث او بلیله زرد و قدر شربت از جرم او
شبت
از سه درم تا پنج درم و در مطبوخ تا ده درم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال شبت بفارسی شوید و بهندی
سویا نامند و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و در اول خشک و از ادویه کبار محلل و
منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او درین افعال اقوی و مسکن مغص و هاضم و بادر ریاحیت و جهت یرقان
و امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ گرده و مثانه و امراض آلات تناسل مفید و سوخته
او در سیوم گرم و خشک و خوردن تخم او بار با زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاة و عسر بول
مجرب دانسته اند و مدر او مجفف قروح و اکثار او مضعف باصره و مضر محرورین و منجر و مصلحش آب لیمو و
شعیر
بدلش بادیان و قدر شربتش تا هفت درم و از تخم او تا سه درم شعیر بفارسی جو گویند و بهترین او سفید
بالیده و تازه او و کهنه او که یکسال بر و گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت
جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر تنوعات و مضر مثانه و مصلحش
شقاقل
روغنها و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است شقاقل بفارسی
گزر صحرائی بهندی گاجر جنگلی و کهیر کنند تا بنجیست و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول
شلغم
گرم و در دوم تر مشهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و جگر و مصدع و مضر اشتهاء و مصلحش
عسل و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است و قدر شربتش تا پنج درم شلجم معرب از شلغم فارسی است
و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در اول دوم گرم و در اول تر کثیر الغذا و مهیج باه
و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع سل و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلحش
زیره و شیرینها و اگر ریشهای باریک او سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر بول مجرب است و ورق بری
شلغم ملطف و مشهی و بی نضج است و تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و مهیج تر از بیخ آن و در جمیع

افعال قوی تر ازان و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش تا دو درم است

شمع

شمع بفارسی موم نامند در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقی است و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه کرده فرو برند و یا در روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و حقنه او با روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتهاء و مسدد است و مصلحش نان و بدلش آرد باقلا و شربتش تا نیم درم

شونیز

شونیز بفارسی سیاه دانه است و در هندی کلونجی نامند و قوتش تا هفت سال باقی است و در اول سیوم گرم و خشک و محلل و جالی و مجفف و منضج و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و استسقا و یرقان و سپرز بعید التحلیل و ضماد او با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و قوبا مجرب و قطور بو داده او با زیتون بقدر رشته چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و شرب روغن او با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و اکثار شرب او مورث خناق محرورین و مصلحش سرکه و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش انیسون و نصف او شبت و شربتش تا دو درم و از روغن او تا یکدرم

شیرخشت

شیرخشت اسم صمغی بعض از اشجار هرات است و از جنس شبنم نیست مانند ترنجبین و بهترین او سفید و شیرین و دانهای بزرگ است که چون در دهن نگاهدارند کام و زبان را بسیار سرد کند و در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه ‌ و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین و شیخ الرئیس نیز فرموده که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و حرارت جگر و ورم آن مفید و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و بدلش مثل او ترنجبین و شربتش تا بیست مثقال است و در نسخ چهار درم

صبر

حرف الصاد المهمله صبر بکسر با در هندی ایلوا گویند و او عصاره نباتیست میگویند که در هندی او را گهیکوار میگویند و سقوطری بهترست بعد از آن عربی و فارسی است و هرچه بر و سه سال بلکه

چهار سال گذشته و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و باید که در سائیدن صبر
مبالغه نمایند در دوم گرم و در سیوم خشک و مسهل قوی موادیکه مهیا دفع بوده باشد و در آنچه مهیا نشده
باشد ضعیف الاثر و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرای مائی و در علل مقعد و بواسیر استعمال نباید کرد و
با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با آب سرد جهت نفث الدم و با ادویه مناسبه جهت یرقان و
جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده مفید و طلای او با مورد و شراب
جهت سیاه و دراز کردن مو مجرب و بالخاصیه مضر جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه و
انواع زیان آن گاهی تا سه روز ماندن در معده باعث کرب میگردد و مصلح او مقل ازرق و بدلش در اورام
و جراحات دو چندان آن حضض و در اسهال هموزن او تربد شربتش تا یکمثقال صمغ در هندی گوند گویند
رطوبت منجمده نباتست و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود و
بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براق است در دویم خشک و در گرمی معتدل و باعتقاد
جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و
جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و دو مثقال او جهت سحج مجرب و طلای او با سفیدی
تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب نهایت مفید و مضر مقعد و
مصلحش کتیرا صندل قوت چوب او تا شصت سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد میباشد سفید و
زرد او در سیوم سرد و دوم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و
قابض و جهت خفقان حار و تپهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او
جهت درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حاره مفید و خصوصاً با عنب الثعلب و
حی العالم و امثال آن و نهایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و
بدل سفید او نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با گلاب

صمغ

صندل

جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است و قدر شربتش یکمثقال فرسخ پانزدهم
در حرف الضاد المعجمه ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بهندی بهیر گویند
و بعرف اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ
و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزاء اعضا اوست در دوم
گرم و تر و مسمن مقوی بدن و جگر و گرده و مغز سر و مورث بلادت و نسیان و زهره او جالی آثار
و طلای سرگین او با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داحس مجرب است و در ایام طاعون و وبا
استعمال گوشت او بجهت کثرت تولد خون جایز نیست فرسخ شانزدهم در حرف الطاء المهمله
طباشیر از چوب نی کهنه بلاد سند بهم میرسد و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزندگی
زبان باشد و استخوان سوخته که بآن مغشوش میسازند باندک شوری و بی حدت میباشد و در آب
حل نمیشود در دویم سرد و در سیوم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی
و اسهال دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی حاشربا و ضمادا و جهت ثبور و قلاع
تنهائی تند و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع کرب التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت
تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطگی و عسل و گویند مضر ریه و مصلحش
عناب و بدلش بوزن او تخم خرفه بو داده و صندل سفید بهترین بدلهاست و قدر شربتش تا دو درم است
طین ارمنی گلیست در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و
قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت نافع و مضر سپرز و مصلحش
مصطگی و شربتش تا دو درم است طین داغستان زرد و گاهی بسیار کم رنگ چون از داغستان
که حوالی شیروان است آورند بدین نام مسمی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مختوم مفرح
قوی و دافع سمیت اخلاط و تپ و غشی و خفقان است و قدر شربتش یکمثقال طین مختوم بهترین او

طباشیر
طین ارمنی
طین داغستانی
طین مختوم

در غایت سرخی میباشد و در بو شبیه بشبت در دوم سرد و خشک تریاق جمله سموم و مقوی دل و
مفرح و رافع مضرت هوائی و وبائی است و با شراب انگور مثبت مقی سموم و مضر ریه و مصلحش عسل و
مضر سپرز و مصلح او کثیرا و بدلش گل داغستان و قدر شربتش تا مثقال طین صوفی حمید
بفارسی خاک صوفی حمید نامند خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
لهذا بدین نام مسمی گشته نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و مار است و از مجربات است و شرب او همین اثر دارد
شربتش یک مثقال فرسخ هفتم در حرف العین المهمله عاقرقرحا لغت عربی است و آن
نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل و برگ شبیه بابونه و بیخش قریب بستبری انگشتی تند و محرق و گویند
آن بیخ طرخون جبلی است و جمعی برآنند که بیخ طرخون مسمی بعود القرح است و قوتش تا هفت سال باقیست
در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جالی و مقوی باه و مبرد دین و مسهل بلغم و مدر و جهت درد سینه و
سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا و درد دندان شرباً
و ضماداً نافع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لهات و زبان و حرکت دندان مفید و مضر ریه و
مصلحش مویزج و کثیرا و بدلش دار فلفل و شربتش تا یکدرم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع امراض
بارده و سعوطا او جهت صرع و درد سر مفید و طریق ساختن او آنست که یکوقیه خشک او را کوبیده
در یکرطل آب بجوشانند تا بدو اوقیه برسد باده وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و در روغن
بماند صاف نمایند عسل بفارسی شهد و انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار است
که باندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و
خشک و تلخ و کهنه است یعنی دو سال برو گذشته باشد و در غایت حدت میباشد مورث جنون و
محرق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن
و ورم امعا و صالح الغذا و در جلا و حدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته انفع و

طین صوفی حمید

عاقرقرحا

عسل

الضاج و غذائیت بیشتر و بطی الهضم و مسکن سرفه و مدر بول و مجموعه آن در آخر دویم گرم و در اول آن
خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن
و تریاق سموم و حافظ قوت ادویه و رسانیدن آن باعضا و مفتح و جهت فضول دماغی و سینه
معده و قصبه ریه و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و
انواع ریاح و تقویت اشتها و باه نافع و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و اگر او را با آب جوشانیده در گوش قطور کنند
پاک میکند چرک را و قی نمودن بآن جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل
و تقویت باه و ضماد او با غذیه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زاید و التیام آن و با کرسنه و زراوند
طویل جهت التیام جراحات عمیقه مجرب است و مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسد دماغ
حار و مصلحش سرکه و کشنیز و رب ترش و بدلش دوشاب انگور است و شربتش پانزده مثقال عنبر
رطوبتیست که مانند مومیائی منجمد میشود و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با ذهبیت و خوشبوی
باشد و بعد از آن مایل بزرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه صمغی
خالص او در خایدن منقطع نمیشود مصنوع که از لادن و گچ و موم و عنبر سیاه که با وزان مخصوصه میسازند
از اصلی تفرقه بسیار مشکل است در دویم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و نهایت مفرح و محرک
اشتها و باه و مفتح سدد و پادزهر سموم و سقوط قوت که از شرب دوا و جماع بود اعاده میکند و مقوی فعل
معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغ و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت جنون
و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و
معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و
عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و طلای او بر احلیل باعث شدت لذت جماع
طرفین بحد افراط و شرب یکدانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم معده آن نو و کهن مجرب و بخور او

مصلح و باد تویئدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و مولد
شری در محرورین و مصلحش کافور و میوه ها سرد و تر گویند مضر امعاست و مصلحش او صمغ عربی و نزد بعضی
مضعف روح کبد است و بدلش بوزن او مشک و شربتش یک دانگ **عنب** بفارسی انگور و بهندی
داکهه نامند بهترین او نازک پوست و شیرین و بزرگ دانه و کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت
بهترین میوه ها و بغایت مسمن بدن و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه و شش و
مضر معده رطبه ریحیه و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح او تخم کرفس و بلیع و
مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد بلکه بر همه میوه ها خوردن آب
مناسب نیست و مورث تپهای عفن و استسقا و ما بین و طعام خورده شود و بعد دو روز از چیدنش بخورند
و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و پوست او بسیار بطی الهضم و مولد ریاح
و ذرو تخم سوخته او جهت جراحات نافع **عنب الثعلب** بفارسی سگ انگور و روباه تربک و بهندی مکو
گویند بری و بستانی میباشد و بری نر و ماده میبود و قسم ماده بستانی عنب الثعلب معروف است و از مطلق
مراد همین نوع است و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر
مستعمل دانه اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و جهار و
آب او با شکر مزیل امراض احشا و استسقای حاره و محلل اورام باطنی و مسهل اخلاط مراری و رافع زحیر
مغص و ورم مقعد و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و قطور او جهت امراض
گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و قدر شربتش
تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و از آب او تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است
عناب بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال باقیست
معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و ملین احشا و ملین اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه

و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب حدت خون و جهت سرفه

و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و فساد جگر و با سکنجبین جهت شری بعدیل است و قدر شربتش تا پنجاه عدد

و اکثار او دیر هضم و نفاخ و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح آن عسل و ادویه باهیه در مبرودین

گلاب شکر و بدلش پستان **عود هندی** اگر گویند بهترین او سیاه و صلب براق و خوشبو و تلخ است

که در ته آب نشیند و از اغرقی نامند در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و در تقویت معده بعدیل و مفرح

مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت خفقان و غشی و تقویت باه

نافع و بخور او مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور

و مضر سفل و مصلح آن صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یک مثقال فرسنج هیز دهم در حرف **الغین المنقوطه**

غاریقون چیزیست شبیه به بیخ و از جزایر دریای روم آرند و در جوف درختهای انجیر و جمیز و امثال آن

بسبب تعفن متکون میشود و بهترین او سفید سبک آن که باندک مالیدن از هم ریزد و باطبقات و

بزرگ مقدار باشد و این قسم را ماده گویند و قسم نر او بی طبقات و مخالف صفات ماده و استعمال او

جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ قریب بسموم و شرط است که بدون کوفتن بر روی

پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و از جرم سمیه او که شبیه بناخن چیده است بماند زیرا که هرگاه او

کوفته شود اجزای ردیه سمیه هم همراه او از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست مرکب القوی

و در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل نفخ

و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و بغایت مقوی اعصاب و دل و مفرح بالعرض و مدر بول

و با هلیله کابلی و مصطگی منقی دماغ و رافع درد سر مزمن و غرغره او با سکنجبین جهت ورم بارده حلق نافع

و اقسام زبون او قاتل و مورث کرب و مصلح او در همه احوال خندست و بدلش نصف وزن او

شحم حنظل و نزد بعضی مثل او ترید و ربع آن زنجبیل و نزد بعضی دو چند آن بسفایج و قدر شربتش

تا یکمثقال **غافث** شکوفه گیاهیست کبود مایل بسفیدی طولانی و تلخ و با عفوصت و قوتش تا سی سال باقیست در دویم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر و مدر و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تپهای مرکبه و ذرور او مجفف و التیام دهنده زخمها و گویند مضر سپرزست و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و شربت او سه درم و در مطبوخ هفت درم است فصل نوزدهم در حرف الفا **فاوانیا** عود الصلیب است بیخ نباتیست کمتر از ذرعی و برومادّه میباشد و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر اوست و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دویم گرم و خشک است محلل ریاح غلیظه و مدر بول و حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر و جهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضماد او جهت صرع و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کتیرا و بدلش در صرع زمرد و در سایر امراض زراوند مدحرج قدر شربتش یکمثقال است **فجل** الفا ترب بهندی مولی نامند بری و بستانی و شامی میباشد و بری او تندتر از بستانی و شامی میباشد و تخم اقسام آن قوی‌تر از سایر اجزای او و بعد از آن پوست و برگ بزرگ او و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او و همه اجزا بمراتب مرقومه تا سیوم گرم و در دوم خشک و هاضم و غیر منهضم مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و باندک تلیین و نیکو کننده رنگ رخسار و آب و مفتح سدد و معین قی خصوصاً با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض مفید و اکثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب و کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام چون در جوف ترب روغن گل انداخته گرم کرده در گوش قطور کنند جهت درد گوش سریع الاثر است هرگاه ترب را سوراخ کرده چهار درم تخم شلغم در آن نهاده بقیه از پاره‌های ترب بند کرده بخمیر گرفته در زیر آتش بپزند و با عسل خورانند در اخراج سنگ مثانه مجرب است باید که سه روز بدستور مذکور مداومت بعمل آید و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق و دندان

و مصلحش عسل و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید و در تمام افعال
قوی‌تر از بیخ او و نیم مثقال او بعد از طعام ناضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت قوبا مجرب
و قدر شربت از جرم او بیست درم و از آب او تا سی درم و از تخم آن یکدرم است و بری او بسیار گرم
و مستعمل نیست و شامی را قوت مرکب از ترب و شلغم لبنانی است و گرم‌تر از شلغم و ضعیف‌تر از ترب و
مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک **فرفیون** اسم صمغیست خاکستری رنگ

فرفیون

مایل بزردی و کهنهٔ او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی آن تند و قوتش تا چهار سال باقیست در چهارم گرم و
خشک و گویند در آخر سیوم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقاء و
سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط
جنین و کحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حمول او از حبه تا دو و نیم حبه جهت احتباس طمث مجرب و
اگر سوزش پیدا شود روغن گل رافع اوست و قدر شربتش دو قیراط و زیاده آن موجب اختلاط عقل و
التهاب معده و فواق و در بعضی امزجه مسهل مفرط و در بعضی قابض بافراط و مصلح آن آب فواکه بارده و
تبرید قوی و اصلاح او از مقل و رب السوس و سایر صموغ واجب است و مصلح حدت او بروغن بادام شیرین
چرب کردن است و بدلش استسقا مازریون و در قولنج جند و قسم سیاه قتال است **فرنجمشک** معرب

فرنجمشک

از برنجمشک فارسی است و آن بری و لبنانی می‌باشد در آخر دوم گرم و خشک و بری گرم و تر و قوی‌تر است
مفتح سده دماغی و مصفاة و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذاهای غلیظ و در افعال بهتر از مرزنجوش
تمام و جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و برانگیختن
اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مره سودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و بدلش سوسنبر و تخم او
بسیار خشک ناضم و مجفف منی و قدر شربتش سه درم و از تخم او تا دو درم است **فستق** معرب از پستهٔ فارسی

فستق

درخت او شبیه بدرخت سقر و قوت غیر مقشر او را عرصه دراز و مغز او را تا سه ماه باقیست و آب لیمو

حافظ فساد اوست مغز او در دوم گرم و خشک نزد بعضی در اول تر و بهی و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم آن بحدیکه بسیار لعوب مثل کوله با و نمیرسد خصوصاً چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظ ذهن و رافع خفقان و جهت درد جگر و قی و غثیان و لاغری و سرفه مزمن و تقویت دل و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث شری و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشکی و پوست سبز بیرون او سرد و خشک بغایت مقوی معده و دل قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و طبیخ پوست سفید صلب او که طبخ بمفرط داده باشند و در آن نشستن جهت خروج مقعد مجرب و روغن پسته خوشبو کننده اطعمه بالخاصیته مضر معده و سعوط او با مشک جهت تقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب **فضه** بفارسی نقره و سیم و بهندی چاندی نامند و تکوین او از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد در اول سرد و خشک و گویند معتدل و مفرح و تقویت قریب یاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات از جهه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و نشا دادو محلل او در اکتحال او جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر احشا و مصلحش کتیرا و شراب و شیر نبات و مرم و خوردن در ظرف نقره باعث تفریح است **فلفل** هندی مرچ گویند سیاه و سفید میباشد و مربای تر و لیتیا نیست و سفید املس و قابض تر و سیاه چین دار و تند تر در آخر سیوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بالعکس دانسته اند و جاذب و هاضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تریاق سموم بارده و مقوی حافظه و مفتح سدد و مقوی معده و جگر و مسخن آن و با پانزده علتهای عصب و اعضای عصبانی و با شیر و شکر محرک باه و رافع سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح و مغص و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده

باشند مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع الاثر و مجفف منی و مصدع و محرق سینه و
حلق و مضر گرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم که در مجاری بول داشته باشند و مصلحش رب و عنبهای
سرد است و در سیوم و دهن عسل و بدلش زنجبیل و شربتش تا یکمثقال **فودنج** معرب پودنه فارسی است
فودنج
بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بری است و مشکطرامشیع قسمی جبلی است و بری را
شاخها متفرق هستند بو و با عطریت و برگش ریزه و مایل باستدارت و تخمش شبیه به تخم ریحان است و در اول سیوم گرم و خشک و
و لنبایت ملطف و مدر عرق و مسهل سودا و محلل ریاح و تریاق گزیدن جانوران و جهت استسقا
یرقان و فواق و کزاز و اخراج مشیمه و تنقیه فضول معده و سینه و خشک سوخته او جهت تقویت لثه
سفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قدر شربتش تا دو درم است
فودنج نهری برگ دراز و ساق بزرگ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول مضر بلغم گرده و مصلحش کتیرا و بدلش نعناع و شربتش
یکدرم است **فیروزج** معرب پیروزه فارسی است و بهترین او نیشاپوری کبود صاف است که
فیروزج
رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر آن مکدر و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد
میگردد و در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر
جراحات باطنی و جهت خفقان و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهت
تقویت روح باصره و دمعه و ناخنه و بیاض رقیقه طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش نیم درم و جهت سموم قویه تا یکدرم و بالخاصیه سدس درم او جهت گزیدن عقرب
مجرب یافته اند و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و دیگر خواص او در رساله اول از زورق
اول از فرح دهم از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است **فرسخ بیستم در حرف القاف** **قاقله**
قاقله
بفارسی هیل نامند و بهندی الایچی گویند کبار و صغار میباشد کبار را غلاف سیاه باشد و صغار را
سفید و سرد و با عطریت و تندی و تلخی اند و از شهد خیزد و کبار را ذکر و نر و صغار را انثی و ماده گویند

و قوت آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قوی‌تر و در دوم گرم و خشک
مسخن و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و با قوت قابضه و جهت ریاح معده و احشا و قی
و غثیان و درد جگر و سده آن و خصوصاً با غلاف آن و جهت صرع و سنگ گرده نافع و گویند مفرح و
مصلحش شکر و بدلش یک وزن و نیم آن قاقله صغار است و شربتش تا یک مثقال و قسم صغار او در آخر اول گرم
و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قوی‌تر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبات سینه و قوت قابضه او کمتر
از کبار و در سایر افعال مانند کبار و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش نصف آن کبابه و شربتش دو درم **قثا**
بتای مثلثه اسم عربی خیارزه است که خیار دراز و خیار سبز نیز گویند و بهندی ککری گویند در آخر دوم سرد و
تر و مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف‌تر از قثد و سریع الهضم
تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و قوی‌تر از تخم قثد است و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم
و خلطی که از و بهم رسد مستعد عفونت و مانند قثد در اکثر افعال و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شربتش گ او
جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است **قثد** اسم عربی خیار است
و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان خیار بادرنگ و بهندی کهیرا نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن
حرارت صفرا و خون و مطفی التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظ‌تر از قثا و
جهت تپهای تند و یرقان و در دسر و آب او تا چهل و پنج مثقال با شکر جهت اسهال مره صفرائی که در معده و
امعا باشد نافع و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و چون در معده فاسد گردد مولد
خلط سمی شود و مصلحش معاجین حاره و بوییدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در دسر حار مفید و تشنگی و
خیار سرد و مطفی حرارت و تخم او سرد و تر از خیارزه و مدر بول و رافع تپهای حاره و ورم جگر و سپرز و
درد و شش و تعدیه آن که از حرارت باشد و مضر انثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیارزه و قدر شربتش
تا پنج درم است **قرنفل** بهندی لونگ گویند و آن شگوفه درختیست تر و تازه بیابند و در سوم گرم و

قثا

قثد

قرنفل

خشکاش مفتح و محلل و مقوی معده و جگر و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل
سوداوی و بلغمی و سلسل البول و نیمدرم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و طلای آن
بر احلیل باعث لذت جماع و جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و مضر گرده و امعا است
مصلحش صمغ و بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسباسه و قدر شربتش تا یکمثقال است **قرفه** اسم جنس
پوست هر درخت و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و سیاه و
سطبر مانند رنگ قرنفل و در بو شبیه بآن و او را قرفة القرنفل باین سبب نامند و قسمی مایل بسرخی و شیرین تر
از قرفة القرنفل و در بو شبیه بدارچینی است و او را قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی
است و قسمی سفید مخطط بخطوط و قسمی سفید و زود شکن میباشد بهترین اقسام قرفة القرنفل است و در
افعال ضعیفتر از دارچینی و جمعی از او قویتر دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی
و در تقویت معده و جگر و سپرز قویتر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد
مفاصل نافع و بدلش سلیخه است و قدر شربتش تا دو درم **قرع** بفارسی کدو نامند دو قسم میباشد
یکی را کدوی سبز و دیگری را رومی گویند هر دو در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن
تشنگی و قلیل الغذا و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاده و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و
دماغ و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغی و تولید خلط صالح موثر و ترشی او ملطف و
هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر بمواد
بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تبها و سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و
با اغذیه متغلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و
مصلحش ادویه حاره و زیره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن و پوست خشک سوخته او
در قطع نزف الدم جراحات و دفع آکله و زخمها مجرب و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول

ولاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا
مفید و از روغن مغز تخم او که مثل روغن بادام می آرند الطف است و جهت رفع بخوابی و یبوست دماغ و
مغص صفراوی و سل و تبهای حاره بعید ل و قدر شربت از مغز تخم او و روغن آن تا هفت مثقال و
بدلش تخم هند دانه و روغن کدو که چوب اکو بیده آب آنرا با ربع او روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند
سرد و تر و مرطب جهت حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و تطلین صلابات بسیار مفید است قسط
بهندیست شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و سه قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید با عطریت آنرا
قسط بحری و عربی گویند و قسمی مایل بسیاهی و سبک و سطبر کم بو و تلخ و آنرا قسط هندی گویند و قسمی مایل بسرخی
و خوشبو و سنگین و بی تلخی است و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم ناخورده است
که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح سده
جگر و قاطع اخلاط غلیظ و از جهة و بهی و کشنده اقسام کرم معده و جهت درد سینه و تقویت معده و جگر و
دردهای مزمنه دماغی و معده و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با عسل جهت ربو و تشنج و کزاز و رعشه
و خدر نافع و مضر مثانه و مصلحش گلنگبین و مضر ریه و مصلحش انیسون و بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا و
قدر شربتش یکدرم و روغن قسط ساذج که قسط تلخ چهل مثقال را نیمکوفته در شراب یکشبانروز تر کنند و
با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب فانی شده روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی
قصب السکر بفارسی نیشکر و بهندی گنا و اکهه گویند در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن و
مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و
مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و از بختن او نفخ زایل میشود و اکثار خوردن نیشکر مطبوخ او
مفسد اشتها و مضر سپرز و مصلحش انیسون قصب الذریره بهندی چراتیه گویند نباتیست مشهور
در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان

قسط

قصب السکر

قصب الذریره

واستسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شگاف و عضل و
طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و وجع الفواد بارد مجرب و قدر شربتش تا دو درم است و فرنج المسک نیکو
در حرف الکاف **کافور** صمغ درختیست اقسام میباشد چنانچه در مطولات مرقوم است
و درخت کافور سوای بلاد سرندیپ نمیباشد مصنوع و اصلی میباشد و فرق میان مصنوع و اصلی
ثقلی و چسپیدگی مصنوع است و بوی اصلی شبیه ببوی لیمو و ترنج است در سیوم سرد و خشک و مفرح و
قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و سل و دق و
حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و سعوط آن با آب کشنیز تازه
جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و ذرور او با ادویه مناسبه جهت جراحت و
قطع خون و تسکین درد آن و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه و
اکثار او قاطع نسل و مورث اشتها و مورث سفیدی مو و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره و خوشبو و بدلش دو وزن او
طباشیر و یکوزن او صندل سفید و قدر شربتش تا یکدانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و
گویند اینقدر قاتل است **کبریت** بفارسی گوگرد و بهندی گندهک گویند سرخ و زرد مایل بسرخی و
سفید و سفید مایل بکبودی و اقسام او در آخر سیوم گرم و خشک است و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال
میماند محلل و ملطف و مسخن و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و طلای او مسکن ضربان اعضا
و با سرکه و عسل و عاقرقرحا جهت جذام و جوششهائی سوداوی طلاء عجیب الاثر است و با ماست و
نیموزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجربست و بخور او مسقط جنین و بخور و قطور او
رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و قدر
شربتش از دو دانگ تا یکمثقال **کبر** نباتیست بیخ او و پوست بیخ او قویتر از سایر اجزا و در سیوم گرم و
خشک مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصاً پرورده او

بسرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مره سودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل
نافع و گفته اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا تمام
آب و نیم وزن روغن بسوزد پس او را بر سر ضماد غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز موی سفید نروید و
مجرب دانسته اند و ثمرش که خیار کبر نامند و تخم او در سیوم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خاییدن
دانه او ملین طبع و خیار او مفتح سده جگر و سپرز و قدر شربت از بیخ او تا سه درم و در مطبوخات تا نصف
مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون است و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین کتان بهندی
السی گویند نباتیست تخم او در اول گرم و خشک و با آب رطوبت فضلیه و مدر و ملین طبع و با نمک طلا قلع
و عسل جهت تحریک باه با مایوسین مجرب میدانند و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و ضماد او با
اسبغول جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع و مضعف هاضمه و مصلح آن سکنجبین
و مظلم بصر و مصلح او کشنیز و مضر ریتین و مصلحش عسل و بدلش حلبه است و قدر شربتش از سه درم
تا ده درم کثیرا بهندی کتیرا گویند صمغیست و آن سفید مایل بسرخی و در حرارت و برودت معتدل
و در اول ترست و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغلظ مواد رقیقه و مسکن
لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و
گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت آن و تسکین درد گرده و مثانه و امراض چشم مفید و طلای او
جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب اکتحال او جهت اقسام رمد
موثر و مضر سعل و مصلحش انیسون و بدلش در تغریه و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است
و قدر شربتش از یکدرم تا پنجدرم کرفس بهندی اجمود است اقسام میباشد قسم جبلی صحرائی و
جبلی غیر صحرائی و قسم نبطی و بری و بستانی میباشد و از مطلق کرفس مراد بستانی است و تخمش قوی تر
اجزاء اوست و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول

کثیرا

کرفس

وحیض و منقی گرده و مثانه و مسهی و محرک باه و اشتها و قی و معاون عمل ادویه مسهله و جهت ربو
وضیق النفس و فواق و مضر حوامل و مرضعه و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود
و خفت عقل آن و منجر و تازه او نفاخ و مصلح آن انیسون و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی‌تر از سایر اجزا
و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و مورث بیخ و مصلحش کتیرا و بدلش نانخواه و
قدر شربت از بیخ او در مطبوخات پنج درم و از عصاره او تا پانزده درم و از جرم آن سه درم و از تخم آن
یک درم است کراث بفارسی گندنا نامند بری و بستانی میباشد و بستانی او را نبطی گویند و اقسام است
آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد کراث شامی
گویند و از مطلق او مراد کراث البقل است و در سیوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع
ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مسهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوت
باضمه و منقی قصبه ریه و اقسام کراث دیر هضم‌تر از پیاز و نفاخ و مفسد لثه و دندان و محرق خون
مصلحش کشنیز و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مسهی و با شراب ابنجابیت محرک باه و دو مثقال او با حب الآس
قاطع نزف الدم و محرک اشتها و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربت او از یکدرم تا دو مثقال است کزبره
بفارسی کشنیز و بهندی دهنیا نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ مایل بزردی باشد و در جمیع
افعال قوی‌تر از بستانی و از آن زبون‌تر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و
خشکی آن در دویم است و شیخ رئیس و جالینوس گرم دانسته‌اند و تازه او باندک حدت قاطع باه و نعوظ و
هفت مثقال او با شکر مشتهی و منوم و مانع تبخیر و صعود بخار بدماغ خصوصاً با سرکه و سماق و جرم او
مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و ضماد او با شیر دختر جهت ضربان چشم نافع و با آرد جو محلل
خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع
زردی چشم مجرب و چون سر را با آب کشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و

غیر مفرح مجرب است و مضمضه بآب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و بدلش برگ خشخاش کاهو
و قدر شربت از آب او یک وقیه و از جرم او تا نیم وقیه و تخم او گشنیز خشک عبارت از وست در
دوم سرد و در سیوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال دموی خصوصاً
بو داده او و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر و با صندل و انیسون جهت
تقویت معده مفید و خوائیدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و
مقلل حیض و مسکن نعوظ و زیاده او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم مرغ نیم برشت و بدلش

کسیرو

تخم کاهو و خشخاش و قدر شربتش از نیم درم تا یک وقیه است کسیرو بیخ رستنیست سیاه پر مو سرد و تر و گران و
دافع فساد صفرا و خون و قابض شکم و مولد منی و مسکن تشنگی خصوصاً اگر او را مع پوست بخورند و جماعت
او را خائیده در شربت نبات و گلاب حل کرده صاف نموده میخورند باعث سردی و نافع سوزاک میشود
خصوصاً اگر همراه پوست بسایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبیعت و لطیف است چون او را

کشوث

خائیده آبش فرو برند و ثفل او را بیفگنند موجب تبرید و عدم گرانی میشود کشوث گیاهیست
باریک و تخم او کوچکتر از تخم ترب و او در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر و مقوی معده و سپرز و
جگر و ملین طبع و جهت تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن از ربو و خناق و مغص و تحلیل ریاح مفید و آب او با سکنجبین مسهل
صفرا و مغثی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قوی‌تر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بو داده
او قابض و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی و بدلش بادروج و دو ثلث
افسنتین است و قدر شربت از آب او دو وقیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درم و از تخم او دو درم است

کمثری

کمثری بفارسی امرود و بهندی سفری آنب گویند بری و بستانی می باشد و بستانی آن ترش و شیرین است اقسام
امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل
و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مرطب دماغ

واہل ہند قابض شکم نوشتہ اند واستاد مرحوم بہ آشنای خود کہ اسہال داشت تجربہ فرمودہ اند و مولد نفخ
و قولنج و مصلحش زنجبیل مربی و بہترین اقسام امرود ترش و لطیف ابدار رسیدہ اوست در اول سرد
و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معدہ و مشتہی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و از تشنگی و
مولد خلط صالح و بعد از طعام مسہل بعصر و قبل ازان قابض و مضر مشایخ و مصلحش عسل و نارسیدہ مورث
قولنج است و شگوفہ بصر و مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسہال و نوع بری او قلیل الحلاوۃ و
بسیار قابض و مسدد است و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش عسل و ادویہ حارہ و خوشبو و رب قابض
طبع و مقوی معدہ حار است کمون سرب از خاموں و بفارسی زیرہ نامند بری و بستانی میباشد و
ہر یک اصناف مختلفہ است سیاہ بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید زرا
گویند و بری از ہر صنف از بستانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بہترین اقسام کرمانی
بری و زبونترین سفید بستانی است و قوتش تا ہفت سال باقیست و در اول سیوم گرم و خشک و
مدر و تریاق سموم ہوام و محرک آروغ و جالب طبع و حیض و محلل ریاح و نفخ و ہاضم و جہت عسر النفس و
تخمہ و مضمضہ طبیخ او مسکن درد دندان از نزلات خصوصاً با سعتر و سعوطا و با سرکہ جہت رعاف نافع و مضر ریہ
و مصلحش کتیرا و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندنا ست و قدر شربتش
دو درم و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری است کندر صمغیست متدیر و صلب مایل
بسرخی را کندر ذکر و سفید و نرم را انثی و تازہ را کہ در ابتدا نہا حرکت دادہ باشند مدحرج و پوست انار قیق
او را کہ از سائیدن بگیرد جدا میشود قشار کندر و آنچہ صفایحی و مانند او باشد و قاق کندر نامند و
قوت کندر تا بیست سال میماند در دوم گرم و در سیوم خشک ملطف و محلل ریاح و حابس نفث الدم
مجفف دماغی و ظاہر اعضا و نفث الدم و مقوی دل و معدہ و ہاضمہ و حافظہ و مجفف بلغم و سہی و
و مقوی روح حیوانی و دماغی و جہت خفقان و با مصطگی جہت رطوبات دماغی و غثیان و قی و

قوت محمد

کندر

اسهال طوبی و با صمغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن طوبی و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح
غلیظه و نسیان و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی و خصوصاً با جوز بوا و بسباسه
و اکتحال او جهت جلای باصره و قرحه چشم و خون منجمد در آن و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً
با عسل مفید و اکثار او محرق خون و بلغم و مصلح محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش
برنج فارسی و شکر و بدلش مصطگی و قدر شربتش نیم درم است و قشار کندر خشک تر از کندر و شدید القبض
و جهت نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و دقاق کندر لطیفتر
از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است کهربا از نوع مهره است و از دریای مغرب بساحل
می افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه
ایست که مانند مرمر منجمد در جزایر مغرب میگردد و صاحب تحفه می نگارد که حقیر قطعه از کهربا مشاهده
نموده که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود و از اقوال قدما ظاهر میشود که کهربا و سندروس از یک جنس اند
و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال میباشد و در ربودن کاه هر دو مشترک اند
و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده میباشد
و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته
میدهد و نزد محمد بن احمد معدنیست و بهترین کهربا آنست که در ساحل مغرب و از زمین مزارع مغرب
بهم رسد در گرمی معتدل و در دویم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل
و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال
دموی و یرقان و خفقان و حرقت بول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطگی جهت عسر البول و باکتیرا
جهت زحیر نافع و طلای او با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و تعلیق او جهت حفظ جنین از
اسقاط و دفع یرقان از مجربات است و مضر سپرز و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و در تفریح

مروارید و شربتش نیم مثقال است کهرنی ثمر درخت هندی مشهورست و دو قسم میباشد سرد و قسم سرد و تر
و گران و مقوی اعضا و دافع تشنگی و بیهوشی و فساد اخلاط و خون و مغز تخم او مقوی معده و دل و
چون در آب سائیده در چشم کشند سبل را ببرد و اکثار تازه او بیم حدوث قولنج دارد و مصلحش
دوغ است فسخ لبست و دوم در حرف اللام لاجورد حجر معدنی معروف است و بهترین او
صاف و شفاف که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه میبازند و او لاجوردی نمیباشد
در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون و
صاف کننده آن از کدورت و بالخاصیه رافع سودائی حوالی قلب و تعلیق او رافع خوف و او مفرح و
مقوی دل و جالی و با قوت قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و
مدر حیض و اکتحال او جهت سلاق و ربه و دمعه و بیاض و قرحه و نفوخ او جهت رعاف مفید و
مضر فم معده و مصلحش مصطگی و موجب غشیان و مصلحش کتیرا و عسل و بدلش حجر ارمنی و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یک مثقال لبن بفارسی شیر گویند مرکب القوی است و مشتمل بر دهنیت و مائیت و جبنیت و
دهنیت او در اول گرم و خشک و مائیت در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک
لبن البقر شیر گاو است و گاومیش از جنس اوست و شیر این اغلظ از همه و در او دهنیت غالب و مائیت
و جبنیت کمتر و شیر گاو مایل باعتدال و غلیظتر از دیگر البان است و تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد
بنوشند مسهل و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی
جوهر دماغ و تریاق سموم است بقی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و
تقویت بدن و سل که با تپ خلطی باشد و امراض منی و قوباء و جرب و حکه و جذام و مطبوخ او
با برنج جهت طول عمر و با خرما و گردگان جهت فربهی گرده و بدن و طلای او با سفیداب قلعی جهت
نقرس و اورام حاره مجرب و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و دسر و سدد و

صرع و مضر دندان و زبان لستن مع صاحبان خفقان رطوبی و مسخن و اکثار او مورث سنگ گرده و مثانه
و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و بدلش شیر بز و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است لبن الضأن
شیر گوسفند است و دهنیت و جبنیت او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه
و جوهر دماغ و نخاع و نفث الدم موثر و با صمغ عربی و روغن بادام جهت سرفه مجرب و در سایر افعال

لبن المعز

و مضار مثل سایر شیرها است لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب برودت و رطوبت او زیاده
و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مثانه و تنهائی در سینه و دق و سرفه
او جهت ورم لهات و خناق القع و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر قدر شربتش از دو وقیه

لبن النسا

تا نیم رطل است و بدلش شیر گاو لبن النسا شیر زنان است و او موافق ترین شیرها است و از مرضعه
دختر سرد تر است و مدر بول و مرطب دماغ و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یبسی
سعوط او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و قطور او جهت درد گوش مفید و بدلش
شیر الاغ است و قدر شربتش از دو اوقیه تا نیم رطل است و بهترین شیر زنان و سایر البان آن است
که چون بر ناخن ریزند جمع شود و با چسپیدگی باشد با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله را بر
فحل دوشند فحل بمیرد و یا در زیر آن بماند از آن بد ختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و صاحب

لبن اللقاح

تحفة المؤمنین از مجربات نوشته است لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیت بسبب شدت امتزاج از و
جدائی شود لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریت است مفتح و مدر بول و ماء اصفر یعنی زرداب با شکر
مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس
و ربو و استسقا زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و باید که از دو اوقیه شروع کنند و بتدریج تا یک رطل رسانند

لبن الاتان

و باید که شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او علف برازیانه و کاسنی و امثال آن نمایند لبن الاتان
شیر الاغ یعنی خر است و مائیت غالب و جبنیت مع دهنیت کم دارد و او سردترین شیرها است و

بسیار مرطب و سرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطی الاستحاله بخلط غالب معده و جهت سل و دق و هزال یبسی و سرفه حار و نزله تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و مضمضه او جهت تقویت لثه و دندان نافع و مضر مرطوبین در سرما و مصلحش گلنگبین و بدلش شیر بز و تعلیف او باشیای مناسبه بهر علتی شرط است و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است لبن الحامض بفارسی ماست نامند و بهندی چهاچه گویند در دوم سرد و تر و مرطب مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب باو ست و مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تنهای و عفنه و مصلحش سکنجبین و ادویه حاره و زنجبیل مربی لحوم بهترین مواشی گوسفند و نر است که زیاده بر یک سال و کمتر از شش ماه بر و نگذشته باشد و بعده گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمیت و بسیار خوردن آن باعث ضعف بدن و نقصان ادراک و سقوط قوتهای اوست و شرب آب بعد از آن بغایت مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او باشیر و تخم مرغ جایز نیست و گوشت آب و ماء اللحم سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است لسان الحمل بفارسی بارتنگ نامند صغیر و کبیر میباشد تخم صغیر سیاه و کوچک و تخم کبیر تیره تر از تخم صغیر و منافع کبیر زیاده از تخم صغیر و از مطلق او مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس نزف الدم جمیع اعضا و عصاره برگ و بیخ او مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و سپرز و جگر و ضعف آن و سدد و صرع و تپهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و حرقت بول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و ذرور او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و

نار فارسی نافع و ضماد برگ او رادع اورام حاره و گویند مضر ریه و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و بدلش حماض لبستانی و تخم او و در افعال مانند عصاره آن بود و او قابض و منفر و مقوی امعا و رافع زحیر و عرق
بارتنگ در تقویت قوت ماسکه بعد از و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره اوست و قدر شربت از
آب او از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درم است لسان الثور بفارسی گاوزبان
نامند و گل او لاجوردی میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف
اجزای او و مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مره سودا و صفرا و جهت امراض سوداوی
و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و سنگ مثانه
و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و بدلش بوزن او ابریشم
محرق و چهار دانگ آن پوست ترنج است و قدر شربت از آب او تا چهار وقیه و از جرم او ده درهم
و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و قدر شربتش سی مثقال و
برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید لوز الحلو بفارسی
بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوت ها و جالی اعضای باطنی و ملین آن و
ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت بول و منی و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا
و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب بود داده او قابض و مقوی معده و برگ
تازه او مسهل و خشک او قابض و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده قویتر است
و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و حقنه و شرب و
چکانیدن او در احلیل جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و با کتیرا و
شکر جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حب ...
مفید و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطکی و

قدر شربتش تا نه مثقال لولو بفارسی مروارید و بهندی موتی نامند بزرگ مقدار او مسمی بدر است
و آنچه در صدف منحصر بیکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است و بهترین
او سفید بزرگ مدور است و روغن و عرق و بوئیهای کریهه مضر او و در آخر دوم سرد و خشک و
در تفریح قوی تر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و
خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال دموی و مراری و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی
دهان و حصاة و حرقة البول و سدر و یرقان و رافع سموم و وسواس و جنون و ربو و اکتحال او جهت
رمد و ظلمت بصر مفید و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب میدانند و نگاهداشتن او
مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش لسد و
بدلش صدف سفید و قدر شربتش تا نیم مثقال است لیمو در جمیع افعال مانند ترنج است پوست زرد او
در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده گرده و
محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و در سایر
افعال مثل پوست ترنج و آنچه ما بین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم
سرد و خشک و مقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و جالی بهق سیاه و کلف و
و قمع باد و مسکن غلیان خون و صفرا و جهت تبهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و شوره و
شری و دمل و ورم حلق و لهات و کرب و تخم و غثیان و دوار و سدر که از اخلاط غلیظه باشد
و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله و قی صفراوی و حدت مواد حاره جگر و معده و درد سر و خفقان سوداوی
و غب خالص و غیر خالص مفید و در اکثر افعال قایم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از سرکه است و مضر عصب و
صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف اسنان و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل و
تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او لغایت عظیم و در دفع سموم همچو تخم ترنج و قدر شربتش

از یکدرم تا دو درم و برگ لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج **فرسنج** بست وسوم در حرف المیم

مامیران قسمی از زرد چوب است و بهندی اوکه زرد مایل بسیاهی باشد بهتر است از چینی که زرد مایل بسبزی میباشد و تخمش شبیه به تخم کنجد در آخر سیوم گرم و خشک و قوتش تا بست سال باقی است مفتح سدد و مفرح جلد و جالی و مدر و محلل و شرب او جهت یرقان و پیچش و ریاح غلیظه و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مصلحش عسل و بدلش زرد چوبه و شربتش نیم مثقال **ماش** بهندی مونگ گویند از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست لطیفتر از عدس و در سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین او قسم صاحبان تپهای حاره است و جهت سرفه و ورم لهات و درد سر و ضعف باصره و نزلات موثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او در ضرر باه روغن بادام و آب قرطم و بدلش باقلا و بالخاصیه با وجود برودت تحریک سودا نمیکند **ماعز** بفارسی بز و در هندی بکری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گو... و موافق محرورین و مزاج ... و فصل گرم و بلدان ... و مضر سوداوی مزاج و مصلح او با دادام و خرماست و میوه های تازه و تر شیها و ماء الشعیر با و نهایت مضر است و گوشت بزغاله با فوق شش ماهه بسیار بار طوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه بز محلل و با قوت قابضه و طلای سرگین او نهایت محلل و جهت ورم سپرز و استسقا و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت اورام صلبه از مجربات است فرزجه سرگین خشک او ... جهت رفع ادرار حیض و شرب سم سوخته بز تا دو درم با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب شناخته اند و داغ کردن با او جهت عرق النسا از مجربات است **مرزنجوش** معرب مرزنگوش فارسی و غیر از آن الفاظ است و بهندی مروا نامند و از جمله ریاحین خوشبو است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و دو افعال

بهتر از سوسنبر محلل و مفتح و ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مفرح و مسخن احشا و مجفف رطوبات
معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و خفقان و وجع الفؤاد و
مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کام
و عسر بول و احتباس حیض و اوجاع بلغمی نافع و طلای او با خل در حمام جهت درد سر بارد و آثار [illegible]
جهت ورم و نفش مجرب و بوییدن او جهت سده منخرین و دماغ و منع خمار مفید و مضر گرده
و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت
مثقال و روغن او که آب را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه
و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تفتیح سده و تحلیل ریاح و گرانی سامعه نافع مرو لغت نبطی است
و میگویند فارسی است و بفارسی مروشک نیز و بهندی کنوچه خوانند اسم جنس است و انواع
میباشد و نزد بعضی چهار نوع و نزد بعضی پنج نوع است و از مطلق مراد نوع خوشبوی او ست
که مرماحور باشد و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک است و محلل ریاح و بلغم و مفتح سده
و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و رافع استسقا و درد اعضا و تخم او [ملطف?]
و بو داده تخم آن قابض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا صحیح است و نزد محمد بن ذکریا تخم مرو در
دوم گرم و در اول تر است مرجان معروف است و بهندی مونگا نامند در خشکی کمتر از
بسد و در سایر افعال مانند او ست و بکدرم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند مسک بفارسی
مشک و بهندی کستوری نامند خون منجمد است که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند
و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه تر از پا و دو دندان پیش او کج
بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز بحدیکه به ناف او رسد و در آن سوراخها میباشد که
استنشاق با آن میکند و مشک چهار قسم میباشد ترکی را ترکی نامند و آن خون نیست که از حیوان [بطریق?]

حیض یا بواسیر دفع شده بر ریگ و سنگها منجمد میگردد و در غایت خوشبو و تیز بوی او رعاف می آرد
و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است دوم را تبتی نامند و آن
نافه است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف اوست
می افگند و سیوم را چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید موضع ناف او شگافته اطراف را
بدست میمالند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه با صلابت باشد چهارم را
هندی نامند و او خونیست که از ذبح حیوان مذکور بهم میرسد و با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک
مے نمایند و او اشقر و غیر صلب است و عملی سازند و علامت اصلی بودن آنچه در نافه است
اینست که ریسمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر آنرا بیرون
کنند پس اگر بوی سیر گیرد اصلی است والا فلا و آنکه در نافه نباشد اینست که قدری
ازان گرفته با آب دهن در کف دست بمالند اگر حل شود اصلی است و اگر فتیله شود غیر اصلی و
بهترین او تبتی است و قوتش تا سه سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در
سیوم گرم و در دویم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی آن غالب میشود مفتح سدد و محلل اخلاط بارده
و مقوی باه و اعضای رئیسه و حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح
و حابس طبع و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سمومات و
غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان مؤثر و رساننده قوت ادویه بعمق بدن
و مفرح او معین حمل و طلا و سعوط او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی و طلاء او با روغن بان بمقدم دماغ جهت فالج و
بوییدن او جهت نزلات و صداع بارد و طلاء او با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت و بیاض چشم و سعوط و قطره نافع
مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و شراب آن بهشت بد بود و مصلحش گلاب و بدلش ... و نصف آن ... و قدر شربتش
ا نیم دانگ مشکطرامشیع قسمی از پودینه و قوتیترا اقسام آنست در آخر سیوم گرم و در دوم خشک و آن ... حیض و نفاس

مشکطرامشیع

ومسقط جنین ومفتت حصاة وجهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه وتشنج وقولنج و درد رحم وتقویت
اشتها نافع ومضر مقعد ومصلحش سرکه وبدلش بوزن او پودینه وقدر شربتش یکمثقال ودر مطبوخ دو مثقال
مصطکی معرب از مسطخی عربی علک الروم نامند صمغ درختیست سفید او را رومی گویند وقوتش
تا بست سال باقی است در آخر دوم گرم وخشک ومقوی معده وجگر بارد وهاضمه واشتها ومحلل ریاح
معده ورافع ضعف جگر ومعده وباغاریقون مسهل بلغم وباصبر مسهل صفرا وباهلیلجات مسهل سودا وجهت
عسر النفس وباد ونیز مناسبه جهت نفث الدم قصبه ریه وباکهربا جهت نزف الدم وباکندر جهت قوت فهم و
حافظه وقطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه از مجربات است وخائیدن او
جهت جذب رطوبات دماغی موثر وگویند مضر مثانه است ومصلحش گردگان وکتیرا وبدلش بوزن او
کندر ودر تقویت معده وجگر اذخر وقدر شربتش تا یکمثقال است مقل بهندی گوگل گویند مراد از صمغ درختیست
مانند درخت کندر ودر سواحل بحر عمان بسیار یافته میشود وصمغ آن هرچه مایل بسرخی وتلخی باشد مقل
ازرق وهرچه مایل بزردی مقل الیهود ومایل تیرگی سیاهی را صیقلی نامند وآنچه از نواحی یمن خیزد باد نجانی
بیماشد واو را مقل عربی گویند وبهترین زرد صاف براق تلخ است که زود حل شود وچون بر آتش
اندازند خوشبو شود وقوتش تا بست سال باقی است در اول سیوم گرم ودر اول دوم خشک وجالی
ومحلل وملین ومدر ورافع حدت ادویه مسهله وبا تریاقیت ومفتت سنگ گرده ومسهل بلغم ومفتح سدد و
شرب او جهت سرفه رطوبی وگزیدن هوام وکزاز وتحلیل تهیج احشا وبواسیر وتقویت باه وتنقیه
سینه از اخلاط فاسده وعرق النسا ونقرس ودرد گلو ودر بو وضعف جگر وسام آن وضماد او جهت
تسکین اورام صلب ودرد پهلو وامراض رحم ومقعد وبواسیر واندکی بیند وجهت اسقاط دانه بواسیر و
ثآلیل وبخور او جهت بواسیر از مجربات است ومضر ریه ومصلحش کتیرا ومضر جگر ومصلح آن زعفران و
بدلش دو ثلث او مر وربع او صبر وقدر شربتش یکدرم است ملح بفارسی نمک بهندی لون نامند

معدنی و مائی میباشد معدنی بدون آب متکون میگردد و آن جبلی و بری میباشد و مائی آن از آب است
که منجمد میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک را نامی مخصوص است و مذکور میشود و بهترین او
نمک اندرانی معدنی است پس ملح مائی بعد از آن نمک طعام و زبونترین آن ملح معدنی است
و املاح مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب را صاف نموده
با آتش یا به آفتاب منعقد میسازند و کذلک از ابوال انسان و حیوانات نمک میگیرند و مراد از
مطلق ملح نمک طعام است و مجموعه آن مسهل بلغم و سودا و مار اصفر و مصلح اغذیه بارده و بوداده آن
قابض و سوخته آن الطف و همه آن غاسل امعا و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با
عسل و سکنجبین رافع ضرر افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی
و بلغمی نافع و قی کردن باب نمک و سکنجبین منقی معده و اکتحال او با مروارید جهت بیاض مجرب است
و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و
مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و عرق او که بقرع و انبیق کشند بغایت ترش و خوش طعم و مجفف رطوبات
ملح اندرانی — معده و امعا و مصلح سده و رافع استسقا و نیز اکثار او باعث لاغری بدن ملح اندرانی
بفارسی نمک سنگ بلوری نامند در آخر دویم گرم و خشک مسهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن
ملح اسود — و رفع تخمه قویتر و در او به عین استعمال غیر او جایز نیست ملح اسود از اقسام ملح العجین است
ملح العجین — او سیاه بی لطافت است مقی و مخرج بلغم و سودا ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلف میباشد
و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بکبودی و بعضی بزردی و بهترین او سفید و صاف است و
ملح هندی — در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است ملح هندی نمکیست شفاف و سرخ
مایل بسیاهی و قطعات بزرگ میباشد در اول سیوم گرم و خشک مسهل مار اصفر و سودا و بلغم
مومیا — و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش یک درم مومیا بلغت یونانی بمعنی

حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود
و در بعضی بلاد گیلان و کوهستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای
مغرب یافته میشود بخوبی فارسی بلاد ایران نمیرسد و بهترین او سیاه و براق است که بوی بد نداشته
باشد در اول سیوم گرم و در دویم خشک و نزد بعضی خشکی غالب گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست
مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و معین باه و حافظ ارواح بدنی
و سریع النفوذ و جهت وجع المفاصل و اختناق رحم و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و فالج
و فواق و رعشه و لقوه و سموم مشروبه و در دو تقویت معده و جمیع امراض بارده و نفث الدم و
جراحت مثانه و سلسل بول و شرب محلول او و در روغنها و ضمادها و جهت شکستگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل
و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل بعسل و قطور او با روغن گل جهت گرانی سامعه و سعوط او با آب
مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغ و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و مسوح
آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حمول آن جهت تحریک باه نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
بدلش قفر الیهود است و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درم و در سایر امراض از یک قیراط تا یکدانگ فرسخ
نیست و چهارم در حرف النون نانخواه اسم فارسی است و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین گویند
و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول
و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و دافع فواق و رطوبات لزجه و در دستینه صلابت جگر و سپرز و مغص
ریحی و آنچه بسبب دوای سمی مسهل باشد و جهت دفع عادت افیون و سقر آن و قی و غثیان و دفع بدبوی تخمه و فساد اشتها
و تهیای هاضمه خصوصاً ریاح و سرد احشا و بهق و برص نافع ضماداً و با سفیده تخم مرغ جهت ناف آمده مجرب
با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام آن از مجربات است خصوصاً با طین قیمولیا و ناشتا خوردن دو مثقال او
که در شیر جوشیده تا بنصف رسد با شکر یک وقیه که بالای لحوم خورد جهت دفع سنگ گرده و مثانه

نانخواه

ازمجرباتست وبسیار فربه میکند وچون ضماد در آب لیمو چندان که یک انگشت بالا آید ترکنند و
خشک نمایند وهفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای بالوبین مجربست ومصدع محرورین
ومصلحش کشنیز ومقلل شیر مرضعه ومصلح آن ترشیها بدلش شونیز در غیر تسمین وقدر شربتش تا سه درم نارجیل

نارجیل

بفارسی نارگیل وبهندی ناریل وکهوپرا گویند در آخر دوم گرم ودر اول آن خشک وتنکج او بسیار گرم
وخشک بامضرت است وآب او گرم وتر وسرکه او در اول گرم ودر سوم خشک مغز نارجیل مولد منی
ومسخن گرده ومسمن بدن لاغرین وجهت دفع مواد بارده بلغمی وسوداوی وجنون وضعف جگر و
باشکر جهت تولید خون صالح وتقویت حرارت غریزی نافع وجرم او دیرهضم ومولد خون غلیظ
ومصلح آن شکر ونبات ومضر محرورین ومصلحش میوه‌های ترش وتنکج آن مورث غثیان وغشی است
وقدر شربتش از جرم آن تا سه مثقال واز آب او تا سه اوقیه نارجیل بحری

نارجیل بحری

بفارسی نارگیل دریایی
گویند مقی قوی وسائیده او جهت رفع سموم وهوام وافعی وافیون ومانند آن مجربست و
تا قی کند مکرر باید داد واگر قی نکند علامت خلاصی از سم بود ودر رفع مضرت هوائی وبائی واختلاف
آبهاست واقوی از تریاق کبیرست وقدر شربت او یک قیراط است نارنج

نارنج

معرب نارنگ
فارسیست گویند ریشه وپوست درخت وپوست نارنج وشکوفه وتخم او در
دوم گرم وخشک وترشی او در آخر دویم سرد وخشک وموافق نزلات
وسرفه حار ودر برگ وپوست او تفریح عظیم وجمیع اجزای
او در همه امور بهتر از ترنج وشرب یکدرم ونیم خشک آن با آب گرم جهت
پیچش وضماد پوست زند او با سرکه جهت درد سر وآب خیسانیده پوست
وشکوفه او جهت عسر ولادت مجرب وترشی او باشکر مسهل صفرا ومدر آن ودر رفع
امراض حاره واکثار او مضعف جگر ومصلحش عسل وشکر

وشکر و دو درم از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران و در سایر افعال مانند ترنج و لیموست و ضرر نارنج
باعصاب کمتر است و بوئیدن شگوفه او مقوی دماغ و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و
خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت روز
هر روز دو اوقیه او بار بعد درم مرجان و حسب حاجت شکر جهت رفع طحال مجرب و اکثار بوئیدن او
مورث بیخوابی و مفسد عرق بهار هوا است و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال و در شیشه
تا یکسال باقیست **نشا** بفارسی نشاسته گویند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
مغری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً بو داده او
و با شکر و روغن بادام که نیم گرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر
نافع و مقلل منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و قدر شربتش
از یکمثقال تا پانزده مثقال **نیل** بری و بستانی میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی
معتدل است محلل و رادع ابتدائی اورام و قابض و رافع نفث الدم و نزف الدم و جالی کلف و
بهق و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوبست و طلای سوخته او با [illegible]
مرداسنگ و قدری روغن گل و موم جهت آکله از مجربات است و باید که قبل از طلا موضع را باب بارتنگ و
عسل بشویند و مضر ریه و مصلح او عسل و بدلش بوزن او آرد جو و ثلث او اقاقیا و قدر شربتش تا
دو درم است **نیلوفر** نباتیست مشهور انواع میباشد جمله اجزای او در دوم سرد و تر بغیر بیخ او
که گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک است و مراد از مطلق او گل نیلوفر کبود است و نیلوفر زرد
گرم و خشک و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تنهائی حاره و تشنگی و منوم و نافع
احتلام و جهت درد سر و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله و با زعفران و دارچینی جهت
تقویت دل و خفقان نافع و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و بدلش

بنفشه و خطمی و فرنجمشک و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و سیلان منی و ضماد ش جهت درد مثانه و معده نافع و
تخمش رافع ادرار حیض و درد مثانه است و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و
قدر شربت از هر یک از دو درم تا سه درم فرنجمشک است و تخم در حرف الواو ورد احمر
بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او ابتدائی تمام شگفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و
تر و جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوت قابضه
و خشک او را قبض زیاده و مفتح ماساریقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و
طلای او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ذرور خشک او
جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم ورد است انزا
زرورد گویند و دو درم او با آب رافع اسهال عسر العلاج و نفث الدم و سیلان خون است خصوصاً
چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و بوئیدن گل مهیج زکام و عطسه و باشری
در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلحش انیسون و بدلش
مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش و قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم
و از آب او تا هشت درم و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد
از سفید شدن گل تجدید گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند و یا آب فشرده تازه او را با مثل آن
روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی مرطب دماغ و منوم و رادع و
قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله و مسکن التهاب معده و رافع مواد خبیثه
زخمها و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و
در تسکین دردها عجیب الاثر است و طلای او با سرکه و نطول او با سرکه و گلاب مسکن صداع و دوار و بخارات دماغی و سوء
و اورام آن و چرب کردن ادویه حابس اسهال با او مقوی فعل آن و بدلش بوزن او روغن بنفشه و

بوزن آن روغن خلاف و عرق گل که گلاب گویند نیز مرکب القوی است و مایل بسردی و با اجزای
لطیفه و مایل برطوبت و با قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و مقوی
دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و بیگرم او جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله و درد معده
و امعاء و درد جگر و سردا و جهت خفقان حار و تقویت بدن و بوئیدن و طلا نمودن او جهت
درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و نخلخه او جهت تقویت دل و رفع غشی
و خمار و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب کهنه بقدر ده وقیه
مسهل است و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی مو و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش
تا هیجده مثقال فصل بیست و ششم ۲۶ در حرف الهاء هندبا بفارسی کاسنی نامند و او
بستانی و بری میباشد بستانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ با خشونت و مایل بتلخی و گلش
کبود و بزرگ و او را هندبای شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر او و دیگری برگ
کوچک و باریک و گلش کبود و زیره و تلخی او غالب و او را هندباء البقل نامند هر دو قسم اول
سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد و لهذا شستن کاسنی منع است
و از جهت لطافت مفرطه بسبب اختلاف مکان و هوا و زمان تغیر طعم و طبع او میشود
و او مفتح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفرا و التهاب معده و عروق
جگر حار و بارد و رافع سده او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ و آب رازیانه بهترین ادویه
یرقان سددیست و چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه
و تقویت معده و با گلقند جهت تب ربع و طلای آب او جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده
برگ او با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حار بعینه و غرغره او با خیارشنبر جهت ابتدای ورم
حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهت مد حار مجرب خصوصاً با آرد جو و روغن بنفشه و مضر صاحبان سرفه و مصلحش شکر است

هندبا

و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت و با جزای بارده جهت
تبهای صفراوی و سدد و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و بازیانه
جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نزف الدم و تحریک اشتها موثر و بغیر از ترطیب
نایب مناب گل کاسنی و او مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق او و قدر شربتش از دو درم
تا پنجدرم و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت منضج و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا
و مدر بول و جهت تبهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و
نضج و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده او از یکدرم تا چهار درم و در مطبوخ از پنجدرم تا پانزده
درم و عرق کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف تر است و بری او نباتش مانند بستانی و گلش کبود
و طعمش بسیار تلخ میباشد در آخر اول سرد و خشک و مقوی معده بغیر از ترطیب قوی تر از بستانی و قاطع
نفث الدم و تخم و بیخ او در افعال قوی تر از بستانی و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و هوام مفید و تریاک بدل
دیگری اند قسم بست و هفتم در حرف الیاء یاقوت اقسام میباشد بهترین او سرخ شفاف

یاقوت

گلناریست که رمانی نامند یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دویم گرم و خشک و کبود او
در اول دویم و سفید در اول و خشکی در همه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرح و شربتش یکدرم او و تریاق
سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت تغیر هوا و وسواس صرع و خفقان و نزف الدم و انگشتری او جهت
قضای حاجات و عرق و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دهان موثر و قدر شربتش از
یکقیراط تا یکدانگ یاسمین در هند چنبیلی نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و

یاسمین

مسهل بلغم و سودا و ماء صفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و مفرح و محرک باه و مدر حیض و بوییدن او
جهت درد سربارد و تقویت دماغ و تطول طبیخ او جهت دردهای بارد و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ
کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت نعوظ موثر و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و بدلش یاسمین زرد د

بدل هر دو یاسمین بری و قدر شربت از جرم او سه درم و از آب او ده درم و روغن یاسمین را بدستور
مفتح و محلل است در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش از سه درم تا پنجدرم و گل یاسمین زرد و
در حنظل سبز مهر ا پخته یکدرم او با عسل یکوقیه چند روز بدستور مداومت نماید جهت استسقا و درد کمر
و مفاصل مجربست **رفیق دوم** در بیان لغات مستعمله درین کتاب تا بسند یان را اشکال نه افتد
آبزن آنکه آبیکه ادویه در وجوشانیده باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن نشانند و
البته تا ناف یا تا سینه باشد **استنشاق** چیزی مائی در بینی کشیدن **اطریفل** معرب از تری پهل است که
عبارت از هلیله و بلیله و آمله بود **اکال** چیزیست که بفرط تحلیل خود جوهر لحم را بخورد یا ناقص سازد
مانند زنگار **اکتحال** چیزی در چشم کشیدن **انکباب** آنکه بخار آب گرم ببدن رسانند خود را بجامه
پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق میسازند یا بخارات مطبوخ ادویه بگوش رسانند
پادزهر چیزی که از شان اوست که حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل باز دارد
تا بسبب آن ضرر سموم را دفع سازد و گفته اند هر چه دفع سم بخاصیت کند و مفرد باشد
پادزهر است مانند زهر مهره **پاشویه** آنکه در آب گرم یا در آبیکه در وی سبوس گندم
و غیره ادویه جوشانیده باشند پایهای بیمار را گذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود **تبخیر** آنکه
ادویه را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا دود آن بطریق مخصوص بعضو دهند **برود** آنکه ادویه
سرد که از اثر ترتیب نموده باشند بچشم کشند **تدهین** روغن مالیدن است **تریاق** دوائی است
که خاصیت پادزهر دارد مانند تریاق فاروق و گفته اند که مرکب صناعی باشد **تمریخ** چیزی تر بر بدن
مالیدن **جاذب** چیزیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند جندبیدستر **جالی** چیزیست
که رطوبت لزجه را از افواه مسام عضو بجز اشد حار و بارد میباشد حار همچون ترمس بارد مانند حموضات
جامد چیزیست که از شان او قبول سیلان باشد و حال آنکه بالفعل مجتمع غیر سیال بود و آن در ذات

خود رطوبتی دارد که برای او برودت مکثف منجمد عارض میشود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی
در و تاثیر میکند سیلان می پذیرد مانند سوم جوارش چیزیست که طعام را هضم کند حقنه سیالیست
که در محقنه کرده از راه دبر بامعا و از راه احلیل و قبل در مثانه و رحم رسانند حمول لته را بادوا
تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بردارند خاتم چیزیست که بسبب یبوست خود بر سطح جراحت
خشکریشه پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت خضاب چیزیست که موی را
سیاه کند یا رنگ دهد دهنی چیزیست که در جوهرش روغن باشد مانند لبوب ذرور آنکه ادویه
خشک بسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند رادع چیزیست که بسبب تبرید و تکثیف عضو و تضییق
مسام آن مواد منصبه را از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع از ریختن کند و عضو را قوی گرداند
و حرارت جاذبه عضوی را تسکین دهد تا جذب مواد نکند مانند صندل و این ضد جاذب است
زروق بهندی پچکاری گویند و آن دوائیست که در احلیل و قبل با آلتی که معمول بانیمل است ریزند
و آن آلت را زراقه و مزرقه نامند سایل چیزیست که اجزای او در جهات پراگنده شود و اعم
از آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند مایعات و این ضد جامد است سعوط سایلی را گویند
که در بینی ریخته شود ملاسد بدعام دانسته است خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل چکانیده
شود سکوب آنکه چیزی سایل اندک از فاصله بر بدن ریزند و توقف کنند و باز ریزند
سنم چیزیست که بسبب کیفیت مضاده و خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش سنون
چیزیست که سائیده بر دندان مالند یا بپاشند و مقوی جوهرش باشد شموم آنچه خشک و تر
ببویند شیافه که از اشافه نیز نامند چیزیست که دراز ساخته در دبر یا در قبل یا در دیگر منافذ
دارند یا در آب سائیده در چشم کشند ضماد آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند طبیخ و او آنست که
ادویه را جوشانیده آب او استعمال کنند طلا آنچه چیزی رقیق بر عضو نهند یا مالند عا چیزیست

که بسبب شدت قبض خود ماده و رطوبت رقیقه را که در تجاویف عضو است خارج کند مانند هلیله کابلی غرغره

چیزیست که از قسم مائعات که در دهن حرکت دهند و تا حلق رسانند و بلع نکنند و بیندازند غسال

چیزیست که بسبب طبعیت و سیلان و یا بجلائی خود ماده و اجسام متشبثه سطح عضو را الشوید مانند آب فتیله

انچه منفتل و دراز کرده در دبر یا در قبل یا در گوش یا در بینی یا در رحم یا در جراحت دارند فرزجه حمولی که

مخصوص بفرج زن و رحم است قابض چیزیست که مجاری عضو را تنگ کند و اجزای آنرا جمع نماید

مانند گل ارمنی قاتل چیزیست که بکیفیت و صورت نوعیه خود هلاک کند قاشر چیزیست که بسبب

فرط جلای خود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چرک از سطح استخوان برد مانند قسط قطور چیزی مائی که در

گوش و دیگر سوراخها چکانند کاوی یعنی داغ دهنده چیزیست که جلد را سوخته خشک و سخت

مانند انگشت کند همچو زرانگ رد کثیف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او سوی

اجزای خورد منقسم نشود و اجزای ارضی در و غالب شده و رطوبت شدید لحمی باشد بدین طور بالطبع

تفرق و تفتت را منع کند و اگر باوجود این لزج باشد مانع خورد شدن اجزا اکثر میشود مانند کدو

کحل انچه سرمه ساکرده در چشم کشند کماد انچه گرم کرده بر عضو نهند هرگاه سرد شود باز گرم کرده

نهند و آن رطب بود مانند انکه آب ادویه یا صرف آب گرم در مثانه گاو یا در شیشه پر ساخته یا

پارچه در آن تر نموده بر عضو نهند یا یابس بود مانند انکه ادویه خشک را در صره بسته بر تابه گرم کرده

بر عضو نهند یا پارچه پایند گرم کرده بر نهند لاذع چیزیست که بقوت نفاذه خود اتصال عضو را

در منافذ کثیره که بانفراد خود محسوس نشوند بلکه بجملها محسوس شوند متفرق سازد حار مانند خردل و بارد

همچو سرکه لخلخه چیزیست که رقیق و خوشبو در شیشه کنند و حرکت دهند و بویند لزج چیزیست که هرگاه

هر دو طرف او کشیده شود از یکدیگر منفصل و منقطع نشود و باوجود این سهل التشکل باشد و با چیزیکه مس کند

شدید الالتصاق بود مانند عسل لطوخ چیزیست که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد بر عضو

مصنف اصطلاح رقیق قوام بیان کرده در غایة الحسن عمل ۱

بیالاید لطیف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او باجزای صغار
منقسم شوند مانند عافث و این ضد کثیف است لعابی چیزیست که هرگاه در
آب ترکرده شود از و اجزای لزجه منفصل شوند مانند خبازی مالیع چیزیست که سیلان
کند و رقیق القوام بود چون آب مالح بمعنی شور چیزیست که در زبان بدون گزندگی نفوذ کند
مانند املاح مبرد چیزیست که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور مهیج الخ بسبب تولید
ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک و شود و باعث تکون ماده منوی
گردد مانند لبوب مجفف چیزیست که بتحلیل و تلطیف خود رطوبات بدن را نابود کند مانند فاوانیا
مجمد چیزیست که ماده را بتکثیف و برودت خود اجزای خلط را فراهم آرد مانند بزرالبنج محلل
چیزیست که ماده را برای تبخیر تیار کند و جزو جزو او را ببخار منفصل کند هرگاه تاثیرش در دوام
باشد آنرا بالکل نابود سازد مانند بابونه محلل ریاح که آنرا کاسر ریاح نیز گویند چیزیست که
قوام ریح را تنک کرده منفتح سازد مانند نانخواه محرق چیزیست که بحرارت خود لطافت
و رطوبت اخلاط را بالکل نابود کند در مادیت باقی دارد مانند فرفیون و این ضد محلل است
محکک چیزیست که بحدت خود خلط لذاع حاد را بجانب مسام جلد بکشد و بجلد قرحه برساند
مانند کبیکج محمر چیزیست که خون را بقوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند
بحدیکه عضو را گرم و رنگ جلد را سرخ کند مانند خردل مخدر چیزیست که روح حساسه و
محرکه عضو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو و عصب را برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول
تام سازد و آن بر دو نوع یکی آنکه بکیفیت باشد و آن برودت و یبوست قویه است مانند
افیون دوم آنکه بخاصیت بود چون طرخون و برگ عناب که در تخدیر حس ذوق
تاثیر عظیم دارد مخشن چیزیست که از ماده لزجه اجزای سطح عضو را

بعد ملاست طبیعیه مانند ملاست قصبه ریه یا عارضه همچو ملاست معده مختلف الوضع نماید بارد مانند مازو
و حار همچو خردل مدر چیزیست که رطوبات را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا از راه بول دفع
شود مانند تخم خیارین مدمل چیزیست که بتجفیف و تکثیف خویش رطوبتی را که درمیان هر دو لب
زخم است لزج کرده باهم بچسپاند مانند مرداسنگ مربغی تلخ چیزیست که بسطح ظاهر زبان غوص کند
و آنرا درشت سازد و با کراهیت بوده طبع را برهم نماید مانند صبر مرخی چیزیست که بحرارت معتدله
در رطوبت مائیه خود جرم عضو را نرم کند مانند خطمی مرطب چیزیست که بافراط رطوبت خود احداث
رطوبت کند مانند روغن کاهو مرقق چیزیست که قوام غذا و خلط را رقیق کند مانند آب مزلق
چیزیست که برطوبت خود سطح فضلیه محتبسه مجاری را تر کرده و قابل ازلاق و اخراج نموده بلغزاند
و خارج کند مانند آلو بخارا مزوره هر غذائی که بدون گوشت برای مریض بپزند مسدد
چیزیست که بکثافت و تغریت و یبوست خویش مجاری و مسام جلد را بند نموده مواد واجب الدفع را
محتبس سازد مانند برنج مسقط چیزیست که بسبب فرط تفتیح و تو فم رحم را کشاده جنین را بلغزاند چون [illegible]
مسکر چیزیست که مستی آرد و اعم از آنکه با تفریح باشد مانند شراب یا نباشد همچو برگ قنب مسکن چیزیست
که اخلاط و ارواح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مانند عرق بید مسهل چیزیست که فضول را از عروق و اعضا
بطرف امعا حرکت دهد مانند خیار شنبر مشتهی آنچه بتحریک طبع بخواهش غذا کند مانند حماض مصلب
چیزیست که بافراط برودت و خشکی و تکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت نماید مانند افیون
این مقابل مرخی است مصلح چیزیست که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید
همچو کتیرا که مصلح بودنیه است یا معاونت فعل او کند همچو امتزاج تربد با زنجبیل یا حفظ قوت سازد مانند
امتزاج ادویه با عسل یا کسر حدت نماید مثل امتزاج کتیرا با سقمونیا یا بدرقه بجهت رسانیدن قوت دوا
باشد همچو امتزاج ذراریح با مدرات مضر چیزیست که بدن را ضرر کند اعم است که او را نقصان رساند

یا احداث مرض کند مطبوخ چیزیست که ادویه را در مایعات جوشانیده آب او بنوشانند مطفی چیزیست که حدت اخلاط حاده را منکسر سازد مانند آلو بخارا معرق چیزیست که رطوبات را براه مسام دفع کند مانند گل ارمنی معطش چیزیست که بنفوذ قوت خویش تحریک مواد دماغی بخیشوم کند و از تحریک او عطسه آید مانند کندش معطش چیزیست که طبیعت را محتاج ترویج نماید اعم از انکه ترویج او بالذات باشد مثل معده و کبد یا بهوا بود مانند ریه و دل همچو کرفس معفن چیزیست که مزاج روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند ثافسیا مغثی چیزیست که ماده و رطوبات معدی را بجانب اعلائی بدن حرکت دهد و دفع کردن نتواند مانند زبد مغری دوای یا لبس است که رطوبت رقیقه لزجه در و باشد که بسبب آن بر افواه مسام عضو یا جلد التصاق نموده منع سیلان مواد کند مانند اسغول بریان مغلظ چیزیست که قوام رطوبات را غلیظ تر و کثیف تر از قوام سابق کند و آن ضد ملطف است و آن بر سه گونه است اول آنکه بسبب برودت خود بعض اجزائی خلط را جامد سازد مانند مغز تخم کدو دوم آنکه بحرارت خویش اجزائی خلط را منعقد نماید همچو ثعلب سیوم آنکه بفرط یبوست که در وست اجزائی خلط را غلیظ کند همچو گل پاره مفتت چیزیست که اجزائی خلط متحجر را ریزه ریزه کند مانند سنگ سرماهی مفتح چیزیست که ماده ساده محتبسه داخل مجری را که از شان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند مانند اسطوخودوس و این ضد مسدد است مفجج چیزیست که ببرودت خود فعل حرارت غریزی و غریبی را در غذا و خلط باطل کند بحدیکه غذا را غیر منهضم و خلط را غیر نضیج بدارد مانند قشد مفرح چیزیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن منبسط و منتشر نموده تعدیل مزاج آن سازد و خوف را دور کند مانند عنبر مفشی چیزیست که ریاح مجتمعه را پراگنده کند مانند نانخواه مقرح چیزیست که رطوبت اصلیه را که وصل اجزائی جلد از وست نابود کند و ماده ردیه حاده را بجایی

او بکشد و موجب قرحه گردد مانند پیاز و این ضد مدمل است مقطع چیزیست که مادهٔ غلیظه لزجه
متشبه عضو را بطرف اجزای خود منقسم نماید اگرچه غلظت و لزوجت او باقی باشد حار مانند
غاریقون و بارد همچو سرکه مقوی چیزیست که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که
فضول منصبه را قبول نکند عام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا بالخاصیه
همچو گل مختوم مقی چیزیست که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلای بدن حرکت
دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب غیر مطبوخ عنب الثعلب مکرب چیزیست که
بحرارة متعبه و حرارت جوهر خود قلب و معده را ضرر رساند و بیقرار کند مانند بیدانجیر ملحم که از انبات اللحم
نیز گویند چیزیست که بسبب تعدیل مزاج و تجفیف خود خون جراحت را منعقد نموده لحم کند مانند
مرداسنگ ملطف چیزیست که قوام ماده موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا
و این ضد مغلظ است ملین چیزیست که ماده و رطوبات که در امعاء و حوالی آن باشد از راه مقعد
بیرون آرد مانند تمر هندی مملس چیزیست که بر سطح عضو خشن پراگنده شده رفع خشونت او
کند و آن بر دو نوع است یکی آنکه خشونت عضو را زایل سازد و این را مملس حقیقی گویند دوم آنکه خشونت
او را بدینطور بپوشاند که رطوبات لزجه را بر ظاهر عضو پیدا کند و این را مملس مجازی نامند مانند کتیرا
و این ضد مخشن است مکثف چیزیست که هرگاه رطوبت مائیه در مسامش نفوذ کند اثر او
ظاهر نشود مانند آهک منضج چیزیست که قوام خلط را تعدیل کرده برای دفع تیار سازد و آن حار
میباشد مانند پرسیاوشان یا بارد مانند آلو بخارا و صاحب تحفه نوشته که این ضد مفجج است مفجج چیزیست
که رطوبت فضلیه غلیظه کثیره بمرتبه در و غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آن را
برای تحلیل سازد مانند پیاز منفذ چیزیست که هرگاه بجسم ملاقی شود بزودی در و نفوذ کند مانند
زعفران مسموم که از راسیت نیز گویند چیزیست که مجاری روح نفسانی را بند کند تا روح را از

انتشار در بدن باز دارد مانند افیون موسخ قروح چیزیست که رطوبت غلیظه خود قرحه را مسترخی کند و خشک شدن نه دهد بلکه رطوبت از ابغزاید مانند موم روغن نطول چیزیست که از قسم مایعات از فاصله متصل بر بدن ریزند گاهی او را بر آبزن و انکباب نیز استعمال نمایند نفوخ چیزیست که ادویه را سائیده در بینی دمند نقوع چیزیست که ادویه را شب در مایعات ترکنند و صبح آب از اصاف سازند وجور چیزیست که هنگام بیهوشی در حلق می چکانند هاضم چیزیست که غذا را زودی فایده طبخ دهد مانند زنجبیل و این ضد مفتح است منش چیزیست که از ادنی مس اجزای او جدا شود و مفتت شود مانند غاریقون منزل سیوم در معالجات امراض مشتمل بر دو رفیق و یک مقام است رفیق اول در بیان تدبیر امراض مخصصه بعضو عضو بر سبیل ایجاز و آن متضمن بر بست و دو طریق است طریق اول در امراض دماغ و سر از انجمله صداع است یعنی درد سر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت ملمس و خشکی دهن است می باید که لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز از هر یک هفت ماشه در آب بر آورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید دو توله داخل کرده بنا نمایند و شیر زنیه یا شیر دختر یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در بینی و گوش چکانند و کشنیز سبز یا عطر گل یا عطر خس بخلط مخلط سپید و نخلخه سپید و نسخه نخلخه و اکثر مرکبات مستعمله در قرابادین مذکور است هنگام حاجت بدانجا رجوع نمایند و صندل سفید با کشنیز سبز یا آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد کنند و همچنین ضماد قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار نیز مفید بود و پارچه بگلاب و سرکه و روغن گل ترکرده بر یافوخ گذارند برای صداع و سرسام نافع است و شاخها در ساق پا و کف پا کشند بعد از آن پاشویه نماید و غذا از بقولات بارده مثل پالک و خرفه و توری و کدو و بارنج کنند و کهچری و آشجو و دال مونگ با خشکه نیز مناسب و همچنین است علاج صداع یعنی درد سر که پیدا

مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشرا
که آن ورم دموی رو و پیشانی است و عصابه و آن دردیست که هر دو ابرو متصل
بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی دریک ابرو می باشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشرا و
عصابه فصد سرار و ضرور بود و خبز آرد مونگ یکپاس بر سر دارد و اگر باز احتیاج افتد مکرر عمل
نماید بسرسام نفع کلی می دهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض اشگافند که خون
بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندند وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است و نافع
است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام
بارد مینمودند و چون قرص مثلث را باب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند شقیقه و سهر را
نیز نافع است و همچنین نار بورا در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب می آرد و مالیدن آن
روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب می آرد و
ضماد مخترع احقر که برای سهر بسیار نافع است استعمال کند و در درد سر دموی که علامت آن سرخی
وجه و ضربان در سر و غلظ قاروره باشد تدبیر مذکور بعد از فصد سرار و باید کرد و اگر درین امراض
به تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بارد خورد و در ایام دادن مسهل از مسهل بارد تنقیه کند
و اگر احتیاج مسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه درمیان هر دو مبرد از لعاب بهدانه و شربت بنفشه
دامشغول مسلم کند و اگر مسهل قی شود باز همانوقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات
مالیده صاف نموده شیره بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و
شیافات اعانت کند و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کند تا معده
پاک شود و روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و علاج درد سر
صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی و صفائی قاروره است

سوای فصد مانند علاج دردسر دموی است بازیادتی تبرید واگر ملیم اد راب که صبر و حضض
دران جوشانیده باشد سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب
کرم دماغ باشد مجربست و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه است در سر و
آمدن خون از بینی قطره قطره در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیای حامضه وقی کردن درین قسم نافع
بود لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کند
واندکی مصطگی رومی در گلقند امیخته بخورد و اگر صفراوی باشد سکنجبین و آب گرم قی کند و سکنجبین
باگلاب تناول کند و قی بسکنجبین کردن و بعد از آن شربت انار شوربت به و سکنجبین باگلاب و آب سرد
خوردن برای صداعی که بسبب خمار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است که در عضلات
روو چشم حادث گردد و شقی از رو کج شود و لبها و مژه های چشم کماینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
زند از یک جانب برآید و گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
تا چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و پاره جوز بوا در
دهن دارد و روز پنجم شوربا از کبوتر و موتهه تیار نموده بدهد و اگر به تنقیه حاجت آید روز ششم
منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب منشرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد و روز نهم
از مسهل گرم تنقیه کند و در این امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان میداده باشند
روز دویم مسهل جلنجبین یعنی گلقند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
اضافه نموده بکار برند و باز مسهل روز سیزدهم دهد پس حب ایارج و حب شبیار تنقیه کند و طریق
دادن آن اینست که بعد از دو مسهل فلوس باز دو سه روز نضج ماده منضج گرم نموده یکتوله
حب بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهری شب باقیمانده همراه آب گرم فرو برد

و خواب نماید و وقت صبح مسهل گرم که در آن سوای سنا فلوس و روغن بید انجیر مالیده صاف
نموده باشند بنوشند و بجای آب و غذا آنچه در مسهل گرم میدهند بدهند و روز دوم گلقند عرق بادیان
تخم ریحان را تناول کنند و باز بدستور حب دهد پس از آن معجون سیر و دوا المسک حار و دیگر
معاجین گرم مانند آن بخورد و روغن دهتوره و دیگر روغن های گرم مثل آن بمالد و همین است
علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند که هرگاه رنگ
عضو مفلوج متغیر شود و صغیر و باریک گردد علاج پذیر نیست و همین است علاج استرخا و آن
ترهل و ضعفی است که ظاهر میشود در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و همین است علاج تمدد و آن
تشنج عصب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف آن چنانچه عضو هیچ جانب حرکت نکند و همین است
علاج اختلاج یعنی جستن اعضا و همین است علاج رعشه و آن علتی بود که در اعضای کسی
حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات ارادیه
بحرکات غیر ارادیه یا ثبات ارادی بتحریک غیر ارادی مختلط شود و همین است علاج خدر بارد
و خدر عبارت از نقصان یا بطلان در حس لمسی است و همین است علاج سکته و آن سده
تامه است که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس و حرکت معطل شوند و فرق میان
سکوت و میت آنست که پنبه منفوش برابر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید
معلوم کنند که زنده است و الا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا چراغ
معلوم شود زنده بود و الا میت باید که صاحب سکته را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز
باشند دفن نکنند و همین است علاج تشنج و آن علتی است عصبی که عصب بسوی مبدا خود حرکت کند
و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو نیز تابع او شود و همین است علاج کزاز و آن تشنج
عضلهای پس گردن است و همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج باصل نیست

واما صرع وآن سده غیر تامه است که در بطون دماغ ومجاری اعصاب حادث شود وروح نفسانی
را از نفوذ در اعضا منع کند وبقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زایل نشود ودوار
وآن مرضی است که چنان پندارد که چیزها میگردد وسدر وآن مقدمه دوار است وچنان
محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود وبسبب آن چشم تاریک میگردد کابوس
وآن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه اوست واو را میفشارد
ونفس او تنگ شود وآواز نتواند داد ونتواند جنبید ولیثرغس که ورم بلغمی دماغ است وسبات
وآن خواب مفرط طویل بود که بدشواری بیدار شود وجمود وآن مرضی است که آدمی ناگاه
بر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند واگر نشسته باشد نشسته بماند ونسیان
یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع بارد است وجدبیدالور داز برای صداع ودوار
وسدر نیز فایده میکند وقرص مثلث در آب حنا طلا نمودن صداع بارد را نیز نافع بود وچون
بندق هندی یعنی رگیه در آب سائیده دو سه قطره سعوط نماید صداع مزمن وشقیقه را بسیار مفید
بود وچون جند بیدستر بر سر صاحب لیثرغس مالیده شود یا بوید نافع بود ومضغ کباب چینی و
دار چینی ووج وعاقرقرحا برای فالج وصرع بسیار نافع است ومغز سر مرغ چون پخته بخورد موجب
جودت ذهن ونافع است نسیان را وخوردن تریاق ومثرد دیطوس از نیم درم تا یک درم
از برای سکته وصرع وفالج ولقوه بسیار نافع است وتابه گرم کرده بر سر گذاشتن وکندش
وقرنفل وجند بیدستر بویانیدن بصاحب سکته بسیار مفید بود ونقل از حب صنوبر بالخاصیت
نفع میکند بصاحب لقوه وفالج ونظر کردن در آئینه چینی نافع ترین اشیاست صاحب
لقوه را وآئینه چینی آنست که از مس ونقره وبرنج ساخته باشند وشراب سرکه ضار ترین
اشیاست امراض عصبانیه را واجتناب از خوردن شب در امراض دماغی

واجب دانند و طلای مویزج برای خدر مفید بود دوا اسطوخودوس و کشنیز خشک از هر یک یکماشه در یک توله
اطریفل کشنیزی آمیخته بدهد از برای دوار و سدر و کابوس مفید بود و حلتیت با سکنجبین خوردن
برای صرع بسیار نافع است و بخور عود صلیب فایده بلیغ میکند و نوشیدن پنیر مایه حیوانات خصوصاً
خرگوش با سرکه نیز از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فایده میکند و
شرب بندق هندی و سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و جوزه عود صلیب در ریسمان کبود بسته
در گلوی مصروع انداختن مجرب اشیاست و آویختن لبد و یاقوت و زمرد در گردن مصروع
بسیار مفید است و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته اند و بوئیدن عاقر قرحا و آویختن
آن نیز نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوئیدن جندبیدستر و
حلتیت نیز نفع میکند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و غذا از گوشت بز و مرغ و گنجشک مناسب است و
مالیخولیا و آن تغیر ظنون است بسوی بدی و فساد حسب صاحب این مرض همیشه بد اندیش و ترسان و
اندوهمند باشد بغیر سببی ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان بود و
اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب و اضطراب بود و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و کثرت
خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود علاج آن اگر از احتراق خون باشد
فصد هفت اندام کند بعد از آن فصد صافن نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال
ابتدا الفصد کنند و باید که نشتر وسیع زنند تا ماده غلیظ بیرون آید و حجامه با شرط بر هر دو ساق پا نیز
مفید بود و تبرید صاحب مالیخولیا از آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه شیره آلو بخارا شیره
کشنیز خشک مقشر شیره خرفه سیاه شربت نیلوفر تخم فرنجمشک کند و مفرح بارد با شیره زرشک شیره آلو بخارا
شربت انار شیرین نیز نافع بود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو بر تارک سر مالیدن و
در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از گلاب و صندل و کافور کند و اگر احتیاج تنقیه شود

نضج ماده از منضج بار دباید نمود پس هرگاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره که در غلیظ گردد و رنگ
آن از سفیدی بسیاهی آید چرابیته اسطوخودوس بسفایج هریک هشت ماشه افسنتین هلیلجات از هریک ششماشه
سنای مکی افتیمون در پارچه کتان بسته هریک ماشه غاریقون دو ماشه مغز فلوس شش یا هفت توله
ترنجبین گلقند شیرخشت تمر هندی از هریک چهار توله شیره بادام نخدانه در منضج بار دزیاده نموده تنقیه کنند و
همین است علاج مالیخولیای صفراوی لیکن تبرید و تسکین درین قسم زیاده باید نمود و اگر بعد از مسهل تنقیه
بحب افتیمون کنند انسب بود و طریق استعمال آن مانند حب ایارج است و بدانند که در سودای که از
احتراق خلط حادث میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز میباشد
پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز میباید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و در
مالیخولیای بلغمی و سوداوی آلو بخارا نخدانه گل گاوزبان گاوزبان گیلانی هریک پنجماشه گل بهرخ
اسطوخودوس تخم کاسنی نیلوفر شاهتره تخم خطمی سفید هریک هفت ماشه در منضج حار افزایند و اگر سوداء شده از احتراق
را موقوف نمایند پس هرگاه ماده نضج یابد بروز مسهل بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته چرابیته
هلیلجات غاریقون تربد موصوف در مسهل افزایند و چون ماده غلیظه محتاج منضج زیاده میباشد
باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در مالیخولیای سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر
در بلغمی بعد از مسهل مغز فلوس تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و
در مالیخولیای صفراوی و سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و شیر بز و ماء القرع بسیار مفید بود و تقویت
دل از مشرو دیطوس و دواء المسک حار و مفرح حار باید کرد و برای صاحب این مرض تفریح و انبساط
و تنویم نافعترین اشیا است و ترطیب هوای خانه و ریاحین عطریه در خانه ریختن و بویانیدن ریحان و غنچهای
و رواح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه فاضل الکیموس بردن بحمام پیش از غذا و آب نیمگرم بر سر ریختن
بهترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاده کند مانند عدس و کرنب و گوشت خشک

از حریف و مالح و شدیدة الحموضة احتراز ضرورست و هرگاه فساد طعام خصوصاً حموضت معده معلوم شود قی کنانند و قرشی گفته که نصف درم افیون با آش جو دور میکند جنون را در یک روز لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مالیخولیای مراقی اگر سبب مرض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه بشرط بر مراق مفید بود و گفته اند که فصد بعد سر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و اگر ماده سرد باشد نطولات و ضمادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدیدة الحرارة نباید کرد و گلقند و سکنجبین مفرحها و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چوجه مرغ و زرده بیضه و مانند آن مناسب بود علامت مالیخولیای مراقی کرب و قلق تنگی سینه و تهوع و جشاء حامض و وجع مفرط و درد درمیان هر دو شانه باشد زکام و نزله فضلاتی که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام گویند اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی رو و چشم و تیزی رطوبت که از دماغ می آید علاج آن بهدانه عناب سپستان تخم خطمی سفید گاوزبان گیلانی در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بدهد و اگر نزله باز نه ایستد گوند کتیرا هر یک یکماشه در خمیره خشخاش آمیخته همراه همین جوشانده زیاده کند و مطبوخ و حبوب غرغره کوکنار و غیره که حبس نزله کند استعمال نمایند و مادام عطسه گیرد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد و حب نفشه تنقیه کنند و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده بلغمی باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج هم مضایقه ندارد و اگر ماده تیز و با حدت باشد اول فصد سرارد نماید و تبریدیکه در صداع مذکور شد بدهد و روغنهای سرد مانند روغن نیلوفر و کدو استنشاق نماید و از کافور و صندل تبخیر کند و تا زکام زایل نشود از خوردن گوشت احتراز نماید و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید و خواب بروز خصوصاً بعد از طعام نکند و درابتدا نزله را حبس نسازد بلکه اگر محتبس شود از شکر طبرزد و کاغذ و عنبر

و عود تبخیر کنند و نیز طبیخ بابونه و مانند آن انکباب نماید طریق دوم در امراض چشم اگر شب کوره
عارض شود باید که زهره گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارد و پس استعمال نماید
و کحل شب استعمال کنند و ملا نفیس گفته که چون دار فلفل و وج در جگر بز غرس کنند و بریان نمایند
و صدید یکه ازان بیرون آید در چشم کشند برای شب کوری عجیب است و کندش و صبر و جند بیدستر
بسوزند و کحل گل کنجد برای بیاض یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب و آزموده است و دخان
سندروس با قدری عنبر و مشک در چشم کشیدن حول را که آن عبارت است ازان که مریض
یک چیز را دو چیز بیند فائده میکند خیالات و او آنست که در هوا رو بروی چشم اشکال و الوان
مختلف دیده شود اگر بسبب نزول باشد علاجش گفته میشود و گفته اند که چون خیالات تا شش ماه
بیک و تیره بماند و کدورت بصر و ضعف آن بیفزاید آن چشم از نزول ایمن ماند و اگر بسبب ابخرهٔ سوداوی
دماغ باشد اطریفلات و خمیرجات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و اگر بسبب ابخرهٔ معده باشد اصلاح
معده و تقویت آن کنند نزول آب و آن عبارت است از رطوبت غریبه که در ثقبهٔ عنبیه جمع
آید و مانع ابصار شود علامت او آنست که مریض را مانند پشه و موی و دود پیش چشم محسوس
شود و چیزی را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند چون مستحکم شود و سفید و
صاف و رقیق باشد بغیر از قدح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتم باریک سائیده در شهد آمیخته
در چشم کشند و دخان کندر برای ابتدای نزول آب سیلان رطوبت از مجربات اوستاد است
و مداومت خوردن اطریفلات و خمیرجات کنند و سعوط کاهپل از مجربات است و عصارهٔ کاهپل
نیز نافع بود و کحل لاجورد در چشم کشیدن ریختن مژه را بازدارد و روغن خسته زردآلوی تلخ در مژگان
مالیدن بعد ازان که به آب نمک شسته باشد کحل اجفان را یعنی پلکها که در پلک مثل کون شود
مفید بود و همچنین صبر و مومیج را طلا نمودن نافع است شعر منقلب و شعر زائد شعر منقلب آنست که سر

مژگان و آن موی بجانب چشم باشد و شعر زاید آنست که موی زاید باطن پلک فروتر از منبت مژه میرود و علاج
آنست که این موی برا بر کنند و شیر انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع
نتف طلا کنند و عصاره آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب و آزموده است و کحل صدف
استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فایده نشود بعد از نضج تنقیه از مسهل حار کنند بعد ازان
حب ایارج و حب شبیار بخورد قروح چشم اگر در قرحه چرک بود اول ماء العسل در چشم کشند و شیر
بز اندرون چشم چکانند بعد ازان شیاف کندر در چشم کشند و ذرور سنکهه استعمال نمایند و شیاف زنگار
برای جرب چشم و دمعه و کل چشم مجرب آزموده است مازو کوفته و بیخته مثل غبار سائیده بر اجفان بپاشند
و سه ساعت بگذارند زایل میکند جرب عین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و جرب خشونتی
باشد در باطن پلک و با آن خارش بود و دمعه آنست که همیشه چشم از اشک باشد و کل چشم را
بهندی پهولی گویند شعیره ورم دراز مانند جو بر منبت اجفان حادث میشود و باید که در ابتدای
مرض رسوت گل ارمنی صبر در آب کاسنی سائیده ضماد نمایند بعد ازان خون کبوتر طلا نمایند و
ضماد کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کحل کافور برای حرقت عین فایده میکند و چون سوخته فتیله
چراغ بر تهالی جستی نهند و اندک تیل چراغ بر آن اندازند از سپاری چهالیه بپسانید و سائیده از آن
در چشم کشند برای سلاق مجرب است و سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ گردد و باشد که مژه
بریزد و بیشتر بعد از رمد حادث شود و شیاف ظفره برای ظفره یعنی ناخنه فایده میکند و آن
زیادتیست که بر ملتحمه شروع میشود از گوشه های چشم و بر تمام ملتحمه می رسد و علاج غرب که ناصور چشم
است اول چرک ناصور از پنبه کهنه پاک کنند و مومیائی خائیده بر ناصور بندند و استخوان سر گربه
که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرور نمایند و آب برگ توری خصوصاً جنگلی
در ناصور انداختن بغایت نافع است و چکانیدن شیاف غرب نیز نافع است و بر ناصور داغ نهادن

نہایت مفید بود و اگر درین امراض ازین تدبیر فایده نشود فصد کنند و تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند

طرفه نقطه سرخ در ملتحمه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون بال کبوتر یا بط و یا گل ارمنی

در چشم چکانند و در انتها با محللات چکانیدن مفید بود تکدر که سرخی خفیف مانند رمد در چشم حادث میشود

علاج آن خفیف از علاج رمد بود در مدورم بود در ملتحمه یعنی در سفیدی چشم سبل که پرده بود

در چشم که از انتفاخ رگهای ملتحمه و قرنیه حادث میشود علاج آن از لعاب بهدانه شیره عناب شیره

مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید کنند و ضماد گل ارمنی استعمال نمایند و پارچه از نیل رنگ نموده مدام بالای چشم

دارد و پاره که دوای هندی است چندان در آب سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند مفید بود و گهره برای درد چشم و

رمد و دمعه بسیار مجرب است و دوای شب نیخ مفید بود و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر زن حل کرده

در چشم کشیدن نیز نافع است و حب گهر و در آب کوکنار سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند و اگر این تدبیر فایده

نکند فصد سر ارو و از جانب مرض بگیرد و زلو پس هر دو گوش و در نقره گردن هفت هفت عدد بچسپانند

و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بار دنموده از مسهل بارد تنقیه کنند

پس حب هلیله خورد و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج

مریض گرم نباشد تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و در دبیخ رمد عظیم بود که ملتحمه متورم شود و چشم نیک

بند تواند کرد علاج آن مانند علاج رمد بود و رسوت و گیرو با آب کوکنار طلا نمودن برای انزال

گمهانجنی مفید بود و بعد از آن که پختگی معلوم شود زغال کهنه دیوار خام را با آب سائیده بیرون پلک

طلا کنند و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زند و چوب در آب سائیده طلا نماید و خانه زنبور طلا نمودن

نیز نافع است روز کوره علاج آن لعاب بهدانه لعاب اسبغول شیره خشخاش شربت نیلوفر تناول

کنند و شیر بره و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی بچکانند و ترطیب تقویت دماغ با اغذیه مرطبه و تغلیظ

خون با اغذیه لزجه مثل هریسه و کله پاچه کنند و در آب سرد غوطه زند و بروه و حصرم در چشم کشند برده

رطوبت غلیظه که اندرون جبن متحجر شود می باید که انزروت باندکی سرکه طلا نمایند و اگر تحلیل نشود
شق کنند و بیرون آرد **طریق سیوم در امراض گوش** اگر درد گوش از گرمی عارض
شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد و تسکین آن از اشیای بارده بود
تبریدیکه در درد سر گذشت باید داد و مهاورد در شیر دختر یا شیر بز حلکرده نیمگرم در گوش چکانند و شیاف
ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل باندک سرکه جوشداده نیمگرم در گوش
چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فایده میکند و اطراف گوش به صندلین و
گلاب و کشنیز سبز و کاهو طلا کنند و انکباب پوست خشخاش نمایند و اگر درد گوش نهایت سخت بود
اندک افیون در روغن گل حلکرده نیمگرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبرید مذکور مفید بود
و طلای جدوار طلا نماید و طلای نرد با آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز نیز مفید بود و اگر ازین
تدبیر فایده نشود فصد سرارو کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود
نضج ماده از منضج بارد نموده بمسهل بارد تنقیه کنند و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تب
شدت کند می باید که لعاب حلبه تخم کتان تخم مرو شیر دختر آمیخته نیمگرم در گوش چکانند تا نضج یابد
و منفجر شود پس فتیله پنبه کهنه ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود بعد از آن انزروت
سائیده بر فتیله که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان قرحه کرم متولد
شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود عصاره افسنتین با سرکه در گوش چکانند و چکانیدن
آب برگ شفتالو نیز مفید بود و هر گاه بمیل از آلت بیرون کنند و ادویه قاتل کرم که در بحث
درد سر گذشته در اینجا نیز مفید بود و همین است تدبیر هوام که در گوش رود و اگر آب در گوش
رود می باید که کف دست را بر سوراخ گوش نهد و بر یک پا ایستاده بجستن شروع کند و یا قدری
پنبه را بسر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگرداند تا جذب کند و اگر درد گوش از سردی باشد

روغن بابونه روغن سوسن روغن بلسان نیمگرم کرده در گوش چکاند و روغن ترب روغن بادام
تلخ نیز درین باب مجربست و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و همچنین دو قطره
از شیر زقوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و همچنین آب سکندرسن مجربات و بگیرند گرده گاو
و قدری از شحم آن و نمک سائیده بر آن بپاشند و نیم بریان کنند و فشرده آب آن بگیرند و در گوش چکانند
بجهت گرانی گوش و درد آن بتجربه رسیده است و اگر درد بسبب ورم سرد باشد عنب الثعلب مغز فلوس
اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیمگرم نموده گرد اگرد گوش ضماد نماید و همین ادویه را در شیر
گاو جوشانیده بخار آن بگیرد و روغن های مذکور در گوش چکاند و طبیخ برگ نیم مسکن درد گوش ست
و باد سرد و آب سرد که بگوش رسد و در دپیدا کند علاج آن نیز همین ست تحقیق اطلاع درد گوش که بسبب
ریاح باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود و چون مازو باریک سائیده در شراب کهنه آمیخته بچکاند
رطوبت صرف که از گوش سایل شود قطع کند و اگر به تنقیه حاجت شود نضج ماده از منضج حار نموده
بمسهل حار تنقیه کند پس از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و شخصی که نقصان یا بطلان در سماعت
او عارض شود نیز علاج همین است و روغنهای مذکور و روغن زرد الو و روغن بادام تلخ در گوش چکاند و
انجیر و خردل بکوبد و فتیله ساخته در گوش نهد و قطور مومیائی با روغن گل بگرانی گوش نافع بود
دوی وطنین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید
بود و آنکباب شبت بگیرد و چون افسنتین با سرکه جوشداده صاف نموده نیمگرم در گوش چکاند
خارش گوش را ببرد و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات
کند و شمومات و مروخات و مقویات دماغ بکار برد طریق چهارم در امراض بینی
اگر خون از بینی آید تبرید یکه در رمد گذشت باید داد و گل منی با سرکه بر پیشانی ضماد کنند و اگر آن خشک شده
در آب سائیده بر یافوخ ضماد کنند نیز فایده میدهد و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی

چکانیدن خون آمدن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب افشرده سرگین خر حل نموده در بینی بچکانند در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کرده شود اقوی خواهد بود و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بند میکند و اگر ازین تدبیر فایده نشود فصد سرارو کنند و محجمه بر دوش و شکم نهند و رعافی که در روز بحران واقع شود قطع نکنند مگر وقتی که ضعف طاری شود **خشم** بطلان یا نقصان قوت شم باشد سعوط مشک استعمال کند شخصی را بطلان شم عارض گردید با وجود دیگه تنقیه دماغ مکرر نمود هیچ فایده نشد روزی عطسه آمد و بلغم غلیظ دفعتاً از راه بینی بر آمد صحت یافت و سرکه بجوشانند و در شیشی کرده پیش بینی نهند و انکباب شونیز استعمال نمایند و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین روید و موجب این مرض گردد از ا **بواسیر الف** گویند **علاج** فصد سرارو کنند و زلو بچسپاند و تبرید یکه در زمد گذشت بدهد بعد ازان تلیین طبیعت بمسهل بارد نموده بحب الایارج تنقیه کند و فتیله زاج در بینی نهند و ضماد حب السلاطین بر بینی نمایند و بالای آن مرهم زنگار نهند و ضماد بیخ کردن نیز بسیار فایده میکند و اگر ازین تدبیر زایل نشود قطع کنند **قروح الف** اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت پس سر و تنقیه مرهم سفیده استعمال کنند و اگر خشک باشد موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو بمالد و خشکی بینی را نیز همین علاج بود و اگر بروغن گل و روغن بید سعوط کند عطاس را نافع بود و همچنین بوئیدن تفاح نیز نفع دهد و چون بعد از تنقیه صندل و گلاب کافور و روغن گل را ببوید خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک نشناسد جند بید ستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و نفوخ سعد مفید بود و اگر بدین تدابیر فایده نشود تنقیه بلغم از مسهل و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک شناسد و بوی بد نشناسد دایم بچکانند و اگر فایده نشود تنقیه خلط محترق نماید **طریق** تجهیم در امراض

دهان ولب وزبان در جوشش دهن که سرخ باشد نیز تبریدیکه در رمد گذشت مفید
بود و ذرور کافور بعمل آرند و صندل سفید در گلاب سائیده بر زبان مالیدن فائده میکند و مضمضه کافور
و مضمضه لعاب اسبغول درین باب مفید بود و اگر بدین تدبیر فائده نشود فصد سرارو و چهاررگ
کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برد و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از منضج بارد نموده بمسهل
بارد تنقیه کنند و در جوشش دهن که ماده سرد باشد مضمضه مامیران بکار برد و ذرور لسان الثور
بر زبان پاشند و مضمضه مغز فلوس نیز مفید بود و اگر به تنقیه حاجت آید بعد از نضج بمسهل گرم تنقیه
کنند آکله مانند جوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زودتر بود و او را رائحه کریهه
باشد علاج آن فصد کنند و زلو و حجامت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه
حصرمی بکار برند تا منتشر نشود و تدبیریکه در جوشش دهن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر انتشار نه ایستد
فلدفیون بمالند سیلان لعاب از دهن اگر از حرارت و رطوبت باشد در حالت خلو معده
زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کنند و زرشک با سکنجبین و شربت انار بنوشند و مضمضه ورد
استعمال کنند و کاسنی تازه با نمک بخورد و اگر بسبب رطوبت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند
و گلقند و جوارش مصطگی و مانند آن تناول نمایند و اگر بسبب کرم باشد در خواب سیلان لعاب زیاده شود
علاج آن گفته خواهد شد بخر یعنی گنده دهن که اگر با آن کثرت بزاق و غثیان باشد از آب نیم گرم
قی کنند و گلقند و سکنجبین ممزوج منوده لعق نمایند و اطریفل کشنیزی و جوارش عود خورند و اگر بمسهل احتیاج
شود از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و مصطگی و قاقله و قرنفل و کندر بخایند و حب عود در دهن
گیرد و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهاررگ کنند و تنقیه بمسهل بارد نمایند و مضمضه
بارد کنند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول اطعمه بارد تسکین خواهد یافت و در خلای معده
زیاده خواهد شد آب تمر هندی و شیره زرشک با شربت انار شیرین و سکنجبین تناول کنند و بعد از نضج تنقیه

بمسهل بارد نماید و حب کافور در دهن دارند ورم زبان اگر زیاده گرم باشد علاج آن مثل علاج
جوشش دهن که از گرمی باشد نماید و اگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد بعمل آرد و
همچنین هست علاج استرخا و ثقل زبان **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق باطل گردد علاج
آن تنقیه از مسهل گرم کند بعد از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و مضمضه عاقرقرحا بکار برد و اگر در مزاج
گرمی باشد مضمضه ریباسی نماید و اگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کند باید که تنقیه صفرا از مسهل بارد
کند و اگر شیرین دریافت شود این دلالت بر غلبه خون است و یا بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد
فصد کند و تنقیه صفرا نماید و اگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تنقیه سازد و اگر شور یا ترش دریافت کند
علاج آن نیز بمسهل حار باید کرد و هر دو مضمضه که برای بطلان ذوق مفید است بحسب
احتیاج از آن مضمضه نماید **ضفدع** غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ و با سوزش
باشد تبرید که در ورم گذشت باید داد و فصد سراره نماید و در لو بچپاند و تنقیه بمسهل بارد کند و اگر
سفید و سخت باشد بعد از نضج تنقیه بمسهل حار بعمل آرد و ادویه اکاله مانند نوشادر و کافی و زاج محرق
زنگار و مر با سرکه بسایند و بر زبان بپاشند و ادویه که در بواسیر بینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر
ازین تدبیر بهتر نشود شق کنند و ماده اش بیرون آرند **علاج خشکی زبان** مانند علاج جوشش دهن سرخ
باشد و مضمضه مورد بعمل آرند و کفی که در خیار وقت قطع آن ظاهر میشود از برای ترطیب زبان مفید
بود و اسبغول و کتیرا و بهدانه در دهن گیرند و در آب لعاب آورده مضمضه کنند و علاج ورم لب نیز
مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد و ضماد گلنار بکار برد **قروح و شور شقفت** علاج آن نیز مثل
علاج جوشش دهن است و مرهم سفیده مفید بود **بواسیر شفت** و آن آنست که لب زیرین سطبر
شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند توت پیدا شود و گاهی بر هر دو لب منتشر گردد و
باید که فصد سراره و چهار رگ کند و مسهلی که در مالیخولیا گذشته بدهد شخصی بهمین مرض مبتلا شده بود اول

زلو چسپانیدم بعد از آن ضماد حب السلاطین استعمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترقیدن لب
مثل علاج ترقیدن زبان باشد و پوستی تنک بیضه بران نهند **طریق ششم در امراض اسنان
ولثه درد دندان** اگر شدت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبرید که درید
گذشت باید داد و فصد سر ارو و چهار رگ کند و یا زلو بچسپاند و مضمضه عدسی کند و اگر درد بغایت
شدید باشد کافور را با سرکه و گلاب ممزوج نموده نیم گرم مضمضه نماید و افیون بجور دو بر دندان
بمالد و سنون زرد برای درد و استحکام دندان مجرب و آزموده است و بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کند و اگر درد شدید نباشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السوس عقرقرحا شکوفه سیاه دانه
گاوزبان گیلانی دانه هیل نبات سفید در آب جوشانید و صاف نموده بدهد و همین ادویه
جوشانیده مضمضه کند و حلتیت و سیر بریان نموده بر دندان نهند و برشعثا بجور دو بر دندان
بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کند و اگر بدین تدبیر درد ساکن نشود و لثه
متورم نباشد از زنبور قلع نماید و یا پنبه را در شیر انجیر و شیر زقوم تر نموده بر دندان نهند و یا چربی
ضفدع بحری بر آن نهند تا منقلع شود لیکن احتیاط کنند که اثر این دوا به دیگر دندانها نرسد و اگر با درد
لثه متورم باشد قلع فایده نمیکند درین صورت علاج ورم لثه نماید و اگر بسبب کرم باشد دندان را بخار
تخم گندنا تخم ترب بچربی بز بدارد که کرم بیرون آید و مضمضه با زنگ استعمال نماید **تحرک اسنان** اگر
بسبب رطوبت رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه مسترخی باشد و لعاب دهن جاری
بود و اندرون بیخ دندان سردی دریافت کند علاج آن مضمضه عاقرقرحا و سنون نیله تهوتهه
استعمال کند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ورم حار لثه بود و علامت آن شدت درد و
ضربان باشد علاج ورم لثه کند و مضمضه عاقرقرحا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است
استعمال کند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست مغیلان

نیز مجرب است و اگر بسبب نقصان گوشت لثه و تآکل آن باشد باید که فصد سرارو و چهار رگ کنند و
بعد از نضج تنقیه به مسهل بارد نمایند و سنون کرسنه استعمال کنند **تآکل و تفتت اسنان** اگر بسبب ماده
ردیه متعفنه باشد که دندان را بوسیده و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شوند و رنگ آن
متغیر گردد وی باید که تنقیه از مسهل و حب ایارج نماید و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و
اگر بسبب یبوست باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ و شیر خر و روغن بنفشه
باهم بیامیزند و بر دندان بمالند و مضمضه کنند **تغیر رنگ دندان** اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه سودا
بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد **علاج آن** از مسهلات و حبوبات که مخرج سودا و صفرا باشد
تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد مالیدن دقیق شعیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه
از آب عنب الثعلب و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل با بیخ کبر و افسنتین
و افتیمون و اشنه و مصطگی رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فایده میکند
حفر دندان جسمی بود شبیه بسفال که در بیخ دندان متحجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد
و آن بسبب بخارات معده بود **علاج آن** تنقیه بدن و معده از خلط غالب کنند و سنون مجلی
بر دندان بمالند و سواک نمایند و آنچه مستحکم باشد باهن از دندان جدا کنند **خارش دندان** علاج
آن به تنقیه سودا بود و پرهیز از اشیای تلخ و تیز و مالح نماید و مضمضه از گلاب و سرکه و سکنجبین مفید بود
آب رفتن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد **علاج**
آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج بود و سنون حب الغار بر دندان بمالند و از زردی بیضه نیمبرشت
و یا از طحال بریان کوفته و از عنصل بریان کوفته با سرکه تکمید کنند **ضرس** اگر کندی دندان
بسبب خوردن اشیاء حامضه یا عفصه باشد **علاج آن** نمک و عسل و مانند آن از اشیاء گرم سائیده
بر دندان بمالند و یا خرفه و مغز بادام و مغز نارجیل را بکوبند و بمالند و مضمضه از شیر تازه نیز مفید بود

واگر بسبب بلغم حامض و یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قی و مسهل
لثه و بعد از ان ادویه مذکوره را دلک نمایند و رم لثه اکثر ورم آن حار باشد علاجش در
ضربان بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود و علامت آن سفیدی رنگ و برودت ملمس بود
علاج آن مثل علاج جوشش دهن است همچنین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن باشد فلدفیون
بمالند پس از آن گلنار و ماز و و مانند آن و سنون کرسنه استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج
لثه متعفنه باشد و اگر به نشود روغن رابجوشانند و صوف بر طرف میل پیچیده در روغن غوطه دهند و گرم گرم
بر ناصور نهند و اگر خون از لثه آید سنون سپاری چهالیه مفید است **طریق تقسیم در امراض**
حلق و لهاة و مری خناق ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد که مانع نفس و
بلع شود تبرید یکه در رمد گذشت بکار برد و فصد سر او کند و بعد از ان هفت هفت زلو پس دو
گوش و میان گردن بچسپانند و روز دوم تکرار عمل نماید و فصد رگ زیر زبان کند و حجامت ساق و
میان شانه نیز مفید است و اگر جدوار نفش در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سائیده
بر گلو طلا کنند برای خناق و درد گلو مجرب است و همچنین تخم و بیخ خطمی تنها یا با جدوار در
آب کشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسبغول و آب کشنیز سبز در اورام حاره حلق مفید است
و غرغره مغز فلوس در آب کشنیز از برای خناق بسیار نافع است و در تنها مغز فلوس در
شیر گاو که بالائی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خناق سخت ضفدع
کلان برای راشکم شگافته گرم گرم بر گلو بندند و پنبه کهنه را پهن نموده بر آتش گرم کرده
مکرر به بندند و سنگ پشت را محاذی یا در دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بموضع
خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل میکند و استاد مرحوم در خناق
سخت همین تدبیر میفرمودند و هرگاه ماده جمع شود و ورم مستحجی گردد و رنگ آن زرد شود

نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد نیم گرم آمیخته غرغره کنند و وقتیکه منفجر شود غرغره از روغن زرد و آب گرم و یا از ماء العسل نافع است و اگر منفجر نشود باید که از انگشت یا با آلت او را منفجر گردانند و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج مسهل بار دو تنقیه کنند و بهتر آنست که بعوض مسهل حقنه کنند و در ورم بلغمی بعد از نضج از مسهل گرم و حقنه گرم تنقیه کنند و از عسل و آب کامه یا از انجیر و تخم ترب غرغره کنند و در ورم سوداوی که بسیار اندک بعد از انتقال ورم حارمی باشد بعد از فصد و حجامت ساق تلئین طبیعت و ترطیب ماده از منضج نموده تنقیه سودا از مسهل و حقنه کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کنند و اگر زبان مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و هرگاه کف از دهنش بر آید امید زندگانی نباید داشت و اشربه و ضماده و غرغره مخنوق می باید که نیم گرم باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد از تنقیه مناسب بود و نهادن شاخها بلا شرط بر موخر گردن معین بر تنفس و بلع باشد و ملاذه افتاده را از گل دیگدان که آتش رسیده سرخ شده باشد و یک فلفل سیاه سائیده آمیخته ملاذه با آن بردارند و غرغره گلنار بکار برند و مازو و گل سرشوی را بسرکه سائیده بر تارک سر ضماد سازند و گاه باشد که سبب آن خلط حار باشد علامتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از ماده حار باشد باید کرد و علاج ورم لهاة نیز مانند علاج جوشش دهن است و نجه ورم حار بود که در عضلات طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و علق حلق را نیز همین علاج بود و زلو یا غیر آن که در دهان تعلق گرفته باشد سرکه و نمک طعام سرکه و انگوزه با هم آمیخته مکرر غرغره کنند و اگر گل سیاه و قدر حرارت شهند و دهن علیل بدان پر کنند الحال هر جا که باشد بسوی گل میل میکند و بیرون آید و گرفتن علق در دهان هم همین عمل دارد و یا سیر بخورانند و در آفتاب نشانند تا گرمی اشتداد کند پس قطعه یخ یا کوزه آب سرد بر لب نهند باشد که میل بسردی کند و بیرون آید و اگر به نظر آید بمنقاش بگیرند و بکشند

صبر کرده برفق بیرون آرند و اگر زلو در معده افتد فوراً قی کنند و الا مسهل دهند و لقمه و خاره مانند آن که در حلق متعلق باشد و اگر بحلق در آید نیز از زنبور بگیرند و اگر به نظر در نیاید آب بنوشند و لقمه بزرگ خورده قی کنند و اسفنج یا صوف را بخیطه بسته بلع نمایند و قتیکه متعلق را تجاوز کند آب برو بخورد پس بزود برکشند و شخصی را که از کمند خفه کرده باشند می باید که کمند را از حلقش وا کنند پس اگر کف از دهن او بر آید امید زندگانی نیست و اگر بر نیاید فصد سرار و کنند و بروغن بنفشه و آب نیمگرم غرغره نماید و برد پای بمالد و پاشویه کنند و حقنه نماید بحة الصوت گرفتگی آواز اگر بسبب نزله باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه سیاه شیره تخم کدو در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و یا نیلوفر تناول کنند و اگر بسبب سردی حنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس مقشر نیمکوفته با دیان گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات بجوشانند و صاف نموده بخورند و اگر بسبب یبس حنجره حادث شود ثقل حنجره بود و خشونت و درد دندان نیز باشد بیخ بادیان اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و روغن بادام آمیخته غرغره کنند و اگر بسبب سستی حنجره باشد خشونت و درد در باشد و اکثر این از غبار و دود حادث شود لعاب بهدانه لعاب اسپغول در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر خورد و اگر بسبب کثرت صیاح حادث شود علاج آن نیز مثل سوء المزاج حار کنند و غرغره از سکه و شکر مناسب بود و از روغن بنفشه غرغره کردن نیز مفید بود و زرده بیضه نیمرشت خورند و بحة الصوت که بسبب خوردن زلو باشد گل چراغ با پان پیچیده بخورد قی می آرد و گلو را میگشاید و اگر درین مرض احتیاج به تنقیه باشد بحسب غلبه خلط تنقیه کند عسر البلع و آن آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برد و این مرض علاج پذیر نباشد اورام مری اگر حار باشد تپ و تشنگی شدید و درد میان هر دو شانه

بود و اگر بارد باشد ثقل در میان کتفین باشد علاج آن مانند علاج ورم حار و بارد است چنانچه خواهد آمد مگر اضمده و اطلیه این مرض در میان کتفین کنند **نفث الدم** نیز بدکه در مذکور شد با شیره ریشم پوست بیخ انجبار ولایتی و شیره خرفه سیاه و بارتنگ تناول کنند و اگر بدان نشود فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و قرص گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد هم حبس نزله کنند و غذا در جمیع امراض حار آش جو و کهچری مونگ مناسب است **طریق ششم در امراض صدر و آلات تنفس ضیق النفس** مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ و متواتر گردد و ماده اینمرض گاه باشد که در ریه بسبب ردی مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب شود و علامت انصباب آنست که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تمدد در دماغ و صداع بود و ضیق دفعةً حادث شود می باید که ابریشم خام سبوس گندم گاوزبان گیلانی گل گاوزبان زوفا اصل السوس مقشر نیمکوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدهند و لعوقات معتدله که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده منصبه حار باشد فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد به تنقیه پردازند و لعوق نزله بی عدیل است و لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات در اینمرض بهتر از مشروبات اند و روغن سوسن روغن نرگس مانند آن که معین بر نفث مواد باشد بمالند و لعوق گاوزبان مجرب است و سفوف برگ آکهه نافع است و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم و حب الایارج کنند و قی بعد از مسهل مفید بود و اگر ضیق بسبب بخارات حاره قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بسبب ریاح و ابخره اعضاء تنفس باشد شیره تخم کشوث شیره بادیان و گلقند بخورانند و تنقیه بمسهل گرم کنند و اگر بسبب ورم ریه یا ورم عضو مجاور او باشد علاج آن بعلاج آن عضو کنند **نفس انتصاب** چون عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن او

یا خوف نفس نمی آید علاجش مانند علاج ضیق باشد سعال یعنی سرفه و آن حرکتیست از سینه
و ریه که بسبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضای قریبه او اذیت را دفع میکند و اسباب آن
مانند اسباب ضیق النفس است علاج آن مانند علاج ضیق النفس بود و حب گل پسته برای اکثر اقسام
سرفه مجرب است و خوردن تریاق کبیر برای سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج
نزله کنند و مبادرت بعلاج آن زیاده باید کرد که در اکثر منتقل بسل میشود و لعوق نزله بس مفید
بود و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در بحة الصوت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود
بسبب غلبه اخلاط تنقیه کنند و اگر سعال بسبب ذات الجنب ذات الریه و ورم کبد و صدر و فم معده
باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الجنب ورمی بود که در عضلات داخله یا در غشای مستبطن
اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود در طرف یمین یا در طرف یسار و این را ذات الجنب خالص
گویند و اگر در حجاب خارج مطل اضلاع و در عضلات خارجه حادث شود او را ذات الجنب غیر خالص
گویند علامت آن تپ لازم و درد ناخس زیر اضلاع و سعال و نبض منشاری بود و علاج آن
تا روز سیوم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و عناب و سپستان و بهدانه و تخم خطمی سفید در آب
جوشانیده و صاف نموده شیره تخم کاهو مقشر شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بخورند و موم سفید
روغن گل بر آتش گداخته بر جای درد بمالند و پنبه کهنه بالای آن ببندند بعد ازان قیروطی
عنب الثعلب بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود در روز مسهل مسهل بارد تنقیه کنند و درین امراض حقنه
بهتر از مسهل بود و آب سرد نباید خورد گفته اند که ماده ذات الجنب چون در چهارده روز تحلیل نشود
جمع شده ریم می گردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز منفذ نشود اکثر اندفاع آن منفث باشد
منجر بسل میشود و شوصه ورمی گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلف است و صاحب این مرض حرکت
نتواند کرد و بهیچ وجه نتواند خفت و ورم حجاب حاجز ده باشد ذات الریه ورمی گرم بود

در ریه علامت آن تپ دایم و سعال و ضیق النفس و درد در مقدم صدر و نبض موجی بود **ذات الصدر**
ورم گرم بود در حجابیکه قاسم صدر است بنصفین در جانب قص علامت آن تپ دایم و قلق مریض از
فم معده تا بقر قوه در غذا حس دریافت کند و نظر به بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو خواب نتواند
کرد **ذات العرض** ورمی باشد در همین حجابیکه در جانب فقرات پشت حادث شود
علامت آن آنست که مریض درد در میان هر دو شانه دریافت کند و خواب پشت باز نتواند
کرد علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدر بر سینه ضماد کنند
و در ذات العرض میان هر دو شانه و در شوصه ضماد نباید کرد **سل** قرحه باشد که در ریه حادث
گردد بسبب نزله حاد و ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن و نفث الدم که از ریه باشد علامت آن
تپ و سعال و نفث مده بود و فرق در میان مده و خلط آنست که مده بعد از ساعت در آب می نشیند
و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج پذیر نیست مگر از برای
تخفیف عوارض لعوقات خورند و قرص سرطان همراه شیر خر و یا زنان و یا بز دهند و سرطان
را پایها دور کنند و شکم شگافته با آب نمک شسته همراه آش جو دهند شیخ بو علی فرموده که مسلول را
گلقند تازه بسیار دهند حتی که نان خورش هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی است
که غری السمک را در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند و شیر تازه بی نمک خوردن هم مناسب
بود و غذا شوربا از گوشت بز و چوچه مرغ و ماهی چه کنند و علاج نفث مده غلیظ که بدون از تپ
باشد از اصل السوس مقشر نیکوفته و پرسیاوشان مانند آن که در منضج گرم گذشته در آب بجوشانند
و بدهند و روغن بابونه و مانند آن را بر سینه بمالند و همین است علاج مده که بسبب دبیله در صدر محقق شود
طریق نهم در امراض قلب حرکت مضطربه که بدل عارض گردد **خفقان** گویند
علاج باید که فصد باسلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن فصد صافن نمایند و آنچه مرقی شسته

بورق نقره پیچیده همراه شیره خرفه سیاه شیره کشنیز خشک شیره زرشک هر یک شش ماشه شیره آلو بخارا
پنجدانه در گلاب عرق کیوره عرق گاوزبان عرق صندل سفید از هر یک سه توله بر آورده شربت
انار شیرین دو توله تخم فرنجمشک پنج ماشه داخل کرده تناول نمایند و خمیره صندل بقدر شش ماشه همراه
تبرید مذکور عوض آمله مربی خورد و قرص کافور با تبرید دادن نیز مفید بود و صندل در آب کشنیز
سبز سائیده بر سینه ضماد کنند و نوشیدن گلاب عرق کیوره و عرق صندل در امراض قلب
بسیار فایده میکند و سیب بهی و انار بخورد و در امراض قلب افراط ادویه شدید البرودة مناسب
نبود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص
کافور مخلوط نموده میشود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه مسهله ادویه قلبیه
یار باشند تا اثر آنها را بدل رسانند و هم تقویت دل نماید و والد شریف در تالیف شریف نوشته که
عم مرحوم مسندی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال میفرمودند و گاهی نصف مسندی
و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
ادویه و معاجین قلبیه و چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده و خسته آنرا
جدا کرده زیر آسمان شب داشته صباح قدری گلاب و قند آمیخته بخورند برای خفقان و تقویت
دل مجرب آزموده است و در خفقان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای هولناک
باشد دواء المسک مفید بود و نرگس و چنبیلی بوید و روغن سوسن و زنبق بر سینه ضماد کنند و اگر تنقیه
خلطی از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در مالیخولیا گذشت بکار برند و آنچه در مالیخولیا مفید بود
اینجا نیز نافع آید پس از آن ماء الجبن و شیر بز و ماء الخیار دهد و اگر از مشارکت معده باشد اصلاح معده
بگلقند و سکنجبین کنند و جوارشهای بارده و حاره بحسب حاجت بخورد و تنقیه معده بحسب غلبه خلط نمایند
و اگر بمشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف الدم

ریاضت باشد باشد اغذیه جیدالکیموس تناول کنند و میل بآسایش و نعم و استحمام نماید طریق
ساختن و دادن ماء الجبن اینست که بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ در ظرف قلعی دار اندازند بر آتش دو سه
جوش دهند و در کمال جوش سرکه اندازند و از چوب انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهند تا آب
سود برآید و شربت نیلوفر را داخل نموده بخورند از هفت توله هر روز شروع کنند و تا یک و نیم رطل رسانند
و تا سه روز بر همین قدر دارند بعد از آن یک یک توله دو دو توله هر روز زیاده کنند و در روز ششم
و دهم و دیگر ایام مسهل سفوف میداده باشند بعد از آن بدستور هر روز کم نماید و
دادن چهل روز یا زیاده و کم موقوف برای طبیب است و همچنین از یک نیم رطل کم و زیاده دادن
باختیار طبیب است و در اثنای خوردن ماء الجبن پرهیز از لبنیات و مخاطات و حلویات و حموضات
شدیده و از بقولات لازم دانند و احتراز از جماع و از جمیع حرکات متعبه و اجتناب و در صورت
کثرت ماده مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت همراه ماء الجبن در ایام مذکوره نیز افزوده میشود
بعد از آن سفوف لاجورد دهند و غذا آش جو یا شوربای یا خشکه یا نان روده یا شوله و همین است
ترکیب دادن شیر بز و ماء الخیار و ماء القرع لیکن سفوف و مسهل مغز فلوس در این استعمال نمیکنند.
غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه و حساسه معطل شوند علاج بستن اطراف و سخت
مالیدن آن و بوئیدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر رو زدند و موی سر را و کشند و
تا اعضاء بالنسبه بکار برند و چون افاقت شود علاج خفقان کنند زیرا که هر دو در سبب قریب اند
و اگر بسبب درد باشد تسکین درد کنند و اگر بسبب تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن کنند
چنانچه می آید **ضغطه قلب** گاه عارض شود مریض چنان دریافت کند که دل او را می فشارند
بعد از آن غشی خفیف می افتد و لعاب از دهن او جاری میگردد علاج آن استفراغ سودا کنند
و تقویت قلب بمفرحات حار و تریاق کبیر نمایند **تقشیر قلب** مرضی است که انسان چنان دریافت

میکند که کسی دارا مزاج باشد علاج آن تنقیه صفرا به مسهل بارد کنند و مفرح بارد و مانند آن استعمال
نمایند و غذای جید بخورند **خفقان قلب** علامات آن دریافت میشود که قلب از سینه بیرون می رود
علاج آن بعد از فصد باسلیق مثل علاج تقشر قلب بود **احتواء رطوبت بر قلب**
صاحبش را خیالات دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند **علاج آن** بعد از نضج از
مسهل گرم و حب ایارج تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گلسرخ و مانند آن از ضمادهای حار بر دل
ضماد کنند و مریض را لعقه آوردن نافع است و دواء المسک حار مفید بود **طریق دوم**
در امراض پستان اورام پستان از اخلاط اربعه و ریح و مائیت میباشد
لیکن در اکثر ورم دموی بود **علاج آن** در اورام گفته شود و چون بعد از فصد و مسهول
و سکنجبین آب بپزند و بنهند از برای ورم دموی پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد
شیر در پستان ورم گرم پیدا می شود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود
می باید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و آرد جو و باقلا و لعاب آب کشنیز سبز
و آب خرفه سبز و زردی تخم مرغ ضماد کنند و وقت انتهاء و سکون درد محللات ضماد سازند
و اگر ماده جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته به بندند نضج ماده می نماید
و قیروطی تخم کتان استعمال نماید که ماده را نضج میدهد و بعد از نضج منفجر گردانند و چون عضو از
مده پاک شود مرهم مدمله نهند و گاهی بسبب تجبن شیر تمدد حادث شود بغیر از ورم علاج آن باید
که نطول ابونه استعمال نماید و حرام مغز در شراب بپزند و ضماد کنند شیر منجمد را تحلیل کند و اگر ورم بسبب کوفتگی
پستان حادث شود ماش و دانه مویز کوفته در آب سرد سرشته ضماد کنند و ضماد طین قیمولیا و
طلای کندر از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا افیون و نان با سرکه ضماد کنند همین عمل کند
و طلای انار که محکم کننده پستان و بزرگ سازنده پستان خورد است وقت حاجت بکار

برند و ضماد شوم برای بزرگ کردن پستان خوردن نعمت است طریق یازدهم در امراض
معده وجع معده اگر درد معده بسبب سرما است علاجش گفته شود و اگر بسبب ریاح عارض
شود علامت آن تمدد شراسیف و قراقر و جشا باشد باید که شیره تخم کشوث شیره بادیان گلقند
دهد و جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود و تماکو در تحلیل ریاح معده و درد ریحی آن و نشف
رطوبات نافع بود و همین است علاج قراقر و نفخ معده و جشا و تثاوب و تمطی و جشا نفخی
بود که از راه دهن مندفع شود و تثاوب دهن دره باشد و تمطی آن باشد که همه
اعضا کشیده شود و اگر درد معده بسبب فساد غذا است باید که بآب نمک مکرر قے کند بعد از آن
گلقند و سکنجبین ممزوج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب یخنی دهد و همین است علاج قی و بعضی
و گلاب این امراض فایده عظیم دارد و هیضه آن باشد که طعام در معده هضم نشود و
فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال و اگر از این علامتهای
مذکوره به نشود سناکی پنجماشه تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان
دهد یا روغن بید انجیر بقدر یکتوله در عرق بادیان حل کرده بخورد و اندکی نیم گرم نموده ضماد
کند و از سبوس گندم و نمک تکمید کردن نیز فایده دارد و همچنین تکمید کردن بدیرک شب مفید
بود و هر گاه صاحب هیضه را اندک قی شده غشی پدید آید و دندان بر هم نشیند پس باید که شامها
و پاشویه و مشمومات مناسبه بکار برد و نارجیل دریایی و عود صلیب و جدوار و ازنجش بقدر نیم ماشه
در گلاب سائیده در حلق چکاند فایده بلیغ مینماید و همچنین تریاق فاروق هیتیا که مستعمل اهل
فرنگ است چون بقدر یکماشه در گلاب سائیده بدهد نیز فایده میکند و الد شریف در تالیف بعضی سر
مے نویسند که راقم در هیضه و درد شکم تقدید دو ماشه و کم و زیاده از آن در گلاب سائیده
استعمال نموده نفع کلی بخشید در سفری طعام شب گذاشته بودند چند کس صباح آن طعام را

خورده نه حبه باقی کردند قی تبد بخشد و بر اعضای بعضی اثر کمودت و تیرگی ظاهر شده بود دوای
دیگر همراه نبود و والده یا جد عنبر الهند پیپلا یا در گلاب سائیده یا فراز ان بمخلفه استعمال نمودند فایده کلی
نبخشید و دوای قرنفل برای هیضه بیدل است و همچنین آن سیب که دوای مذکور در آن تیار
شده است مفید است نیز اندکی ازین سیب سائیده اطفال را که قی عارض میشود اگر بخورانند
نفع دارد و در این امراض هرگاه بعد از نضج به تنقیه حاجت آید مسهل حار تنقیه کنند و اگر در هیضه
طعام مستحیل بصفرا شود و سوء مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج ان بعد از قی از شربت نار
و سکنجبین و دیگر مبردات کنند و اگر در معده بسبب خلط حار نزاع باشد شیره آلو بخارا شیره
زرشک عرقیات برآورده و سکنجبین شربت انار داخل نموده دهد و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه
سازد و در گلاب گرم نموده پارچه بآن تر کرده تکمید کنند اورام معده اگر ورم حار باشد
علامت آن تپ و تشنگی و قی والتهاب معده و درد آن خصوصا وقتیکه غمز کنند و ورم ظاهر بود
علاج فصد باسلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات برآورده و شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بخورند و اگر حرارت زیاده باشد دادن تبرید هم مضایقه ندارد و تقلیل غذا
نماید و اغذیه بارده که در سرسام گذشت باید داد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کنند و مسهل قوی و قی درین مناسب نبود و ضماد معده و اطلیه و مشروبات این مرض
باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هرگاه ادویه محلله بر عضو شریف
و رئیس استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد
در ابتدای ورم صندل گلسرخ رسوت پوست کدو در گلاب آب عنب الثعلب سبز و یا آب کشنیز
سبز سائیده بر معده ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو و خطمی زرد ورد با گلاب آب کاسنی سبز
بعد از آن خطمی بزرگ حلبه زرد و آرد جو سنبل الطیب دو لب بندان ضماد کنند و بعد از تنقیه برنج بسم

آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق که عبارت از ماء الهندبا و الرطب و ماء عنب الثعلب الرطب است و طریق ساختن هر دو در قرابادین مرقوم است یا شربت بزوری دیا شربت نیلوفر و خاکشی خوردو و در ورم احشا سکنجبین را استعمال نماید کرد و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع گردد و تپ و درد شدت کند انوقت برگ تخم خطمی تخم مرو بہر یک رمی بکوبند و با شیر زن دہند تا نضج یابد علامت نضج آنست که تپ و درد ساکن شود انوقت شیر تازه و آب نیم گرم خورد و شکم از دست بیفشارد تا ورم منفجر شود و علامت آن بر آمدن مده و خون یا سہال وقتی بود آنزمان ماء العسل یا ماء السکر و یا آش جو بنوشد پس ہرگاه که شکم از مده پاک شود او قرص طباشیر دم الاخوین کندر گل ارمنی گلنار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد بعد از نضج از مسہل حار تنقیه کند پس از آن تریاق اربعه و تریاق مثرودیطوس خورد و شیر شتر با نبات و یا گلقند بسیار مفید است و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و یا آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فایده میکند و ہمچنین روغن یاسمین و روغن بید انجیر و ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر و ضماد صبر برای ورم سوداوی بسیار نافع است و غذا آب نخود مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی یا اندک کھچری مونگ بخورد و ورم عضلات معده را نیز ہمین علاج است **شہوت کلبی** و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ حریص ماکولات بود ہر چند خورد سیر نگردد و اگر سبب آن سوء المزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علاج می باید که جوارشہای گرم مانند جوارش مصطگی و جوارش کمونی و جوارش عود خورد و مصطگی و انیسون و زیره و نانخواه نائیدن نافع بود و ضماد قرنفل بکار برد و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن ترشی دہن و جشا بود علاج آن بعد از قی و تنقیه از مسہل گرم و حب ایارج مانند علاج سوء المزاج

بارد است و شراب حلو وقت نهار خوردن بسیار نافع بود و از اشیای حریفه و مالحه و حامضه احتراز نماید و اگر سبب ان تی انصباب سوداء الفم معده باشد علامت آن لزع شدید در معده بود که بعد از خوردن ساکن نشود و حرقت فم معده و خمار ترش بود علاج آن فصد باسلیق نماید و تنقیه سودا بطوریکه در مالیخولیا گذشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نماید و اگر بسبب حیات بود قتل و اخراج آن نماید چنانچه می آید و اگر بسبب تخلخل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد اغذ غلیظه مانند هریسه کله پاچه و گوشت گاو در روزی اندک بچند دفعه خورند و در آب سرد و جای سرد نشنید شهوت البقری و آن گرسنگی اعضا بود با سیری معده و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسی را که در سرمای سخت سرد سفر کند حادث گردد علامت آن لاغری بدن و عدم اشتها بود و احیانا غشی نیز افتد و سبب آن برودت مفرط باشد که بفم معده عارض شود علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه نان در گلاب و آب تر نموده بخورد و غذا سریع الهضم تناول نماید و تدبیر سوء المزاج بارد که در شهوة کلبی گذشت بپردازد و گاهی بسبب بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد و ضماد گلسرخ استعمال کنند و گاهی بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود علامت آن تشنگی و قبض طبیعت بود و وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیره زرشک در گلاب عرق کیوره بر آورده شربت انار شیرین و سکنجبین داخل کرده بخورد هر گاه گرسنه شود همانوقت غذا بخورد و غذا نان که در آب انار و سیب تر کرده باشند تناول کنند فساد شهوت علاج شهوت گل و انگشت و گچ و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که بسبب بلغم حامض باشد باید کرد و خائیدن استخوان چوجه مرغ بریان مفید بود عطش مفرط اگر بسبب اجتماع خلط در معده باشد علامتش آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد

ساکن شود و ذائقه دهن نمکین و ترش باشد و این را عطش کاذب گویند علاج آن با آب
نمک قی کنند و سکنجبین و عسل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نمایند و از غذای
مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نضج از مسهل جار تنقیه کنند و اگر بسبب حرارت معده بود چنانچه در تپ شدید
و بسبب عفونت معده و تناول چیزهای گرم و شیرین تیز بود علاج مانند شیره خرفه شیره مغز تخم کدوی شیرین
و لعاب اسبغول با سکنجبین خورد و اگر بسبب حرارت صدر و ریه و قلب باشد علامت او آنست که هوای
سرد زیاده تر از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از آب سرد زیاده تر تسکین می یابد
علاج خمیره صندل همراه شیره خرفه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و خیار و گل
و صندل و نیلوفر سوده صندل در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و گاهی بسبب غذای غلیظ و
لزج حادث شود چنانچه از خوردن ماهی تشنگی پیدا میشود علاج آن مقطعات و ملطفات بلغم
مانند سکنجبین با آب نیمگرم نوشند و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برف بخورند و شیره زرشک
با سکنجبین و شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی مسهل حادث شود سویق شعیر و نان
خشک در آب انار یا آب غوره تر نموده بخورد و تدهین بروغن کند قی حرکتی باشد که از معده حادث
شود برای دفع چیزی که در و باشد و ماده آن در جوف معده باشد تهوع حرکتی باشد از معده
بی آنکه چیزی دفع شود و ماده آن داخل جرم معده باشد غثیان تقاضای معده است
برای دفع بی حرکت و در حالتیکه مطعوم ردی باشد حادث شود و اگر بسبب این امراض بلغم
یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی دهن و قلت تشنگی بود علاج آن از نمک و آب نیمگرم
تخم ترب و عسل سفید مکرر قی کنند و بعد از آن مصطگی پوست ترنج هر یک یکماشه سائیده در گلقند
آمیخته تناول نماید و ضماد عود استعمال کند و جوارش کمونی و دواء المسک خورد و اگر قبض طبیعت باشد
از شیاف ملائم کنند و اگر بسبب صفرا بود علامت آن تلخی دهن و تشنگی و خشکی زبان و قی صفراوی بود

علاج آن از آب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی کنند و سماق و زرشک سائیده در سکنجبین و شربت انار آمیخته بخورد و ضماد طباشیر استعمال کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و قی که بسبب انصباب ماده از جگر و طحال و مراره باشد علامتش آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شوند علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که بسبب فساد غذا بود علاج آن در بحث وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قروح و بثور معده بود اول ماء العسل و ماء السکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصب میشود و بسبب سردی آن منجمد میگردد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن تخم شبت و پودینه در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بخورند و مکرر قی فرمایند پس از آن پنیرمایه حیوانات خصوصاً پنیرمایه خرگوش بخورند و همین است علاج شیر که در معده منجمد میگردد فواق یعنی هچکی اگر سبب آن مثل سبب قی بود علاج قی کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد معده یا بسبب ریاح معده باشد جوارشهای گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر هولناک دفعة پیش مریض گفتن برای فواق مفید بود و اگر بسبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارده زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیره یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین فواق بود علاج آن شیر و روغن بادام و مانند آن خورد و اگر بسبب ورم جگر باشد علاج ورم جگر کنند نقصان شهوت یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم یا صفرا باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی و صفراوی بود و اگر بسبب سوء المزاج حار بلا ماده باشد علامت آن جشاء دخانی و تشنگی و کراهیت از اغذیه حاده باشد و اگر سوء المزاج بارد بلا ماده باشد علامت آن ضعف هضم و جشاء حامض و تلیین طبیعت بود علاج آن سوء تنقیه ماتند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و جوارش مصطگی و جوارش عود شیرین و جوارش آمله استعمال نمایند

و دوای سفرجلی در تقویت معده بغایت قوی الاثر است و همچنین حکم دوای تفاحی است و ادویه
مستعمله در تقویت معده باید که حریف دارند و اگر نقصان شهوت به سبب عدم انصباب سودا بر فم معده
باشد علامتش آنست که گرسنگی نه بود لیکن هرگاه طعام خورد هضم گردد و بچیزهای ترش و قابض اشتها پیدا
شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تنقیه مسالک طحال بسکنجبین بزوری کنند و ثوم و انجیر
با سرکه خورانند و قی از مقی تخم ترب درین قسم فایده عظیم میکند و باقی علاج آن مانند سده طحال بود و اگر بسبب
امتلاء بدن از اخلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر بسبب ضعیف جگر و سده آن
باشد علاج استسقا کنند **ضعف هضم** عبارت از آنست که غذا در معده بدیر هضم شود و علامت آن
ثقل و تمدد بود و تا زمان دراز در جشاء بوی طعام دریافت کند **سوء هضم** عبارت از آنست که طعام
بخوبی هضم نشود بلکه بتغیر بکیفیات ردیه گردد و علامت آن بدبوی جشاء و براز و غثیان و حرقت
معده بود **تخمه** عبارت از آنست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگرداند علاج این هر سه
مرض مانند علاج نقصان شهوت که بسبب سوء المزاج مادی و غیر مادی باشد باید کرد و اگر سبب این امراض
فساد غذا بود باشد علاج آن تنقیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از قی بسیار
حادث شود علاج آن تقویت معده بود باطریفل صغیر و جوارشهای حاده و دوای قرنفل درین باب
بی نظیریست کذالک سبب دوای مذکور **انقلاب معده** و آن آنست که هرچه خورده باشد بعد از هضم
معده قی کند و فرق درمیان این مرض و ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه قی بر می آید متعفن و بدبو
مانند براز باشد علاج آن سفوف طین بروغن گاو چرب کرده همراه لعاب بهیدانه لعاب ریشه خطمی
در عرقیات برآورده و شربت بنفشه چهار تخم را حل کرده بخورند و باقی علاج این مانند علاج سنج است **کرب و قلق معده**
هرگاه عارض شود مریض غمگین بیقرار بود و بادی غثیان نیز باشد و در اکثر ماده این مرض حار میباشد
علاج آن از سکنجبین و آب نیم گرم مکرر قی کنند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک و شربت انار و سکنجبین خورد و

ضماد پوست کدو استعمال نماید و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازد و اگر بارد باشد از آب نیم گرم نمک و
کمر قی کند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه نماید و بعد از آن جوارشهای حار با سکنجبین عسلی تناول کنند
و روغن مصطگی بمالند اختلاج معده و قتیکه اختلاج در فم معده یا جزء اعلای معده باشد خفقان و غشی
نیز بود و اگر بسبب باد و ریح بارد باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منصب گردد و یا بسبب خلط لذاع می باشد
علاج آن اول دریافت باید کرد که از خلط بارد است یا از خلط حار بعد از آن مانند کرده علاج کنند و اگر بسبب دیدان
باشد علاج آن حقنه کنند بعد از آن دیدان را قتل کرده بیرون آرند حرقت معده یا بسبب تناول
غذای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت هضم غذا حادث شود و در خلو
معده تسکین یابد علاج آن تخم ترب با عسل و نمک و آب بجوشانند و قی کنند و غذا سبک خورند و بعد از
نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مقویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سودا از طحال بفم معده می باشد و این
در حالت نهار حادث شود و بخوردن غذا ساکن میگردد علاج آن فصد اسلیم از دست چپ کنند
و هلیله مربی و آمله مربی و مانند آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضماد کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا
ترش گردد و در روغن گل حل نموده بعد از یکشبانه یک اوقیه یا یک رطل از آن بنوشند از برای التهاب مفرط معده
و تشنگی و قی صفراوی و اسهال صفراوی بی بدیل است وجع الفواد درد فم معده باشد چون
عارض گردد شدت درد و غشی شدید و برد اطراف بود و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و
خشکی دهن خشک دخانی بود علاج آن شیره زرشک و گلاب عرق گاوزبان برآورده سکنجبین و شربت لیمو
داخل کرده بخورند و دوغ در برف سرد کرده مفید بود و اگر بسبب انصباب صفرای باشد چنانچه وقت
گرسنگی دردهای شدید اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن
بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تبرید مذکور دهند و تمر هندی و انار دانه و غوره بخورند و ضماد سماق
بکار برند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر مرگ مهلت دهد سکنجبین عنصلی گرم و مسهل بارد تنقیه نماید و

در درد مواد بارد و ریحی جوارشهای گرم بخورند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مالیدن عطر
گلاب شدید المنفعت است و از قرنفل و شکر سفوف ساخته همراه شیر تر هر صباح و شام بخورند بسیار
مفید است و خوردن قرنفل و سیب مربای قرنفل بے بدیل است طریق دوازدهم در امراض
جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها و فساد رنگ و اسهال شبیه بغساله گوشت و درد ضلع
آخرین از جانب ایمن بود و اگر بسبب برودت و رطوبت می باشد علاج آن مثل علاج استسقا کنند
سده جگر بسبب اخلاط غلیظ لزجه باشد علامت آن ثقل جگر بدون درد و تپ بود و اگر جانب مقعر
باشد براز رطب بود علاج آن بعد از نضج از مسهل و حقنه حار تنقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی با
آب کاسنی سبز مروق با شربت انار و سکنجبین خورند و از ملطفات مانند افسنتین و ریوند با
آب کاسنی سبز ضماد کنند و اگر با سده اسهال بود احتباس از قوابضات کنند و آب کاسنی سبز
بارتنگ و رب یا شربت آن مناسب بود و علاج سده ماساریقا نیز همین است و اگر جانب محدب
جگر باشد بول اندک و رقیق بود و علاج آن مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان و بیخ کاسنی
با سکنجبین بزوری و شربت دینار دهد و شراب حلو در این مرض مضرت دارد و اگر حرارت
هم باشد شیره تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربوزه تخم کشوث و مانند آن با سکنجبین بخورد و قرص شک
یا آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین بزوری تناول نماید و قرص [illegible] نیز مفید بود نفخه جگر علاج آن
مثل علاج نفخه معده بود و جمیع اضمده و اشربه محلله مفید بود و شراب صرف گرم بر نهار خوردن
نافع است اورام جگر اکثر آن حار باشد علامت آن تپ و تشنگی و سوزش در جگر و ثقل آن
بود علاج آن اولاً فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند و بعد آن اگر ورم مقعر
جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق و قی و قبض طبیعت بود علاج آن مانند علاج
علاج ورم معده بود و اگر ورم محدب جگر باشد علامت آن سعال و ضیق النفس باشد و احتباس

بول و جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس درد و ورم محسوس شود در علاج آن ادویه مدره
بکار برند و مانند علاج سده جگر جدبی علاج کنند و آب نارین با سکنجبین برای ورم جگر بسیار سودمند بود
هرگاه جمع گردد تدبیر آن نیز در ورم معده گفته شده در ورم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و افراط
اسهال مهلک بود و باید که ادویه رادعه که بر جگر استعمال میکنند با ادویه لطیفه مفتحه یار باشند تا ماده را تسخیر شدن
ندهد همچنین ادویه محلله که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یار باشند تا قوت عضو تحلیل نشود و باید که
مبالغه در تبرید جگر نه نمایند زیرا که منجر باستسقا خواهد شد و نه در تسخین جگر که منجر بذبول خواهد گردید و این قوانین
در اضمده و اشربه ملحوظ دارند و بطیخات و منضج نبایر در اورام جگر استعمال نباید کرد پس ابتدا از تخم کاسنی
صندل بر دو آرد جو عنب الثعلب آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل و قدری سرکه سائیده
ضماد کنند و در وقت تزاید اکلیل الملک و افسنتین و زعفران زیاده نمایند و در وقت انتهاء صندل
موقوف کنند و در وقت انحطاط بر افسنتین و زعفران و عود و مانند آن اکتفا نمایند و اکثر اطبای این زمانه
برین قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مریض را هلاک میسازند چنانچه شخصی را از اعزه شاهجهان آباد
ورم جگر شد معالج او که خود را در فهم و ذکا یگانه زمان میدانست تامل در حال مریض ننموده
بمعالجتی که از لوازم آن مرض است مشغول شده بعد از دو مسهل حال مریض متغیر گردید و والد شریف که از مریض اخلاص میداشتند
روزی بطریق عیادت تشریف بردند دیدند که سر را بر تکیه کلان نهاده سرنگون نشسته است و نفس او تنگی میکند
چون از خادم آن استفسار حال نمودند معلوم شد که از سه روز و شب همین طور نشسته میماند و بسبب
تنگی نفس قطعا خواب نمیدارد و والد مغفور فرمودند که این حالا فقط بسبب مینا شده سببی دیگر خواهد بود چون
آنرا بر بستر راست کردند بطرف جگر ملاحظه کردند در محدب جگر ورم معلوم شد و والد مرحوم چون حوصله بلند داشت
هرگز چیزی نگفت و کسی را بر خطای طبیب مطلع نساخت بعد از آن هر چند مردمان خانه مریض خواستند که جناب ایشان معالجه
کنند قبول نکردند چون در خانه خود تشریف آوردند فرمودند که در معالجه فلان شخص از معالج بسیار غلطی واقع شد حالا امکان ندارد

در چند روز هلاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چهار ساله بورم جگر مبتلا شد چون نزد احقر آوردند از احوالش دریافتم که در محدب جگر ورم هست علاجش از مدرات نمودم بعد از چندی مدرات را شب در آب کاسنی سبز مروق تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری وسکنجبین داخل کرده دادم وگاهی قرص زرشک هم درین ترکیب اضافه می نمودم هرگاه که ماده کم شد و خوف انتشار نماند مسهل سبک دادم چندان فایده نکرد و باز بمدرات مدت مدید علاج آن نمودم چون از ماده حرارت زایل شد وموسم سرما آمد شیر شتر هم دادم بعد از آن گلقند وشربت دینار گاهی تنها و گاهی همراه شیره تخم کشوث ومانند آن از مدرات قلیلة الحرارة میدادم در مدت ازین تدبیر صحت یافت وتا حال موجود هست ومقصود ازین حکایت محض فایده انام هست **حصاة جگر** سنگ که در جگر متولد میشود علامتش آنست که همیشه قی کند ودرد وثقل در جگر معلوم شود بدون ورم وصلابت آن وهرگاه فصد کنند در خون ریگ می آید **علاج آن** می باید که پاره پاره کنند واز مدرات بیرون آرند چنانچه در حصاة گرده ومثانه می آید **سوء القنیه** مقدمه استسقا باشد علاج آن خفیف علاج استسقا بود **استسقا** سبب آن ماده بارده باشد که در خلل اعضا مستقر میشود وسبب آن ضعف کبد وسردی مزاج آن باشد وآن سه قسم است اول **لحمی** وعلامت آن تهیج جمیع اعضا بود دوم **زقی** وعلامت آن ثقل وبزرگی شکم ودرخشندگی پوست آن وشکم مثل مشک پر آب بود چون دست بر آن نهند یا از پهلو به پهلو شوند آواز آب آید سوم **طبلی** علامت آن بزرگی شکم که با آن ثقل نباشد وبرآمدن ناف بود وچون دست بشکم بر نهند آواز طبل آید **علاج** تقلیل غذا کنند واکتفا بر آب یخنی نمایند واگر نتوانند اندکی کهچری مونگ خورند وبجای آب عرق عنب الثعلب یا آب آهن تاب اندک اندک نوشند ودر بیدا لورد ومانند آن همراه شیره عنب الثعلب وشیره تخم کشوث شربت دینار ویا گلقند وشربت بزوری خورند وشیر شتر با نبات ویا همراه شربت بزوری وشربت دینار بسیار مفید بود وگاهی

دبید ابورد و مانند آن همراه شیر شتر داده میشود و شیر شتر از چهار دام شروع کنند و هر روز بهمین قدر
اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک دام بیفزایند تا یک رطل نهایت بدو رطل رسانند و دادن چهل روز یا
کم و زیاده موقوف برای طبیب است و بول شتر نیز همین طور میدهند و هرگاه که شیر شروع کرده شود
در غذا کم باید کرد تا آنکه یکوقت غذا و یکوقت شیر باشد تا مرض مستحکم نشود و دادن شیر جایز نیست وقتیکه
شیر دوشیده شود همانوقت بخورند و والد شریف سفوف غافث تالیف جد امجد بعد هضم همراه شیر
استعمال میفرمودند و قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود خوردن هم نافع است و گفته اند که
گوشت موش صحرای را خشک کرده بکوبند و دو درم بدهند استسقاء لحمی را مفید بود و ضماد سنبل الطیب
استعمال کنند و اگر با استسقا حرارت باشد قرص زرشک و کلکلانج بار و همراه آب کاسنی سبز مروق و
آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و واجب است که عنب الثعلب
سیاه نباشد و ترکیب دادن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق مانند شیر
شتر است مگر مسهل قلوس بطوریکه در ماء الجبن میدهند درین هم میدهند اگر در استسقا اسهال هم باشد
آب بارتنگ سبز مروق با رب شیرین و بارتنگ مناسب بود و ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت
آن مانند عنب الثعلب سبز است و اگر درین امراض حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم
تنقیه کنند و بعد از آن تدبیر مذکوره بکار برند و در استسقاء طبلی که با حرارت می باشد و در زقی
که ماده آن حار باشد تنقیه از ادویه قلیل الحرارة کنند بعد از آن قرص زرشک و کلکلانج با آب
کاسنی سبز مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تبرید جگر در طبلی مفید بود و در زقی بعضی شکم را
از زیر ناف شق میکنند این عمل خطرناک بود عورتی را استسقاء زقی عارض شده بسیار نموده
بود و شکم بسیار کلان شده بود روزی قریب ناف منفجر گشته رطوبت بسیار بقدر چند آثار
مندفع گردید شفای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقا با حرارت عارض شده بود

قریب مرگ رسید آن زن بخودی خود بخوردن انار بمرتبه افراط کرد که ذکر آن ناخوش نماست پس
به شد و چند وابنفشه در آب عنب الثعلب طلا نمودن از برای تهیج و استسقا نافع بود و ریاضت محلله
و سوار شدن در کشتی و نشستن در آفتاب و غلطیدن در ریگ و خود را در آن دفن نمودن و سفر
کردن بطرف کوه ها بعضا استسقا بسیار نافع است و ضماد کردن به پشک بز و سرگین گاو و بورق و
سرکه از برای هر سه قسم استسقا نافع بود و در استسقا قبض شکم بهتر از اسهال بود و ضماد مرهم اکبر نافع
است فایده در استسقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا ششم حصه از حال
صحت می باید و نانیکه برای او سازند باید که انیسون و بادیان در وی باشد و معمول استاد بود
که اگر نان میدادند همراه شوربای گوشت میدادند و گفته اند که اگر نان خشک غذا سازند بهتر بود و اگر شیر شتر بجای
غذا دهند انفع بود و سکنجبین و پودینه و نعناع تخمین شیر است در معده گاه گاه همراه شیر میداده باشند و در جمله بعد از تنقیه بهر تقویت
قرص زرشک و مانند آن و بهر ادرار قرص مازریون مدبر و امثال آن باید داد و در
سبطالی بعد از تنقیه به تحلیل ریاح کوشند و از بادیان و سداب و مانند آن شیاف سازند و حمول کنند
و هر دو اینکه یاد شد باید که بسیار بریان بسایند و اگر بعبرتی حاجت افتد بوره ارمنی در روغن بابونه بریان کنند طلا سازند و نشستن
در حمام یا بخور تنور فاز بجویی عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچینند و طریق [illegible] است که
مریض دراز بخسپد بر ریگ گرم و او را بپوشند و چون سرد شود دیگر اندازند تا که بر داشت کند و اگر
بر آمدگی در عضوی باشد همان را تدفین نمایند و همین تاثیر دارد نشستن به آفتاب و آب چشمه های
گرم و باب دریای شور بدن شستن و نمک اگر چند روز در آب شور زند بجای آب دریای شور شود و اگر
بجای آب آب مطبوخ بسرکه که آب صد حصه بود و سرکه یک حصه هر دو را بجوشانند تا سیوم حصه بماند
بمریض داده باشند بسیار نافع بود طریق سیزدهم در مرض یرقان اصفر
مرضی بود که چشم و تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرص شکر با آب کاسنی سبز مروق

وآب عنب الثعلب سبز مروق و شربت بزوری و سکنجبین بزوری دہند و تنقیہ صفرا نمایند و گوشت موش صحرائی را
چون خشک کردہ باریک بکوبند و بخورند نافع بود و گفتہ اند کہ حراطین را خشک کنند و سائیدہ
بدہند فی الحال صحت یابد و خوردن ماہی و دبدن آن بالخاصیت فایدہ میکند برگ حنا زم کوفتہ
در آب شب تر کردہ صباح آن آب صاف بنوشند تا یک ہفتہ از برای یرقان مجرب نوشتہ اند تسعیط
بعصارہ چقندر دور میکند زردی چشم را و اگر سبوس نخود چہار دام شب در آب تر کردہ صباح زلال
آن گرفتہ بقدری نبات شیرین کردہ بخوردن صاحب یرقان دہند نفع میکند **طریق چہاردہم**
در امراض طحال و ورام طحال اکثر طحال را ورم صلب عارض میشود و اگر ورم حار باشد در
اندک مدت صلب میگردد **علاج** فصد باسلیق و یا اسیلم از دست چپ کنند و بعد از نضج تنقیہ
سودا نمایند بعد از ان آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری
مفید بود و ماء الجبن نیز نافع است و قرص کبیر و یا تریاق کبیر با شیر شتر فایدہ عظیم دارد و انجیر با سرکہ
و عنصل با سرکہ و یا با کل با سرکہ ورم طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است کہ چون مریض
ہر صباح سہ کف از بول خود بخورد در بست روز ورم را دور میکند و گفتہ اند کہ تعلیق بسیار عنصل
بر طحال در چہل و یک روز ورم آنرا دور میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست کدو دو درم با سکنجبین
و تخم خرفہ بالخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق گندک بقدر یکسرخ نہایت چہار سرخ در آب
آمیختہ بنوشند برای تحلیل صلابت سپرز و زیادتی اشتہا بی نظیر است و دوای تنکار برای
اذابت ورم طحال نافع ست و ہمچنین نوشادر نیم درم باب ترب بنوشند و کنجد و زیرہ ساییدہ والوزن
کوفتہ گرم کردہ بر سپرز ضماد کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف چوب بیخ گز بسیار
فایدہ میکند و خوردن روزانہ سکنجبین ہم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و ضماد
چوب انگور و آرد جو استعمال سازند و گاہی ورم صلب طحال جمع شود و متقیح گردد علامتش آنست کہ

که درد شدید و نخس در طحال بود و درد در بول آید و بد بو بود و باشد که درد در قی و اسهال نیز بیرون
آید علاج آن تخم کشوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از مدرات با شیر شتر و شیر خر
تناول کنند و با ماء العسل بنوشند و اشق و سبوس با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه
طحال و سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرق در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و
ضعف ست زیراکه مهما امکن بر جگر استعمال ادویه حاره مثل سرکه تند روا نیست و گاه باشد که در
طحال سنگ متولد شود علامت آن درد و نخس در طحال پدید آید و ریگ در فصد و بول و خون
بواسیر بیرون آید و خللی در جگر و گرده و مثانه نباشد علاج آن مانند سنگ گرده و مثانه کنند و
انجبین با سرکه مفید بود یرقان اسود تغیر رنگ بدن بسیاهی باشد علاج آن بعد از فصد اسلیم
از دست چپ آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری و شربت دینار
خورد و تنقیه سودا کند و ماء الجبن استعمال نماید و آنچه در سده جگر گذشت بعمل آرد و اگر بسبب ضعف
طحال باشد علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اکثر ضعف آن بسبب
رطوبت و برودت باشد علاج آن شیره تخم کشوث شیره انیسون از شربتها ماشته همراه گلقند
و شربت بزوری خورد و قرص گل و قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه همین دوا استعمال
کند و ضماد افسنتین استعمال کند طریق پانزدهم در امراض معا اسهال یا از متناولات
میباشد و یا از اعضا اما آنچه از متناولات می باشد یا بسبب غذا است که بغیر از اشتها و یا زیاده از
اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب
غذای لزج مزلق باشد و یا بسبب غذای کریه الطعم باشد و یا بسبب غذای نفاخ بود و یا بسبب
اسهال بسیار امعا خراشیده شود علاج آن علاج سحج کند و تدبیریکه در تخمه گذشت بکار
برد و غذا اندک زود هضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعا نمایند اما آنچه از اعضا

باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود و اگر دماغ باشد که نزلات از آن بمعده و امعا ریزد علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود و علامات نزله و فساد مزاج دماغ بود علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه دماغ کنند و تبدیل مزاج و منع نزلات نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب نکنند و اگر آن عضو معده باشد و آن اسهال را ذرب خلقه گویند و علامتش آنست که گاهی اسهال زیاده و گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد علاج جوارش مصطگی و جوارش عود و مانند آن همراه شیره بادیان و شیره زیره سیاه و شیره دانه هیل در عرق قیابر آورده رب شیرین و بار تنگ داخل نموده بخورد و ضماد که برای قی مفید است بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطگی هم مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود و غثیان و کثرت لعاب دهن نیز باشد قی نمایند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و گاهی بسبب انصباب صفرا بر معده باشد و این بعد از حمیات صفراوی و بعد از تناول اشیاء حاره می باشد و اسهال صفراوی و التهاب و عطش باشد و صفرت براز و لذع مقعد نیز بود علاج اول بعد از نضج تنقیه صفرا به مسهل بارد و بعد ملینات و شربت ورد مکرر کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند و صندل زرد در گلاب سائیده بر جگر و مراق ضماد کنند و گاهی بسبب انصباب سودا باشد بر فم معده علامت آن گرسنگی بود و حرقت فم معده و ترشی دهن باشد که بخوردن طعام یا روغن ساکن شود علاج آن فصد باسلیق کنند و اسهال سودا نمایند و از ادویه حاره قابضه تکمید طحال کنند و خرقه گرم کنند و از اولک نمایند و پیش از انصباب سودا حریره از شکر و بادام و روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بسبب بثره و قرحه باشد که در معده حادث شود علامت آن در دهن بثرات باشد و بعد از تناول طعام در معده درد پیدا بود و قی و برازصدید بود علاج آن قرص طباشیر قابض بخورند و چهار تخم را بریان کنند و بروغن بادام چرب نموده بخورند و گاهی بسبب ضعف جگر و سده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلفه بود که از اسهال دوری

گویند و او آنست که فضول در عضوی جمع شود و بروز معین دفع گردد اگر یکروز در میان دفع شود سبب آن صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا بود و اگر دوره معین نباشد و در دهه همیشه ماند و در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ براز نیز دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و عضویکه دران ماده جمع میشود تقویت ان بکنند و دوای هندی که مسمی به دهنیا پاچک است مفید است و پوست سنگدان مرغ و قرنفل هر یک مثقال کوفته و بیخته بخورد و همین سان سه روز از برای قرب مجرب آزموده است و اگر مریض تحمل ندارد خوراک یکروزه سه روز بدهند و تا ده روز استعمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آنست که در کبدی کیلوس هضم بخوبی میشود و ضرر در فعل معده نمی باشد بخلاف معدی و اکثر اسهال معدی در روز میباشد و اکثر اسهال کبدی در شب اگر اسهال دموی بود و آن را ذوسنطاریای کبدی میگویند و علامت آن تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با براز که علامت سحج است نباشد علاج چند روز غذا نخورند و تا وقتیکه مریض ضعیف نگردد بند نکنند و فصد باسلیق بار یک بگشایند و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا و پستان و خصیتین به بندند بعد ازان علاج نفث الدم میکنند و ضماد که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر اسهال صفراوی و صدیدی بود علامتش آنست که اسهال متواتر بود و صفرا با براز مختلط نشود و پیچ و درد نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاده شود علاج باید که حبس نکنند و تسکین جگر از ادویاتی که بسیار قابض نباشد باید نمود مثل شیره صندل و شیره عناب شیره خشخاش سکنجبین و شربت انار خورند و اما غسالی که بسبب ضعف جگر باشد و دردی که بسبب سده آن باشد و قیحی که بسبب انفجار ورم جگر باشد علاج اینها گفته شد و اگر از امعا بود علامتش آنست که خلطے که مندفع شود مختلط با براز بود و آن اگر با سحج باشد علامت او آنست که تشنگی و پیچیدگی و درد امعا بود و سحج آنست که اخلاط حاره

حریفه که با سعار ریزد وامعا خراشیده شود وآن خلط خراشنده یا صفرا بود که برامعا میریزد و صفرا و حرح
در چهارده روز میکند وعلامتش آنست که صفرا مختلط با براز وخراط امعا برآید ولذع مقعد نماید و سکم
قرحه آنست که درامعا غلاظ باشد وعلامتش آنست که درد زیر ناف بود وخراطه امعا غلیظ برآید
درد با شدت نباشد واگر درامعاء رقاق بود درد شدید حوالی ناف باشد وخراط امعا رقیق آید
علاج اگر ماده درامعا غلاظ باشد تنقیه صفرا از حقنه بارد مناسب بود واگر درامعاء رقاق باشد از
مسهل بارد بهتر بود واگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمودن نزد احقر نیز مضایقه ندارد و در صورتیکه
ماده منصبه شدید الحدة باشد دادن مخدرات هم مفید بود وبعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر
قابض وشربت انار کند وانار وسیب تناول نماید وهرچه مقوی معده باشد مقوی معا نیز بود وحسب
احتیاج از انها استعمال کند وضماد اقاقیا استعمال کند وخوردن دوغ آهن تاب نیز مفید بود وپس
هرگاه ماده از انصباب بایستد علاج سحج از زور بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه وادویه مغریه
که در زحیر مذکور خواهد شد باید کرد واگر از انصباب بلغم بود وبلغم در بیگاه قرحه میکند علامت آن
کثرت ریاح وقراقر ودرد ملایم باشد وبا خراط امعا بلغم خارج شود واین قسم اکثر بعد از نوازل
میباشد علاج آن استفراغ بلغم کند ومنع انصباب آن نماید بعد ازان علاج سحج از چار تخم وسفوف
مقلیاثا نماید واگر از انصباب سودا باشد علامت آن خروج سودا با خراط امعا بود واین قاتل
باشد علاج آن استفراغ سودا ومنع انصباب آن کند وتقویت طحال نماید بعد ازان سفوف
طین با دویه لعابیه ومغریه مانند لعاب بهدانه ولعاب ریشه خطمی وشربت بنفشه وچار تخم خورد
واجتناب از حموضات نماید واگر از ثفل یابس باشد علامت آن قبض طبیعت وبراز خشک بود علاج
آن علاج قولنج سدی کنند واگر با سحج نباشد از زلق الامعا گویند اگر سبب آن رطوبت مزلقه باشد
که بواسطه آن ثفل درامعا مکث نکند علامت آن خروج رطوبت بود با ثفل قلیل الهضم ومعده

از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج کنند بعد ازان سفوف و اقراص قابضه خورند و سفوف مقلیاثا نیز نافع است و زلق الامعا یا بسبب بثور ه و قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد زود مندفع گردد علامت او آنست که بالثفل غیر منهضم صدید ی رقیق باشد و وقتیکه طعام از معده با معا رود در د محسوس شود علاج آن فصد کند و چار تخم بروغن بادام چرب نموده بخورد و او و به مغریه مانند صمغ عربی و نشاسته و کتیرا بریان کرده همراه لعاب بهدانه و لعاب لیثه خطمی در گلاب عرقیات برآورده چار تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد و غذا سویق شعیر و برنج یا عدس و روغن بادام تناول کند و یا بسبب انصباب صفرا باشد که بسبب لذع وی انچه در امعاست دفع گردد علاج آن قی نماید و تنقیه صفرا از هلیله زرد و شربت ورد کند اما باید که بالای این آب سرد بخورد تا اعانت بر اسهال کند بعد ازان قرص طباشیر قابض و مانند آن بخورد و خونی که بسبب انفتاح عروق امعا آید علامت او آنست که با آن علامت اسهال کبدی و بواسیر و سحج نباشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد ازان قابضات با ادویه مغریه خورند و مده که در امعا بعد انفجار ورم آید ماء العسل و قند آب خورند و اگر گرمی باشد آش جو مناسب بود بعد ازان ادویه مدمله که در نفث الدم مذکورست بخورند و شیر آهن تاب بخوردن دهند و اسهالیکه از جمیع بدن بود و یا از ذوبان اعضا باشد علامت آن التهاب تپ دق و بدبوی براز و اختلاف الوان براز و سوء ست آن بود و در معده و جگر و امعا هیچ آفت نباشد و این قسم مانند تپ دق علاج پذیر نیست و اگر بسبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود درین قسم نیز اختلاف الوان براز میباشد لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت و راحت می یابد پس می باید که این اسهال را بند نکنند و اسهال بحرانی که در روز بحران می افتد نیز همین قبیل بود و آنرا نیز بند کردن خطاست و خوردن آب همچنین آبگوشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد

اندک اندک آب آن تا یک عرق بارتنگ و عرق عنب الثعلب هر دو شوربای کبوتر یا دراج با مصالحه
فالیضه بخورانند قرشی گفته که پنیر کهنه را مکرر از آب بشویند خشک نموده بریان کنند و یکمثقال با شربت مناسبه
بسیار نافع بود و سوم انفع اشیاست از برای کسیکه اسهال دارد و حمام و دلک و قی و ادرار نیز از
حابسات اسهال است و گذاشتن شاخها قریب چهار ساعت بر شکم مریض از مجربات ابو علی سینا
است و دوائی که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیره خرفه سیاه بریان
در عرق کیوره و گلاب و عرق گاوزبان برآورده شربت سیب و شربت صندل یا شربت
انار ترش و بارتنگ داخل کرده بخورد و اگر خوف مغص باشد اسبغول در روغن بادام چرب کرده ضماد
کنند و بخورد و ضماد زرور استعمال نماید و غذا آش جو از جو بریان بخورد و هر گاه حرارت کم شود قوابض
قوبه دهد و اگر ماده بارد باشد قرص عود بخورند و دوا السماق بخورند و چهارا چون بریان کرده بخورند
حابس اسهال است خصوص با افیون در قطع آن مجرب آزموده است زحیر که آنرا پیچش گویند و آن
حرکت است از امعاء مستقیم از برای دفعه فضله و رفع نشود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و یا باشد
که با آن خونی مختلط بود و سبب آن صفرای یا بلغم مالح که با معا رسید و علامت هر واحد
خروج هر واحد بود با سوزش مقعد علاج آن لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه
چار تخم داخل کرده بخورد و سفوف طین و غیره با روغن گاو یا روغن بادام چرب کرده بقدر نه ماشه همراه دوای
مذکوره بخورد و تخم ریحان برشته را سفوف ساخته از شش ماشه تا نیم توله صباح و شام با آب سرد بخورد
از برای زحیر و پیچ مفید و معمول و استاد بود و سفیدی تخم مرغ بروغن بادام و یا بروغن گل آمیخته
زیر ناف طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود علاج پیچ صفراوی و بلغمی کنند و اگر
درین مرض نه دانه تخم فلوس بروغن گاو چرب کرده فرو برد و بر نیاید باید که ریشه خطمی بقدر یک توله
در آب لعاب برآورده مغز فلوس در آن مالیده صاف نموده روغن بادام بالای آن ریخته

بخورد همان روز شفا میشود و حقنه کردن ازین دوا انسب بود و گاهی از برای تفتیح سده حب تخم
بقدر ته ماشه در گلاب عرق عنب الثعلب حل شده داده شربت بنفشه داخل کرده میدهند و آب گرم خوردن
نیز تفتیح سده میکند و گاهی بسبب ورم حار معاء مستقیم باشد علاج قولنج ورمی کنند و دو و سه روز غذا نخورد
و اگر بسبب دودی باشد که بمقعد رسد روغن گل زردی تخم مرغ و روغن بابونه نیمگرم کرده بمالند و
بر سر خشت گرم نشینند مخصوص آن درد امعا بود و آنرا طرورده (?) گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد
حرارت و تنفخ بود می باید که شیره بادیان شیره زبیب سیاه شیره تخم کشوث در عرقیات بر آورده گلقند
در آن مالیده صاف نموده تناول کنند و شکم را بروغن بابونه بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج
از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب صفراوی یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کنند و اگر
بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جوارشهای گرم خورد و اگر بسبب سده
باشد علاج قولنج سددی کنند و اگر بسبب کرم امعا باشد علامت آن احساس حرکت کرم باشد در
حالت گرسنگی و سیلان لعاب دهن و برهم سائیدن دندان در خواب گاهی خروج آنها
در براز می باید که چند روز شیر و نبات خورند و بعد از آن دوای برنگ تناول کنند تا کرم بمیرند
و بیرون آید قولنج مرض معوی باشد که مانع خروج براز شود و بان وجعی عظیم بود و فرق
میان این مرض و درد گرده آنست که در درد گرده بر جایگاه گرده بود و مایل بطرف قطن
باشد و درد قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و زیر آید و فرو تر شود
و از جائی خود تجاوز میکند و اکثر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن بید انجیر یکتوله همراه
گلاب بخورد و یا سنا مکی نیم ماشه تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلقند آمیخته همراه گلاب
عرق عنب الثعلب نوشد و سفرجلی مسهل و مانند آن نیز مفید بود خصوصا وقتیکه با قولنج غثیان باشد
و خوردن مصطگی رومی با گرم نیز نافع بود و تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز مفید بود و در حقنه (?) تسکین

قولنج قوی بود اول حقنه کنند و بعد آن از مسهل گرم تنقیه نمایند و همین است علاج قولنج ریحی مگر آنکه شیاف
و حقنه و مسهل که در قولنج ریحی مستعمل شود کاسر ریاح باشد و برشعثا برای تسکین درد شدید نافع بود و تکمید
و آن زیان ضرر میکند مگر وقتیکه سبب ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یکدو روز غذا ندهند بلکه اقتصار بر تحسّی
نمایند و آب سرد نخورند و همین است علاج قولنج که بسبب احتباس ثفل یابس باشد خروس سیاه رنگ پیر را بدوانند
که مانده شود پس از آن ذبح کنند و مهرا بپزند و بمصالح خوشبو ساخته بنوشند بسیار مفید بود و ادویه که
بالخاصیت بقولنج فایده میکند از انجمله شوربای هدهد و گوشت آن و خراطین خشک و براز سفید گرگ
با ماء العسل خصوصاً استخوانی که در براز او یافته میشود حتی تعلیق آن بران جانب و ذ نافع بود و همچنین
خوردن جرم معاء گرگ و اگر سبب پیچیدگی امعا زوال آن بکیس شکمین حادث شود و آن بعد از حرکت
شدید حادث شود علاج آن ده درم زیبق ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از اعلی
تا اسفل بمالند و اگر بسبب ورم باشد علامت آن تپ ضربان و ثقل بود و این قولنج آهسته آهسته حادث
شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه بروغن گل و سرکه
تر کنند و بر موضع ورم نهند و روغن بنفشه و بابونه نیمگرم کرده بمالند و ایلاوس قسمی از قولنج است
که در آن ثفل از دهن بیرون می آید علاج آن بعلاج قولنج سددی بود و شراب صرف گرم کنند
و اندک اندک بیاشامند طریق شانزدهم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه
عروق مقعد حادث شود علامت او آنست که در مقعد ورم و ثقل و خارش بود و اگر خونی باشد و
خون بواسیر غیر مختلط با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات میشود علاج آن
تا وقتیکه ضعف طاری نشود بند نکنند بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و رسوت
سه ماشه با ماست چکه ملتوت نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و غذا کلتهی با ماست
و داغ کردن مابین خنصر و بنصر از برای قطع خون بواسیر و داغ کردن مفصل ترقوه برای ریاح بواسیر

از مجربات است و حب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب است و خاصیت انجبار است
که با وجود قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر مسهای بواسیر اذیت دهد می باید که بعد فصد باسلیق
فصد صافن و یا فصد مابض و یا حجامت مابین رکبتین نمایند و ادویه مفتحه مانند سرگین کبوتر و قنه
و مراره گاو در آب پیاز بمالند و بهتر آنست که بعد فصد باسلیق زلو بچسپانند و سوخته برگ نیم در گلاب
سائیده ضماد کنند و همچنین تنباکو را در آب سائیده بربندند و شیر گاو جوشیده داده بخار آن بگیرند و بمالند
روغن زرد رفع درد بواسیر میکند مرهم سفیدآب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج با تنقیه سودا شود
بمسهل ماء الجبن کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملائم دارند و اصلاح
طحال یا کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فایده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر برداشت قطع نباشد دوای تیز با
دیگر نهند بعد از آن مرهم کوهان شتر استعمال کنند و یا برگ کرنب در آب بجوشانند و با موم
روغن زرد بسرشند و استعمال کنند و گفته اند که تمام مسها را بیک دفعه ساقط نکنند و اگر بعد از قطع و یا
بعد از دوای تیز بواسیر متقرح شده باشد مدملات استعمال کنند و تبخیر زرنیخ و یا پوست مار و مقل همچنین
کچله و تخم بکاین دانه های بواسیر را ساقط کند و مسهای بواسیر که اندرون مقعد باشد باید که از محاجم
بیرون کنند و یا مویزج و نطرون سائیده در مراره گاو مخلوط نموده ضماد کنند تا مسها بیرون آیند
آنوقت دوای سم الفار بران نهند ریح بواسیر و آن ریح غلیظ بود که در تهیگاه و حوالی ناف
و گرده میگردد علاج آن تنقیه سودا بود بطوریکه در مالیخولیا گذشت و جوارش کمونی و مانند آن
با مدرات خورد و حب مقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود ناصور مقعد که قرحه خبیثه طرف معاء مستقیم
می باشد و از آن صدید می آید اگر غایر نباشد باید که از ابیفشارند تا آنچه در وی باشد بیرون آید
علاج آن بعلاج ناصور چشم کنند اورام مقعد اگر حار باشد علاج آن فصد کنند
و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نمایند و مرهم سفیدآب مالند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل در ظرف

از زیر یا سرب خوب بسایند و سائیده آنرا بر مقعد ضماد نمایند و اگر مزمن گردد مرهم داخلیون نهند
و چون از علامات دریافت شود که ماده جمع میگردد قبل از نضج با شگافت تا ناصور نگردد و مرهم
سفیداب کافوری برای اشقاق مقعد هم نفع میکند و مرهم کوان شتر اینجا نیز نافع است و باید که
طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشیای قابضه احتراز کنند انتشار مقعد علامت
آن خروج براز و ریاح بی اراده باشد علاج آن بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و معاجین حاره
بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و نرگس طلا کنند و سنبل الطیب و قسط و مرو جوز السرو
و مانند آن از ادویه قابضه گرم در آب بجوشانند و علیل را در آن نشانند خارش مقعد اگر بسبب
دیدان باشد علاج آن مذکور شد و اگر مقدمه بواسیر باشد علاج آن مثل بواسیر بود و اگر بسبب
اخلاط مراری و یا بورقی باشد تنقیه کنند و حجامت ما بین کتفین نمایند و سرکه و روغن گل را بر مقعد طلا کنند
طریق حقنه هم در امراض کلیه و مثانه هزال کلیه یعنی لاغری گرده یا بسبب سوء المزاج گرم باشد
و یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب مادی استفراغ واقع شود علامت آن سفیدی
بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک سبب
کنند و نارجیل و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل معجون ساخته بخورند و هریسه کلیه با چربی بط
و مرغ خوردن مفید بود هرگاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند خشخاش و مغز کدو و پنبه دانه
تقویت نماید ضعف گرده علامت آن بول مانند غساله گوشت باشد و درد پشت
و کمی شهوة باه بود و اگر بسبب هزال باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب سوء المزاج باشد تبدیل مزاج نمایند
و اگر مادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب تعب سفر عارض شود علاج آن خود را از تعب باز دارد و بعد
از ان تقویت گرده از لبوب مذکوره نماید و ادویه قابضه بر گرده ضماد کنند و مالیدن روغن گل
با سرکه نیز مفید بود و شیر گوسفند و شیر شتر در تقویت گرده بی بدل است و غذا شیربرنج و کلیه بچه

پیه گرده بز مناسب بود و همین است علاج ضعف گرده که بسبب کثرت جماع و یا بسبب کثرت مدرات
و یا بسبب صدمه عارض گردد و خوردن بهی و غوره درین باب نافع است **وجع کلیه** اگر درد بسبب
ریاح باشد علامت آن تمدد بلا ثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره انیسون
شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات که شدید الحرارت نباشد با گلقند و شربت بزوری یا شربت دینار
بخورد و روغن گل و روغن بابونه بمالد و اگر گل ختمی و کسینه و دیگر مدرات در آب جوشانیده ضماد
نموده نطول کند و ثفل آن بر بندد درد زایل کند و تکمید از نمک و سبوس گندم و ریگ گاوزران بسیار
مفید بود و چون خیز آرد ماش را بر جای درد بر بندد درد رفع میشود و ضماد زرده تخم مرغ استعمال
نماید و اگر بسبب ریگ باشد علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و بیرون دوال
دور بخلد و هرگاه قاروره تمام شب در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد ظاهر
گردد علاج آن حجر الیهود سائیده سنگ ماهی سائیده هر یک ماشه صمغ آلو سائیده یا صمغ عربی
سائیده بقدر نیم ماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خربزه شیره خار خسک یا شربت آلو بالو یا شربت بزوری
بخورد و سفوف حجر الیهود و معجون آن را بکار برد و خوردن معمولا بالخاصیت نافع حصاة است
و پتهر پهوڑی که نباتست مشهور چون او را شش ماشه در آب خیسانیده با نبات بخورد نفع میکند
و یک عدد کرم شب تاب که پر آن دور کرده باشند خشک کنند و با دوازده مثقال آب حلتیت چون
سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ اطبا این عمل مجرب دانسته اند و خوردن ماء الجبن
نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده میکند و نطول گل خطمی استعمال کنند و ثقل آن بر بندند و اگر ازین تدبیر فایده
نشود قی نماید و تنقیه از فصد و مسهل کنند و با ادویه مفتته حصاة می باید که صمغ آلو و مانند آن بار با
و همچنین ادویه مقوی عضو مانند سلیخه و سنبل الطیب و اگر درد شدید باشد ادویه که بالخاصیت مسکن درد
باشد مانند تخم کرفس تخم شبت و یا ادویه که بسبب تخدیر تسکین نماید باید داد و همیشه آب زن باید کرد و

دوائی ید الله در بنیاد عجیب است و اگر بسبب ورم باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق
از جانب ورم کند و لعاب اسبغول و لعاب بهیدانه و شیره عناب و مانند آن با شربت بنفشه بخورد و ضماد آرد
جو استعمال کند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود و بعد از
نضج نیز مسهل بارد و تنقیه کند و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق نافع بود و اگر ماده
را اراده نضج کند باید که تخم کتان و تخم خطمی حلبه با نبات در آب خیسانند و صاف نموده بخورد و همین ادویه
در روغن کنجد سائیده ضماد نماید و در آب جوشانیده نطول سازد تا نضج یابد و بعد از نضج سرگین کبوتر
غبار آسیا آرد کرسنه در ضماد افزوده بکار برد و انجیر در ماء العسل بپزند تا مهرا شود و ضماد کنند نیز
انضاج ورم گرده بنماید و هرگاه منفجر شود و مده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خربوزه خسک خار
با شربت بزوری بخورد و خشخاش با شیر خر نیز عضو را از مده پاک میکند بعد از آن سفوف محمه چهار ماشه
با مدرات بخورد و اگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب قرحه گرده باشد علامت آن درد
و ثقل بود و خروج خون و مده و نتن بول باشد علاج آن فصد و قی کنند و قرص کهربا و قرص گلنار
و قرص کاکنج و مانند آن با ادویه مغریه مانند نشاسته کتیرا صمغ عربی آمیخته لعاب اسبغول لعاب بهیدانه و شیره
تخم خیارین و شربت بزوری و دیگر مدرات خورد جرب گرده که عبارت از انفجار بثور گرده بود
علامت آن حرقت بول و خروج قشور سرخ با مده باشد و درد و حکه و دغدغه و نخس در موضع
گرده بود. علاج آن قی نماید و فصد باسلیق از جانب مرض کنند و بعد از نضج مسهل بارد و تنقیه
سازد و بعد از آن تبرید و ترطیب علاج کند و بنادق البزور سائیده با گل ارمنی آمیخته همراه مدرات
خورد ذیابیطس آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه باشد و چون آب خورد در اندک زمانی بی تغیر
دفع شود علاج آن قرص کافور و قرص ذیابیطس و قرص گلنار و قرص طباشیر با مبردات قابضه تناول
کند و یا ماء القرع و ماء الخیار نیز نوشد و از آب سرد مکرر قی کند و آب انار ترش و لعاب بزر قطونا و آب

او نجار انیز فایده مینماید و دوغ جغرات ترش که غلیظ باشد خصوصاً که از شیر گوسفند ساخته باشند
در برف سرد کرده خوردن انفع اشیاست و ضماد صندل نماید و در آب سرد غوطه زدن بحدیکه
بدنش سرد شود درینباب مفید بود قرشی گفته که خوردن تخم مرغ که یکشب در سرکه خیسانیده
باشند درین مرض نافع بود و چون این مرض مزمن شود بر بول الکس هجوم می نماید و مورچه ها در ان
می افتد و می میرند درینوقت گلوی خشخاش را نرم سائیده با شکر ری آمیخته نهار دو کف دست
هر روز بخورد **قروح مثانه علامت آن** درد مثانه و عسر البول و سوزش نوشتن آن و خروج
مده و قشور مانند سبوس بود علاج آن العلاج قروح گرده کنند و زرد چوب آمله بکوبند و قرص ساخته
بدهند مفید بود و چکانیدن شیاف ابیض با شیر شتر و زرورق مندمله درینجا مفید بود و اگر حرکت بسیار
باشد چکانیدن ماء العسل یا ماء السکر و نوشیدن آن بسیار فایده میکند و از اغذیه حریفه و مالحه و جماع
اجتناب کنند **جرب مثانه که علامت آن** درد شدید با خارش و سوزش وقت بول و خروج
رسوب نخالی و مده نیز باشد علاج آن نیز مثل علاج جرب گرده بود و خوردن و پچکاری
گرفتن از لعاب بهدانه و لعاب اسبغول و شیر خر و بز و گوسفند و روغن بادام مفید بود **وجع مثانه**
علاج درد مثانه مثل علاج درد گرده کنند اگر بسبب حصبات باشد **علامت حصات مثانه** درد
ثقل مثانه باشد و خارش در بیخ قضیب بود و در رمل که خارج شود رنگ آن سیاه و خاکستری و سفید
مینماید و صاحب این مرض پیچ دست بر زهار نماید و بول بدشواری بیرون آید و هرگاه فارغ شود باز تقاضای
بول بود و علاج آن مانند حصاة کلیه بود و چکانیدن روغن عقرب و خوردن تریاق کبیر و
شرودیطوس درینجا مفید بود و اگر سنگ مثانه ازین تدبیر بیرون نه آید باید که شق کنند و بیرون
آرند و این عمل در سن ده سالگی مینماید و مابعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتری از سنگ
عقرب در دست داشتن و پوشیدن موزه ها که در آن میخهای آهن باشد تفتت حصاة میکند و باز پیدا

نیشود ورم مثانه اکثر آن حار باشد علامت آن درد شدید و انتفاخ عانه
واحتباس بول و براز و تپ گرم و هذیان باشد علاج آن نیز مثل علاج ورم گرده بود مگر آنکه ادویه
مستعمله در امراض مثانه می باید که قوی تر باشند و از اشیاء بارده قابضه ضماد نمایند از زن آرد جو
کنند و قیروطی کاسنی ضماد کنند و بعد از چند روز ضماد بسم کنند و نوشیدن شیر شتر از برای تحلیل ورم مثانه
بی نظیر است جمود دم در مثانه گاهی خون که از جگر و یا گرده در مثانه میریزد منجمد گردد و گاهی
به سبب ضربه یا سقطه رگ بزرگ از مثانه منشق میشود و خون بسته گردد و علامت آن کرب و
غشی و برد اطراف و عرق سرد بود علاج آن سکنجبین عنصلی با خاکستر چوب انجیر بدهند و زر سلحفات
خورند و اکلیل الملک بابونه و مانند آن در آب بجوشانند و ضماد کنند و در آن نشینند و نیز مایه خرگوش
در احلیل بچکانند و علاج حصاة گرده کنند و اگر ازین فایده نشود شق کنند و خون منجمد را بیرون آرند
ریح مثانه که علامت آن تمدد بلا ثقل بود علاج آن از مالیدن روغنهای گرم و خوشبو کنند
و از سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و از ادویه حاره نطول سازند احتباس بول و عسر آن اگر
بسبب ورم یا حصات یا ریح غلیظ باشد علاج آن در درد مثانه مذکور شد و اگر بسبب انجماد خون
باشد علاج آن در جمود دم مثانه گذشت و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود
علامت آن تقدم راحت و خوردن اطعمه غلیظه و ثقل عانه بود علاج آن مدرات قویه مثل انیسون از
تخم کرفس و دوقو و تخم شلغم صحرائی را در آب جوشانیده و صاف کرده و شربت بزوری داخل نموده
بخورد و همین ادویه را در آب بجوشانند و در آن نشینند و ادهان حاره مانند روغن شبت بمالند
و در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط صفراوی باشد که بر مثانه ریزد و علامت آن سوزش و زردی
بول بود علاج آن بعلاج حرقت بول که بسبب حدت و بورقیت بول باشد نمایند و اگر احتباس
بول بسبب حبس قصداً و یا بسبب خواب طبیعی یا اشتغال ضروری باشد علاج آن از ادویه مدره وادو

مرخیه نطول کنند و مثانه را از دست عمر نمایند و به روغن بلسان و روغن گل و مانند آن بمالند و
خوردن چوه تند بقدر یکماشه با برگ پان از برای رفع حبس البول مجرب نوشته اند و چون شوره قلمی
و خردل هر یک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و بیخته بخورانند بول بسته را بگشاید و نیز شوره قلمی و نمک
ترب جواکهار بقدر دو دو ماشه کوفته و بیخته با لسی شیر گاو خوردن در ینباب فایده عظیم دهد و ورق
نیل در آب سائیده و همچنین تخم قرطم و کسنب و جزرات سائیده بر عانه ضماد کردن مفید بود و شاخ
زعفران در سوراخ قضیب نهادن و همچنین پیس نده در سوراخ ذکر داشتن بالخاصیت موجب ادرار
بول است و قی داشتن شوره و کافور در احلیل و طلا کردن آن بر ناف نیز فایده میکند و اگر کبوتر بچه را بکشد
و خون آنرا بر زهار چکانند و شکم آنرا شگافته گرم گرم بر زهار بندد قوت مثانه را بحرکت می آرد و چرک
گوش گاومیش بر ناف مالیدن فوراً بول را بگشاید و شیاف نمک طبرزد نیز ادرار بول میکند تقطیر
بول حالتی باشد میان احتباس و استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن در احتباس بول
گفته شد و اگر بسبب اخلاط حاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول و علامات غلبه صفرا بود و
علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب بورقیت بول باشد باید کرد و اگر بسبب ردی مزاج مثانه و
استرخای عضله آن باشد علاج آن بعلاج سلس البول که بسبب ردی می باشد باید کرد و معاجین گرم
باید خورد **حرقت بول** اگر سوزش بول بسبب حدت و بورقیت بول باشد علامت آن حرارت
مزاج و رنگینی قاروره و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنادق البزور همراه لعاب اسبغول
در عرقیات برآورده و شربت بنفشه داخل نموده بخورد و از اشیاء مالحه و حامضه و حریفه احتراز کند
و پچکاری از شیاف ابیض کافوری و شیره تخم خیار یا شیر خر یا شیر دختر بگیرد و کشنیز خشک و نیلوفر و صندل سفید
آمله مقشر در آب ترکنند صباح آنرا مالیده صاف نموده شربت نیلوفر انداخته بخورد و درخت کبیله
قدری می سیمان تنه شق کنند و شب ظرفی بلوری نهند که آب از آن در ظرف بیاید آنرا بگیرند و وقت

حاجت بدهد و اگر سوزش بول از قرحه باشد فصد باسلیق کنند و شیره تخم خیارین شیره خارخسک
شیره تخم خرپوزه در عرقیات برآورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از چندی که قرحه از
مده پاک شود همراه دوای مذکور پنجماشه قرص گلنار یا قرص کهربا و یا قرص شب و مانند آن که اندمال
قرحه کند باید داد و چون یکدام پوست بیخ فالسه را ریزه ریزه کرده در آب شب تر کنند صباح اندکی
مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول و سوزاک مکرر در تجربه رسیده است و قرص کاکنج
نیز درین باب نافع است و چون گیرو یکدام دال نخود معه پوست یکدام شب در یکنیم پاو آب تر نموده صباح
بطور بهنگ سائیده بنوشند و وقت تشنگی لسی شیر گاو بخورند در سه روز صحت میشود و سفوف قلمی کشته
همراه تبرید مذکور میدهند نیز مفید است و سفوف زردچوبه در ازاله قرحه کهنه مجرب و آزموده
است و چون کتیرا صمغ عربی بالقدر دو دو ماشه شب در آب تر کنند صباح مالیده صاف نموده یا سائیده
بنوشند از برای حرقت مثانه و سوزاک مفید بود و برگ نورسته کیکر و ست گلو ست سلاجیت
هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و زروق یعنی پچکاری شب یمانی از برای قرحه جدید و قدیم مفید بود
و زروق اطریفل استعمال آن نیز مفید بود و اگر تدبیر مذکور بعد از فصد باسلیق و مسهل کنند انفع خواهد بود
و تار الجبن از برای سوزش بول نیز فایده میکند و اگر حرقت بول بسبب جرب کلیه و مثانه باشد علاج
آن گفته شد سلسل البول و آن است که بول بی اراده بیرون آید و اگر بسبب سردی مثانه باشد
علامت آن سفیدی قاروره بلا حرقت بود علاج آن کندر مصطگی از هر یک یکماشه یا ربع سائیده
در گلقند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول کنند و همچنین خوردن دیگر ادویه حاره قابضه فایده میکند و فلا
خوردن نیز نافع بود و مشک و جندبیدستر با روغن بابونه و روغن نرگس امثال آن آمیخته
بر مثانه ضماد کنند و معجون کلکلانج نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد و علامت آن گرمی
مزاج و رنگینی قاروره بود و علاج آن بعلاج ذیابیطس کنند و در عقب جماع بول کردن موجب

سلسل بول و بول در غراش بود بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن العلاج نفث الدم نمایند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون چاکسو بست و یکعدد را باریک سائیده بخورد و بالای آن براده صندل سفید شب در آب تر نموده صباح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم مجرب آزموده است و همچنین چهار دانه تر ملی را در آب سائیده در جغرات آمیخته در پیاله چینی یا چیه بسته در شب گذاشته هر روز تا یکهفته بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول لزوجیت و غرویت باشد از تولد حصاة ایمن نباید بود و نیز امراض گرده منحل بول غلیظ که در آن رسوب بسیار باشد میگردد و بسا است که از بستن هیمانی درد گرده شدید پیدا می شود و قی در اکثر امراض گرده سود دارد و آشامیدن آبی که از چشمه آهن بر آید مقوی مثانه است و همچنین آب آهن تاب ضمادات اشیا برای مثانه استعمال حموضات است و در اثنای غذا آب خوردن مانع حدوث سنگ مثانه است و حبس بول باعث آن و جماع طویل بی انزال مورث آفت مجاری بول بود طریق تجدید

در امراض اعضای تناسل نقصان باه اگر بسبب استرخای قضیب سردی اعصاب آن باشد علامت آن کثرت و رقت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب در آب سرد کوچک شود و لاغر و سست نباشد علاج آن بعلاج فالج کنند و معجون لبوب کبیر و فلاسفه و مانند آن خورد و اطلیه بمالد و اشیای عطره ببوید و اگر متقلص نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرخا بسبب ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قلت منی گفته شود و حبوب و ادویه و اطلیه و معاجین وغیره نافعه استعمال نماید و اگر چوه مندی را نیم ماشه با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید بود و اگر شش تا نک روغن مندی را ناشتا تا چهل و یکروز بخورد و درین مدت جماع نکند قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بسبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی و بوی قلت منی یا بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود علاج آن غذا ر جید مانند گوشتهای فربه مرغ و نارجیل یا شکر و

حلوا از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیضه نیمبرشت خورد و شراب خوردن نیز نافع
بود و ترک جماع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن
انجماد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیاء حاره بود و علاج آن معاجین گرم مقوی باه و معجون
لبوب کبیر و زنجبیل پرورده و دواء البصل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت
آن غلظت منی با سرعت انزال بود و از مبردات نفع یابد علاج آن از مبردات کنند و یا بسبب یبوست
آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیاء مرطبه بود و علاج آن از مرطبات کنند
و دواء الترنجبین بخورد و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود و علاج آن از اشیاء
یابسه مانند زیره و دارچینی کنند و اطریفل صغیر و معجون بزور و مانند آن نافع بود و اگر بسبب برودت و
رطوبت باشد و این اکثر بود به نسبت برودت و یبوست و حرارت و یبوست علاج آن مرکب از علاج
مفردات کنند و حرارت و رطوبت سبب این مرض نمیشود و اگر نقصان باه بسبب سکون منی و فقدان
لذع آن بود چنانچه بنگی و افیونی را میباشد علامت آن کثرت منی و جمود و غلظت آن باشد علاج
معجون زرعونی و معجون بزور و دیگر معاجین حاره و دواء المسک و سفوف محبر خورند و روغن عاقرقرحا
استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و شکر و ماهی
تازه و زردی تخم مرغ و کله و هریسه بخورد و شنیدن حکایات که مشتمل بر رغبت جماع باشد و نظر
در تسافد حیوانات مهیج این معنی بود و در تقویت باه فائده غذا زیاده تر از دوا بود و از تخمه و کثرت
شرب آب و کثرت استفراغات و مجففات منی و محللات ریاح و حوامض و مخدرات و تبرید
کثیر احتراز کند و اگر بسبب امور وهمیه باشد ازاله وهم بلطائف الحیل کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد
علاج خفقان کنند و اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب ضعف جگر و یا معده
و یا گرده باشد تقویت هر واحد کنند و اگر بسبب قلت ریاح باشد علامت آن سلامت اعضا و قلت نفخ

و کثرت منی باشد علاج آن ادویه و اغذیه باهیه نفاخه بخورند مانند پیاز و نخود و گزر و انگور
با قلاو پسته و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر و چون شیر میش را نیمگرم کنند و خرقه را
در آن تر کرده بر ذکر نهند و چون خشک شود باز چنین کنند ذکر فربه شود و اگر عسل زنجبیل بر قضیب
بمالند یا هر که مجامعت کنند موجب سستی گردد و کبابه یا حلتیت در دهن گیرند و آب را بر قضیب
بمالند موجب لذت شود و قلفل و زنجبیل با سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل نماید و عروسک که در
هندی بیر بهوتی گویند در روغن ماده گاو بریان کنند چنانچه بگدازد و پس از آن بر قضیب بمالند و
مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شود و ملذذات که در قرابادین مذکور است استعمال نمایند و در
مرد و در دل زن پیدا میکند و طلاهای منزل نیز همین فعل میکند سرعت انزال اگر بسبب ضعف
قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن منی کثیر رقیق خارج شود و بآن
علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه بالتمام از قی و مسهل کنند و عانه و خصیه را بروغن قسط
و روغن نرگس و مانند آن بمالند و سفوفات و غیره استعمال نماید و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن
حدت و لذع منی بود در حالت خروج علاج آن از مبردات کنند و اگر بسبب ضعف اعضای رئیسه بود
در حالت نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد در منی و مذی و ودی منی از فضله
هضم چهارم پیدا میشود و فایده او ظاهر است و مجرای او اسفل است و مذی رطوبتی است که
در ابتدای شهوت جاری میشود تا بسبب تلیین مجرای منی بسهولت خارج گردد و مجرای آن بالای
مجرای منی است و ودی رطوبتی باشد لزجه که قبل از بول از مجرای او بیرون میشود و مجرای او بالا
مجرای مذی است و اگر سیلان منی بسبب کثرت آن باشد علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع
بی وقوع ضعف علاج آن جماع زیاده کنند و تقلیل غذا نمایند و دوای مقلل منی خورند
مانند آنچه که مقلل شیر اند تقلیل منی هم می نمایند و اگر بسبب رقت منی بود علامت آن حدت منی

حرقت بول و زردی رنگ منی باشد علاج آن اشیاء بارد رطبه باشد نیلوفر و بنفشه و عناب بخورند
و دوای بارده که مقلل منی باشد مانند گلنار تخم کاهو خرفه اسپغول تخم کاسنی و بیخ و کشنیز خشک
و سفوف تخم فنجنگشت تناول کنند و اگر بسبب استرخاء اوعیه منی و سردی مزاج آن ضعف
قوت ماسکه باشد علامت آن رقت منی و خروج آن بغیر از نعوظ بود علاج آن دوای حار مغلظ
منی مانند پودینه و سعد و گلنار تخم سداب شهدانج و کمون و شونیز و معجون کمونی بخورند و اگر بسبب
ضعف گرده باشد علاج آن تقویت گرده کنند و ورود منی که در وقت تصور جماع و یا بسبب شنیدن
حکایات لذیذه می‌باشد علاج آن ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از معاجین و اطلیه نمایند
کثرت احتلام اسباب آن مثل اسباب جریان منی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن و پارچه سرب را بر
پشت بندند و بر پشت خواب نکنند و برگ بید و نیلوفر و مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن
نافع بود تعذر بوطء و آن است که در وقت جماع انزال کند و سبب آن استرخای اعصاب و تحلیل روح
بود و این علت بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار بجماع دارند و لذت بسیار از آن یابند علاج آن
در حالت خلاء جماع نمایند و تا انزال نکنند بجماع مشغول نشوند و گل ارمنی و مصطگی و کندر و گلنار و
مانند آن در رب شربت انار شیرین آمیخته بخورند و از همین ادویه اشیاف ساخته بردارند و
تقویت دماغ و دل نمایند **اورام خصیتین** اگر سرخی رنگ و درد و التهاب شد علامت حرارت
است علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم گیرند بعد از آن فصد صافن یا حجامت قطن نمایند
و چسپانیدن زلو نیز مفید بود و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب شیره تخم کاهو مقشر و شربت
نیلوفر کنند و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نمایند و آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی
رسوت صندل سفید در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و پارچه بگلاب سرکه و لعاب اسپغول تر کنند
و بر نهند و بعد از ابتدای آرد نخود و آرد جو آرد باقلا بایند و بعد از آن بابونه اکلیل الملک صبر زرد و مانند آن

در روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نماید و چون گل ٹیسو را جوشانیده بر خصیه بندد از برای
دفع ورم و تسکین الم و استرخای خصیه بدیل ست و نطول از آب آن نیز در اینجا مجرب است
و ضماد کردن صبر که در شراب آمیخته باشند نیز نافع بود و ضماد بیضه سنگ پشت از برای ورم بارد
خصیه مجرب آزموده است و مغز بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن
رگی که بر پشت ابهام است از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ فراخ کردن در گوش از جانب
مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن
قریب بند دست از طرف ابهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات است و اگر ورم سوداوی باشد
از امخاخ و شحوم و صموغ در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب خلط بعد از نضج
تنقیه کنند **درد خصیتین** اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب و گرمی خصیه بود علاج آن
تبرید خورند و آب کدوی سبز و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و مانند آن
از مبردات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از برودت باشد علامت
آن قلت درد بود علاج آن اصل السوس مقشر نیلوفر پرسیاوشان و مانند آن در آب جوشانیده
گلقند در آن مالیده صاف نموده بخورند چربی بط و مرغ و روغن خروع و روغن بابونه و مانند
آن بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا ثقل بود علاج آن بابونه و
اکلیل الملک و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده نطول کنند و جند بیدستر را در روغن چنبلی آمیخته
ضماد کنند و نطولی که برای درد گرده ریحی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تنقیه
سودا و ماء الجبن مفید بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد فصد کنند و رادعه غیر قابضه مانند نیلوفر
و بنفشه و کدو استعمال کنند **تعظیم خصیتین** گاه باشد که خصیتین بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ
بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود علاج آن در ابتدا ادویه سرد مخدره مانند بیخ لفاح

و پوست خشخاش و حکاکه سنگ مس حکاکه اسرب و حکاکه سنگ آسیا با آب گشنیز سبز طلا کنند
و ادویه که مانع بزرگ شدن پستان است در اینجا نیز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود
علاج پذیر نشود ار تقلّع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه سوی خانه بالا رود و ذبول کلی
در دیگر دیده گذشته باید کرد و در روغن بابونه در روغن سوسن بمالد و از ادویه گرم مانند
حلتیت و جلبه فرفیون ضماد کنند دوالی صفن صلابت آن گاهی رگهای کیسه خصیتین
سطبر شوند و اکثر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی پا و ورم صلبت خصیه
بود استرخای صفن گاهی کیسه خصیتین از رطوبتها استرخی و دراز میشود علاج
آن ادویه بارده قابضه مانند مازو و آس گل سرخ و عدس گلنار و جفت بلوط و گزمازج
در آب بجوشانند و صاف نموده تطول کنند و ثفل آن را بربندند و همین ادویه را در آب پوست
انار سائیده ضماد کنند قروح ذکر و خصیه حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار مانند آن
از مراهم مدمله مفید بود و صبر و مرداسنج و اقلیمای مغسول با شراب ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد عفونت
خوبه مانند دقاق کندر و کاغذ سوخته و مر ضماد سازند و یا سائیده فرو نمایند و اگر از قسم آکله
باشد فلفل پیبول بمالند بعد آن ادویه مدمله را استعمال کنند و اگر قرحه داخل قضیب باشد علاج آن در
حرقت بول گفته شد حکه قضیب علاج آن فصد کنند و برابر بیه حجامت نمایند و تنقیه سود کنند
و قدری از اینها سائیده با روغن گل سرکه و آب گشنیز سبز آمیخته ضماد سازند و قضیب را با آب گرم شستشو
و سپیده تخم مرغ را طلا کنند و ورم قضیب علاج آن مثل علاج ورم خصیتین باید کرد مگر آنکه حیوانات
زنبور نفس قضیب را نسبت شود و اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب حجامت بیدن مضایقه ندارد و آنچه
مخصوص بقضیب است در ورم حار عدس گلنار ورق گل پوست انار در آب بجوشانند
و بکوبند و در روغن گل آمیخته ضماد سازند و در ورم بارد آرد جو خطمی پشته خرما در روغن بابونه

و سر که آمیخته ضماد نمایند علاج ثالیل قضیب یا نند علاج سایر ثالیل است شقاق قضیب علاج
آن بعلاج شقاق مقعد کنند سده مجرای قضیب اگر بسبب شده باشد علامت آن سوزش
بول و عسر خروج آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و لعاب اسبغول و شیره خرفه با شربت نیلوفر
خورند و شیاف ابیض با شیر دختر در روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط غلیظ باشد عسر خروج
بول بلا حرقت و درد بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاده مانند بادیان
و انیسون و کشوث و تخم خربزه با شربت بزوری خورد و اوده یه ملطفه مانند بابونه و اکلیل الملک
مرزنجوش در آب بجوشانند و نطول کنند و روغن بابونه و روغن سوسن را در احلیل
چکانند و گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را اندکشاد گویند علاج آن
سفوف چهال ماک آب بخورند و اگر فتیله گهوتچی در سوراخ قضیب یک لحظه بدارند بسیار مفید
بود اعوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن
سوسن نرگس چربی بط و چربی مرغ و مغز ساق گاو باهم ممزوج نموده بمالند و اندست
راست کنند و از جبایر بر بندند که تا باز کج نشود طریق نوزدهم در امراض زنان
ورم رحم اگر با تپ و ضربان باشد فصد باسلیق کنند و فصد صافن نمایند و تبرید و منضج
و مسهل آنچه در سرسام گذشت بکار برد و حمول جدوار استعمال نمایند و مرهم زعفران و ضماد شیر میش
برای ورم صلب رحم مجرب است و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع گردد علامت آن شدت
عوارض بود و تپ باید که از لعاب حلبه و تخم کتان حقنه کنند و در آب گرم بنشانند تا نضج یابد و
منفجر گردد و بعد آن از ماء العسل حقنه کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم از مده پاک شود و آنوقت
بمرهم مدمله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت حشفه بخون آلوده گردد باید دانست که شقاق
رحم است پس علاج آن از مرهم شحوم کنند و هم سفیداب کاشغری نیز نافع است و جوارش لکونی

و دیگر جوارشات حاره نفخ رحم را مفید بود و علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی باشد
دیگ تا کم گند تک آبله سا ازرم سوده با شیر گاو هر روز تا یکهفته بخورد حیض مفرط را باز دارد و ضماد حبطیانا
نیز احتباس طمث کند و محاجم با نار زیر پستان نهادن و پستان را از چیزی بستن درین باب بسیار
مفید است و آمله مقشر و بادیان از هر یک یکتوله شب در آب نمایند صبح مالیده صاف نموده شکر
سفید یکتوله اضافه نموده بخورد در احتباس طمث مجرب آزموده است و حمول مازو رطوبت
از فرج زن باز دارد و اگر سیلان رطوبت بسبب فضلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن
بحسب غلبه خلط تنقیه کند پس از آن فرزجه و حقنه استعمال نمایند و غلبه خلط چنان دریافت میکنند
که پنبه نو بردارند و برآورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط غالب
است و اگر سیلان منی باشد علاج آن مفصلاً در ... در منی مردان گفته شد و فرق در رطوبت
و منی آنست که در منی سفیدی رنگ و غلظ قوام و عدم عفونت بود و چون پوست املتاس
مشکطرامشیع پرسیاوشان قند سیاه کهنه در آب جوشانیده صاف نموده دهند برای احتباس
نفاس فایده میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بفصد و حجامت
هر دو ساق میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محتبس شود
علامت آن لاغری بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که جید
الکیموس باشد بخورند و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن
فصد باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بار و تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و حقنه بهتر از
مسهل بود و قمقم یعنی تپنگ و مانند آن در آب اندرون اغذیه بجوشانند و مریضه را در آن
بنشانند و کنند از ... دم الاخوین جوز السرو و مانند آن در آب بارتنگ سرشته لته بدان آلوده
بردارند و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین ادویه حقنه کنند و قرص کهربا و مانند آن بخورد و اگر

از قرحه بند و بیرون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه و ماء السکر و یا ماء العسل حقنه کنند و مرهم باسلیقون
یا روغن گل حمول نمایند و آنجا که ماده حاده باشد حقنه کردن از آشجو سماق بعده و از اشیائی با ذه قابضه
مانند حب الآس و گلنار و گزمازج سائیده با روغن گل فرزجه یا حقنه کنند و اگر با قرحه درد شدید باشد
افیون و زعفران با شیر دختر استعمال نماید حکه رحم و او آنست که هر چند با زن
مجامعت کرده شود سیر نگردد علاج بعد از فصد تنقیه سوداء ابطلیه یاردة و روغنهای سرد بمالند
و فرزجه نماید انقلاع صفید بود بواسیر رحم چون فم رحم را بگشایند چیزی ملبد مانند سماروغ مشاهده
شود و از لمس نیز دریافت میشود و از آن رطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می آید
علاج آن مانند بواسیر مقعد بود و ضماد اقلیما ضماد کنند و مالیدن روغن نرگس و روغن سوسن
نیز فایده میکند کثرت اسقاط و او آنست که زن آبستن شود لیکن بچه نتواند داشت
اگر بسبب عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه و غضب بود باید که از آن احتراز کنند و آنچه بدنی
بود و اگر بسبب رطوبت رحم میباشد علاج آن عادت قی کنند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم
حب ایارج نماید و دواء المسک حاره و معاجین گرم بخورند و از روغنهای حاره حقنه کنند
و اگر بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس غذا جنین نمیرسد ساقط میگردد علاج آن
در احتباس طمث گفته شد و اگر بسبب لاغری حامله باشد که از غذائی او چیزی زیاده نماند که
جنین آن غذا کند علاج آن بعد از غذا حمام نمایند و هریسه و روغن و شکر و شوربای چوچه مرغ
فربه خورند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد علامت آن قراقر و نفخ و انتفاخ عانه بود و علاج آن جوارش
کمونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را به روغن سوسن زنبق چرب نمایند و حقنه کنند و شکر
تار حیل تناول فرمایند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گرد مانس
بیخته و فلوس بسفت علک و پوست اترج و شت و دوده کلپان از هر یک دو توله پوست املتاس یکتوله

ورده آثار آب بجوشانند هرگاه سیوم حصه بسوزد صاف نموده آب ترا بجای غذا و آب نوشانیده
باشند و روز چهارم کلتهی در آب جوشانیده آب آنرا بدهند و دال از آنکه باقی مانده است وقت شام
بدهند و روز پنجم نان موتهه بقدر یک دو دام بخوردن دهند و بجای آب عرق بادیان و عرق
عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بدهند و بعد از چند روز نان گندم با دال موتهه خورد و بروز
بیست و یکم اندک اندک روغن زرد شروع نماید و تا چهل روز پرهیز از همه چیز دارد و از اشیای
بارده و حرکات متعبه نیز پرهیز واجب است **اختناق رحم** بصرع ماند اما درین کف نمی آید
و صاحب این مرض چون بهوش آید آنچه بر وی وارد شود بیان میکند بخلاف مصروع **علاج**
آن در وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افاقت چیزهای خوشبو از دور دارند و چیزهای
بدبو مثل جند بیدستر و سیر و پیاز بهویانند و عنبر و مشک و عطرها بروغن چنبیلی بیامیزند و فرج و رحم را
بمالد و بعد از تنقیح تنقیه مسهل حار و حب ایارج کنند و از بقول و فواکه و جمله بارده احتراز نماید و اگر
بسبب احتباس طمث باشد تدبیر که در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و فرج و رحم را
بروغن بابونه بمالد و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت کند و اگر زن باکره باشد بهترین
علاج آن تزویج بود و زنی را که آبستن نشود عقر گویند و اگر بدشواری آبستن شود عسر الحبل گویند
و این اکثر بسبب برودت و رطوبت رحم میباشد علاج آن بعد از تنقیح تنقیه از مسهل حار و
و حب ایارج کنند و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات گرم بخورد و فرزجه زعفران
استعمال کنند و شیاف جوز بوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از آن مجامعت کند و بهترین
شکل جماع آنست که مرد بالای زن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع از مالیدن
پستان و کنج ران و سودن سر ذکر از دهن فرج و مانند آن مشغول شود پس هرگاه هیئت چشمان
زن متغیر شود و دم دراز کشد و مرد بجهد آنوقت دخول کند و منزل گردد و باید که

بعد از جماع اندکی زن بهمان هیئت بماند و ران‌های خود را بهم فشارد و علامات منی که مولد
باشد آنست که سفید و لزج و براق باشد و مگس بر آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یا یاسمین باشد
و علامت حبل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج درد
دریافت کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربه اطبا آنست
که سیر بردارد و اگر بوی و طعم سیر از دهن بوید دلیل آبستن بود و زنی که به پسر آبستن شود
رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای
چپ کند و ادویه که معین حمل است از آنجمله بول فیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخورد
زن دهد و تخم انجدان نیز درین باب مجرب است و برداشتن جمیع پنیرمایه خصوصاً پنیرمایه خرگوش
بعد از طهر معین بر حمل است و همچنین فرزجه از مشک و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و روغن بلسان
و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر بسبب عقر زیادتی فربهی زن باشد فصد و
استفراغ کنند و آنرا گرسنه دارند و ریاضت کنانند و اطریفل صغیر و لک مغسول با جوارش کمونی
آمیخته بخورند و جماع بر هیئت رابع نمایند و اگر بسبب قصور آلت باشد باید که پاره از عطریات
بطرف راس‌ها و خارج فرج بمالند سودمند بود و طلای علق بر قضیب بمالند قضیب بزرگ کند و
اگر قضیب بچیزی درشت بمالند بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همین عمل کند
و باشد که منی مرد و زن بالخاصیت عقیم باشد و امتحان آنچنان کنند که هر دو منی را در آب اندازند
پس هر که در آب بایستد نقصان در آنست و یا بول هر دو را گرفته به بیخ درخت کدو و کاهو
مانند آن بر اندازند هر بول که خشک کند در آن قصور است و گفته اند که هفت دانه گندم و هفت
دانه جو و هفت دانه باقلا گیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن بر آن بول کنند و هفت روز
گذارند پس هر بول که بروید از آن قصور نیست و گفته اند که سر قضیب بروغن آلوده جماع

کردن مانع حمل است و همچنین برداشتن ثفل بعد از جماع و فرزجه ساختن سرگین موش و سرگین
فیل با شهد و اگر سرگین فیل خشک کنند و با شهد بخور رانند نیز همین عمل کند و گاهی احتیاج میشود
بطرف مضیقات و ملذذات و معطرات و مجففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوق
و حفظ نسل است و حمول مضیقه استعمال سازند و کرد مانه در استخوان فرج عجیب است و قطعه اسفنج
را بردارد و بعد یک پاس تنگتر مثل باکره شود و بیر بهوتی در روغن گاو بریان کنند چند انکه بگدازد
پس روغن را بر قضیب بمالد و مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و طلائی خایه گربه سیاه
و حمول میعه سائله استعمال کنند و اگر گوشت ممولة خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج بمالد
مرد فریفته زن شود و از بیماریهای رحم علتی است که مشابهت به حبل دارد و آنرا رجا گویند و
فرق بدان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پایها مانند صاحب سوء القنیه
بیاماسد و کثرت جشا و سوء الهضم و قراقر بود و پیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت
حرکت پسر بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود علاج بعد از نضج اسهال جار و حب ایارج
تنقیه کنند و معاجین گرم کاسر ریاح استعمال نمایند و تریاق اربعه با مدرات مفید بود طریق

بستم در مرض صفاق و ثرب و مراق فتق آن باشد که بسبب انشقاق صفاق
یا اتساع مجریین که بالای انثیین در کنج ران است جسمی نفوذ کند و بکیسه انثیین فرود آید و
آنرا قیله گویند و باشد که آن جسم در عانه محتبس شود و آنرا فتق الاربیه گویند و اگر
آن صفاق حوالی ناف بشکافد و پوست شکم سالم باشد و یا ثرب در وی در آید و از انجا بر آید
آنرا فتق مراق البطن گویند و اگر جسم نافذ امعا یا ثرب باشد علاج آن انچه نازل
شده است آنرا از دست رد کنند بعد از ان ضماد قابض و مسدد همچو ضماد قشار کنند
ضماد کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن کمره آهنین که طریق ساختن

آن اینکه ران سپید اند به بیند و اگر نافذ ریاح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست
بر آن نهند و باز گردد و علاج آن از مثل جوارش کمونی کنند و آنچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند
و دهن بابونه و قسط و شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل
شده باشد آن را ادره گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و یا
مرهم مندمله استعمال نمایند و چون عود کند باز چنین کنند طریق بست و یکم در امراض
پشت و ما یتصل بها اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آن را تقعس
گویند و اگر بجانب خلف بود آن را حدبه گویند و اگر بجانبین زوال باشد آن را التواء خوانند
و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقار حادث شود و بسبب ضغط فقرات را زائل کند
علامت آن وجع شدید و ثقل پشت و تپ حاد و عظم نبض بود علاج آن فصد
باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دویم یا سویم سنا مکی و سورنجان مصری
نیز اضافه کنند و ضماد ملینه مانند لعاب حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق
گاو ضماد کنند و روغن گل و مانند آن بگرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظه باشد آن را ریاح
افرسه گویند و علامتش آنست که بعد از درد پشت حادث شود و تپ نباشد علاج آن
بعد از نضج از مسهل حار که در آن هلیلجات هر یک شش ماشه و سورنجان پنج ماشه بوزیدان سه ماشه
نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب
اراسج است و فقرات را بروغن قسط و روغن خروع بمالند و بر موضع متقسع محاجم بنار نهند و
اگر بسبب رطوبت مزلقه رقیقه باشد علاج فالج کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد حقنه کنند و رد فقره
بموضع آن کنند بعد آن ادویه قابضه مانند قسط سنبل الطیب سلیخه
سائیده با خل خمر ضماد کنند درد پشت اگر بسبب سوء مزاج مع مادۀ بادی بلغم باشد علامت

آن بتدریج حادث شود و بسبب ریاضت تسکین یابد علاج آن علاج ریاح افزینه کنند
و جایی که ماده نباشد فقط تدهین از روغن های گرم کفایت میکند و اگر بسبب تعب و کثرت جماع
باشد علاج آن ادهان حاره بمالند و ترک سبب کنند و اگر بسبب مشارکت گرده باشد علاج آن
گفته شد و اگر بسبب امتلاء رگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
علامت غلبه خون درد و ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات
قطن باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه بمسهل ها کنند درد خاصره یعنی تهیگاه
اسباب آن مثل اسباب درد پشت باشد و در اکثر بلغمی و ریحی بود علاج آن بعلاج درد پشت
کنند طریق بست دوم در دوالی و داء الفیل و درد پا و مفاصل و نقرس عرق النسا
دوالی علتی بود که عروق ساق و قدم فراخ شود علامت آن رگهای سبز گرداگرد ساق
و قدم ظاهر شوند علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن فصد عروق ممتلئه نمایند و از دست
بمالند و بفشارند تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل ها کنند و ترک ریاضت نمایند
و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند داء الفیل آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود
علاج آن مانند علاج دوالی بود و بعد از تنقیه درینجا فصد مابض و حجامت ساق یا چسپانیدن
زلو بسیار مفید بود و ساق را تا زانو از عصابه محکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن
غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هفته
یکمرتبه قی کنند و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند و کندر با ماسنه تخمیل
سفیدی بیضه نیم برشت ساییده در اطریفل صغیر آمیخته بخورند و طلاء صبر طلا کنند وجع مفاصل دردی
بود که به مفصل های دست یا پا حادث شود و اگر در مخصوص کعب و انگشت های پا خصوصاً
انگشت بزرگ پا شدید آنرا نقرس گویند و ماده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا میباشد

وازخون صرف وخون صفراوی نیز حادث شود وازصفرا صرف بسیار کم میباشد پس اگر ماده
دموی باشد علامت آن سرخی وعظم ورم وشدت ضربان باشد علاج آن اول فصد
باسلیق ازجانب درد کنند واگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد ازان
تبرید دهند وبعد از نضج از مسهل بارد که دران هلیلجات وسورنجان باشد تنقیه کنند وطلای نرد طلا کنند
صندلین وورق گل سپاری چهالیه یا ماميثا اقاقیا ومانند آن از ادویه رادعه قابضه باسرکه وآب
کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند واگر درد شدید باشد افیون زعفران وسیروج ومانند آن از ادویه مخدره
اضافه کنند ودر انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی وبنفشه داخل نمایند وبعد ازان اکلیل الملک
بابونه را افزایند وضماد بعد از تنقیه مناسب بود واگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم ضماد کردن مضایقه
ندارد وعلاج ورم صفراوی که علامت آن شدت درد والتهاب باشد مانند علاج ورم دموی
نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید وتسکین زیاده باید نمود واز ادویه بارده که دران قبض نباشد مانند
کدو وکاهو وکافور باسرکه وآب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند ودرینجا احتیاج ادویه محلله نمیباشد و
ضماد اسبغول برای ورم حاره مفاصل از مجربات است وچون سورنجان که خصوصیت بسیار
بمفاصل دارد داخلکردن آن در مسهل واضمده اوجاع مفاصل حار وبارد انسب است واگر ماده
مرکب از بلغم وصفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ وقلت التهاب ودرد ورخاوت ورم بود
اگر مرکب از سودا وصفرا بود علامت آن قلت درد وتمدد وخشکی وسیاهی موضع وصلابت ورم
بود علاج آن سورنجان شیرین سا سیده مصطگی سائیده بوزیدان سائیده
هریک یکماشه در گلقند آمیخته همراه شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره تخم خسک شیره
تخم خربوزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخلکرده بخورند ومعجون
سورنجان همراه شربت مذکور بسیار فایده میکند ومعجون عشبه نیز درینجا مجربست واز ادویه

محلله ملینه باشند اکلیل الملک بابونه وشبت وخطمی وصبر ولعاب حلبه وتخم کتان ضماد نمایند وروغن
بید انجیر وروغن حنا بمالند خصوصاً که سورنجان تلخ وبیخ نی وجدوار خطائی دران انداخته
باشند وضماد صابون نیز نافع است واگر ماده کثیر باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب
بحسب ماده از مسهل مرکب بحسب غلبه خلط تنقیه کنند واگر مفاصل صلب گردد چنانچه حرکت نتواند کرد
بعد از تنقیه موضع را بروغن کنجد وپیه بط ومرغ ولعاب حلبه بزرگ بمالند وروباه یا کفتار زنده را در روغن
کنجد بجوشانند ودران نشینند نافع بود **علاج درد ورک** که دردی بود در سرین **وعرق النسا** که
که دردی بود از مفصل ورک ابتدا کند واز طرف وحشی فخذ نزول کند وتا انگشت های پا رسد
مثل علاج وجع مفاصل بود واگر ازین تدبیر فایده نشود عسل بلادر طلا کنند وهمچنین شیر زقوم
وجند بید ستر با شیر انجیر ضماد سازند که تا آبله افتد ومواد ازان جاری گردد ومی باید که مندمل
شدن ندهند واگر ازین هم به نشود داغ زنند **رفیق دوم** در تدبیر امراضی که مختصه بعضو
نباشد وآن مشتمل بر نه طریق است **طریق اول در حمیات** اگر تب همیشه باشد وهر روز شدت
کند وبی لرزه وسرما آید وشدید نباشد آنرا لثقه گویند وماده آن بلغم باشد که متعفن شود
داخل عروق واگر هر روز آید وبا لرزه وسرما باشد آنرا مواظبه خوانند وماده آن بلغم باشد که
متعفن شود خارج عروق مانند دماغ ومعده وجگر وامعا وماساریقا وصدر وماننداین علامت تعفن
ماده در دماغ آنست که مریض از درد سر بسیار شکوه کند واگر با تب قی ودرد معده باشد
علامت تعفن ماده در معده است اگر با اسهال باشد علامت تعفن آن در احشا ومعده وماساریقا
بود واگر با ادرار باشد علامت تعفن آن در جگر بود واگر با سعال باشد در صدر وعلی هذا القیاس و
در تب بلغمی تشنگی میباشد ونبض سریع بود وقاروره غلیظ وکدر ودر شب وروز که بست وچهار
ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره میکند واگر مواظبه باشد شش ساعت زایل میگردد

واقل زمان اخذ و یا شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تپ یکروز درمیان آید با لرزه و سرما باشد آنرا غب دایره گویند و ماده آن صفرا باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تپ یکروز درمیان شدت کند و بی لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده متعفنه داخل عروق قریب قلب و کبد متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غب میباشد در محرقه بشدت میباشد و باشد که دو غب کب شوند و مانند تپ بلغمی هر روزی می آید لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت عوارض بر حدت ماده و ضعف آن برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تپ سن و دیار و فصل و مزاج و عادت و تدبیر متقدم نیز دلالت میکند و درین تپ تلخی دهن و قی و اسهال صفراوی و قلق و هذیان و صداع و سهر و نارنجیت بول میباشد مگر آنکه صفرا متوجه به امعا بود آنوقت قارورہ سفید و رقیق باشد و این منذر بسرسام بود بشرطیکه ماده مندفع برعاف نشود و زمان اخذ غب یا شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت میباشد و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیب است و اکثر ترکیب از صفرا و بلغم میباشد پس اگر صفرا و بلغم علیحده علیحده متعفن شوند شطر الغب حادث شود و اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفراوی لازمه و بلغمی دایره بود و شطر الغب یکروز زیاده می آید و یکروز کم و گفته اند اگر در علاج غب خالصه خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز می باشد برود و گاه باشد که بحران غب لازمه در هفت روز میباشد و غب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه غلیظ و وقتی که درد سر در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که بحران در روز هفتم خواهد شد و وقتی که درد سر در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تپ همیشه ماند و سرخی روی و چشم

و انتفاخ رگها و سرخی و غلظ قاروره بود علامت سونوخس است و آن تپ دموی بود که از غلیان خون
حادث گردد و اگر این عوارض بشدت باشند علامت مطبقه است و این تپ
دموی بود که از تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود چنانچه
چیچک و دیگر اورام میباشد و بحران تپ دموی در روز هفتم واقع شود و اگر روز چهارم آید
و با نافض آید علامت ربع دایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق
و اگر دو روز آید و یک روز نه آید آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و بان
سردی و نافض و عرق نباشد علامت ربع دایمه است و این بسیار نادر بود و ماده
این تپ سودا بود که متعفن گردد داخل عروق و زمان نوبت این تپ بیست و چهار ساعت بود
لیفوریا تپی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت
و انفیالوس برخلاف آن باشد و حمی غشی تپی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
گردد و حمی لیلی تپی باشد که بشب آید و بروز رها کند و حمی نهاری تپی باشد که بروز
آید و بشب رها کند و حمیات مختلفه چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد
و علامت آن مختلط باشد و حمی یوم که حرارت در آن متعلق بروح شود اکثر در یک روز
می رود و باشد که تا سه روز بکشد جالینوس گفته که تا شش روز هم میماند و این تپ ملایم میشود و در
و قاروره بسیار تغیر نمیباشد علاج آن ازاله سبب موجب آن نمایند چنانچه در غمی و همی و فرحی
و فکری ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین
در غضبی و سهری و تعبی و جبنی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله هر واحد نمایند و اگر ازین تدبیر
نرود علاج تپ بلغمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند و اگر بسبب شرب شراب باشد آنرا موقوف نمایند
و تبرید و تسکین حرارت نمایند و در زکامی و نزلی علاج نزله و زکام کنند و تپ دق

که حرارت دران متعلق با عضای اصلی و منوی باشد علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه به لثقه میباشد اما اگر طبیبی بصلابت و دقت و تواتر نبض واز دیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر لیّن و قرص کافور با تبرید یا ماء الخیار و ماء القرع دهد و در صورتیکه حمے عفنے با تپ دق مرکب شود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است واگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش و مانند آن که در نزله گذشت با قراص مذکوره آمیخته باید داد واگر با حمی دق حمے عفنے بود و اسهال برفق کنند و در علاج تپ دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویه مبرده مثل کافور باعث تخفیف می شود و همچنین بعض ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نموده وقت هضم غذا دهند و همچنین کافور با دویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و درین تپ از مرخیات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بجوشانند و دران بنشینند پس هرگاه بیرون شوند در روغن کدو تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و شوربای گوشت بز و پاچه دهند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیمبرشت بحال ایشان مناسب بود واز اشیای یابسه و مالحه و حریفه و حاره و گرسنگی و تشنگی و غم احتراز کنند سود در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و تپ صفراوی لازمه و خصوصا محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد ان تپ بلغمی بعد ان تپ سوداوی و هرگاه تپ عارض شود باید که اول از علامت ماده آن دریافت کند و بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کند اگر تپ صفراوی محرقه باشد علاج آن شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین در عرقیات برآورده شربت نیلوفر خاکسی داخلکرده بخورند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ خفقان بود عرق کیوڑه و عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان بقدر ۳ ۳ تولہ نیز

اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه را بان تر نموده بر جگر و دل نهند از برای
قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره باشد تدبیر صداع
و سهر نمایند و اگر سعال باشد لعاب بهدانه را اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیره عناب داخل کرده
غرغره نمایند و در روز پنجم شیره تخم خیارین را اضافه سازد مگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که درین هیچ وجه
تحریک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیادت باشد شیره خرفه نیز داخل نمایند و در روز هفتم شیره
تخم خیارین دور کنند و دادن شیره تخم کاسنی بعد نضج مناسب بود و اگر حاجت باشد بوقت
شام تبرید از لعاب بهدانه که در عرقیات بر آورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکسی
داخل کرده باید کرد و قرص کافوری بوقت شام تخم خیارین را نیز حل نموده و استاد مرحوم در کمال شدت
تپ استعمال میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بزر قطونا مفید بود و نیز اسبغول را
در پارچه بسته در آب انداز ند و بر هر دو لب مالند برای خشکی آنها مفید است و بشرطیکه مانع
نباشد دادن شیره آلو بخارا و شیره زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین
و امثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در تپ
صفراوی جمیع اشربه غیر حامضه احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر بالخاصیت مستحیل
نمیشود و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل
بار تنقیه کنند و بعد از نیز قرص طباشیر ملین با آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد از آن بعلاج
تپ مرکب باید پرداخت و اگر تپ بلغمی باشد بباید که تا روز چهارم تبرید خفیف دهند و چون
ماده غلیظ است روز پنجم ادویه قلیل الحرارة از منضج گرم گرفته شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه و خاکسی را داخل نموده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل گرم
که از آن ادویه شدید الحرارة دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نموده

سنامکی و خار لیمون و تربد نیز حکم ممنوعه اند و ایام مسهل اینست ششم و نهم و دوازدهم و شانزدهم
و هیزدهم و بیست دوم و بیست و سوم و بیست پنجم و بیست ششم و بیست و هشتم و بیست نهم
و سی ام و سی دوم و سی سوم و سی پنجم و سی ششم و سی هشتم و سی نهم و اگر درین ایام نوبت افتد
پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و مانند آن مسهل دهند و نیز در روز نوبت معلوم
کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر دو پهر می آید مسهل پهر شب باقیمانده باید داد که عمل مسهل
تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مثلا سبب داند بعد از نوبت مسهل دهد اگر تپ مثلا در
دو پهر اول شنبه آید آن روز را روز اول تپ شمارند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند
بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نوبه باشد و ایام بحران که در آن جمیع مستفرغات
ممنوع اند اینست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم هفدهم بیستم بست و یکم بیست و چهارم بیست هفتم
سی و یکم و سی و چهارم و سی هفتم و چهلم بعضی از آن منذر بعض اند چنانچه روز چهارم منذر هفتم و یازدهم
چهاردهم و هفدهم بابیستم و بیست و یکم و بیست چهارم به بیست هفتم و انذار بمعنی خبر است پس اگر
بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد بحران روز هفتم
و ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند آنرا واقع فی الوسط گویند و آن ایام بحران
قوی نیستند و تا آمدن تپ معده را خالی دارند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و
در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت روز بحران در جمیع امراض که ماده آن تیز و گرم
باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در هیجان باشد و موجب حدوث آفت عظیم شود و در قوت
در روز بحران و قبل گذشتن سابوع داده میشود یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت ساقط
میشود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمیدهد مثل آنکه قولنج شدید عارض باشد و بهتر آنست
که هلیلجات را در جمیع حمیات ندهند و خوردن روغن سوای روغن بادام در حمیات باعث

از دیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حمیات نافع نکس است و اگر ازین علاج تپ نرود قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک یا آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکسی بخورد و اقراص مذکوره با ماء الهندبا ماء الیالیس که آنرا چکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافع بود و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و با شربت ورد و سکنجبین با هم مخلوط نمود نیز نافع بود و غذا درین تپ و در هر تپیکه بدیر زایل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین و قرص زرشک و قرص گل و شربت بزوری که نسخ آنها در قرابادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی یکتوله را در عرقیات مناسبه روز اول یکجوش و روز دوم دو جوش همچنین تا هفت روز یکیک جوش زیاده داده با شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و همچنین تا هفته دوم هر روز یکیک جوش کم کنند برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود دوائیکه در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع است بگیرند گلوی سبز نهدام تا یکدام انراز کارد پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص بران ریزد و در زیر آسمان گذارد صبح اندکی افشرده آب لال انرا با شربه مناسبه بکار برد و گاهی همراه قرص زرشک و قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی ست این براورده قرص ساخته داده می آید و دوائیکه بارها تجربه درآمده بگیرد ست گلو هموزن آن طباشیر سفید هر دو را سفوف ساخته یکماشه در تپ که با سرما و لرزه شدید می آید بدهند روز اول برطرف میشود و اگر این با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده دهد نفع بین میکند و علاج تپ دموی بعد از فصد هفت اندام یا باسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مریض غش کند و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که نی تازه و نرا کوفته بیفشارند و در میان سر و کف پای مریض طلا کنند و بدن را بپارچه ها گرم دارند عرق بسیار خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق نمی آرد و پاشویه هم و تا که منظور بر آوردن

عرق باشد بدن را کثیف کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند و علاج تپ سوداوی
بحسب غلبه اخلاط مانند علاج مالیخولیا باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و در تپ ربع لازمه
در هر حال فصد باسلیق یا صافن واجب بود و در تپ سوداوی بعد از جمله وزکه ماده نضج یابد
تنقیه کنند و درین تپ اکثر ضرر در طحال و تغیر در حال کبد میباشد و این تپ یکسال هم بود و اگر
تدبیر جید و مناسب بود تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تپ غذا ندهند و در غیر روز
نوبت غذا مانند غذای اصحاء دهند لیکن مایل بترطیب باشد و تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق میباشد
یکی آنکه سبب آن سودای طبیعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج قسم
دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که ازوی سودا حاصل شده چنانچه در مالیخولیا گفته شد
و علاج لیفوریا و انقیالوس لیلی و نهاری مثل علاج تپ بلغمی بود و علاج حمی غشی بوقت غشی
علاج غشی کنند و بعد ازان علاج تپ بلغمی نمایند و علاج تپ وبای بعلاج تپ دموی کنند
و چیزهای خوشبو بویند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورند و با تعفن است که در هوا عارض
شود علامت تپ وبای کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و غشی و عرق و برد اطراف بود
و علاج غب غیر خالصه و شطر الغب مرکب از علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که
غالب باشد رعایت آن زیاده کنند و همین است طریق علاج حمی مختلط طریق دوم
در اورام ورم غلظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر
خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد و خون غالب و غالب را
مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب بود حمره فلغمونی گویند و اگر ماده
آن بلغم باشد و مخالط عضو بود رخو گویند و چون متمیز بود سلعه گویند و اگر سودا باشد یا
داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد خنازیر بود و اما اگر خارج عضو باشد

ظاهر بود صلابت گویند و چون ظاهر بود غدد و اگر ماده ورم مائیت باشد و عام بود استسقا ذقی و چون خاص بود قیله مائی و اگر ریح باشد و مخالطت عضو و ملایم بود تهبج گویند و چون مجتمع و صلب بود نفخه گویند بثور را ورام صغار باشد و مانند ورم بعضی از انها دموی باشد مانند شری دموی و بعضی صفراوی چون نمله و آتشک و بعضی بلغمی مانند شری بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب و ثولول و بعضی مائی مانند نفاطات و بعضی ریحی چون نفاخات فلغمونی علامت آن تمدد و ضربان و تپ و سرخی رنگ است علاج فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب و عرق عنب برآورده و شربت نیلوفر خاکسی در خلکرده بخورند و تقلیل غذا نمایند و بعد از نضج به مسهل بارد تنقیه کنند و غذا آش جو و مانند آن از اشیاء بارده نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و گلسرخ و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و مرهم رسوت در بنیا نفید بود و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در مغاین که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن ران است جمع آید رادعات مناسب نبود بلکه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل یا محللات استعمال نمایند و فصد کنند و زلو چسپانند و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود شخصی را زیر بغل ورم شد از شدت درد میگریست آرد جو و خیرات ریوند چینی باهم پخته ضماد کنانیدم ورم منفجر شد شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر دوا به محلله مرخیه مانند برگ کتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و در انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانه انحطاط اقتصار بر محللات صرف کنند و هرگاه ماده تحلیل نشود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تپ بود آن وقت منضجات مانند برگ حلبه و انجیر و شیر را ضماد کنند و علامت نضج سکون درد و تپ بود و چون دست بران

نهند فرو رود وآن را از ادویه متفجره و یا باسن منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی مستفرغ گردد مرهم زرد استعمال نمایند و مرهم خل نیز درین باب مجرب است حمره اعلامت آن سرخی با درخشندگی و براقی باشد و تپ و تشنگی والتهاب بود علاج سوای فصد مانند علاج فلغمونی بود لیکن درین تبرید زیاده کنند و در فلغمونی تحقیق نا یکی و ضماد قریع ضماد کنند و علاج فلغمونی حمراو حمرا فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند ورم رخو وآن ورم سفید بود و بآن الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر آن نهند فرو رود و ساعتی همچنان نماید مانند علاج آن بعد از نضج از مسهل جار و حب یارج تنقیه کنند و نطرون باسرکه و آب سائیده ضماد نمایند و ضماد شبت ضماد کند سلعه علاج آن مانند علاج ورم رخو بود و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویه محلله مفید بود و اگر مزمن باشد ادویه حاده مانند قلقدیون نهند و یا از اشق کرده تمامه بیرون کنند و مرهم های مدمله و مرهم داخلیون وغیره بکار برند سرطان هرگاه برپشت عارض شود در اکثر قاتل بود علاج آن فصد کنند و زلو چسپانند و بعد از نضج تنقیه سودا به مسهل و ماء الجبن کنند و طلای حکاکه سنگ آسیا استعمال کنند تا ورم را زیاده شدن نهد بعد از آن طلای سفیده طلا کنند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیده ارزیر توتیای مغسول بروغن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و میگویند که گیاه کندر یونجی که به طرف مبوات میباشد اگر از آن در بول گاو نازائیده سائیده بر سرطان طلا کنند دور میکند او سرطان نهری را نیشکافند و نهند و یا سرطان را بسوزانند و بارو تمن استعمال کنند مفید بود خنازیر اکثر در گردن و بن ران سپی باشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد از ان بیخ سوسن سائیده و در مرهم داخلیون آمیخته ضماد کنند و اگر تحلیل نشود آرد جو ترمس بابول کود کان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس از آن نشگافند نهند و اگر این تدبیر فایده نکند بشگافند و بیرون کنند بعده ادویه مدمله

بکار برند و رم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج آن بعد از نضج از مسہل بلغم و سودا تنقیہ کنند و محللات ملینہ مانند مرہم داخلیون استعمال کنند و پیہ بط و پیہ خروس و پیہ روباہ و مغز ساق گاو و اشق و مقل ازرق و لعاب اسغبول و روغن بابونہ بمالند غدد علاج آن مانند علاج ورم صلب کنند و بستن پارچہ سرب بر غدد مفید بود نفخہ علامتش آنست کہ مانند مشک پر باد باشد و از انگشت فرو رود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نضج تنقیہ از مسہل گرم کنند و محجمہ بے شرط بر موضع ورم نہند و روغن بابونہ و روغن نرگس بمالند و جاورس را گرم کنند و از ان تکمید نمایند دبیلہ ورم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و با آن درد نبود و دران مواد خبیثہ جمع گردد علاج آن اول تنقیہ بلغم کنند بعد ازان ادویہ محللہ ملینہ مانند مرہم داخلیون استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نضج یابد پس ازان بشکافند و مواد ردیہ را بیرون کنند بعد ازان ادویہ مدملہ را بکار برد دمل و آن ابتدای خراج بود و مادہ آن خون باشد کہ با آن رطوبت فاسدہ می آمیزد علاج آن مانند فلغمونی باید کرد و برگ نیم را در آب پختہ بران بندند برای تحلیل و انضاج مادہ نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبہالو نیز محلل اورام است و ہمچنین برگ پوٹن و برگ عباسی نیمگرم کردہ بستن مفید است و چون آرد جو را در خیرات بسبز ندو اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند در پختن اورام نہایت مفید بود و تخم مرو تخم ریحان در شیر و عسل آمیختہ ضماد کردن نیز مادہ را می پزاند و اگر خود منفجر نشود برگ نیم و نمک ہر دو را سائیدہ بران نہند و یا آہن منفجر گردانند شر اشوری ہمن باشد کہ مایل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعتاً حادث شود اگر دموی باشد سرخ نرم و گرم تر بود و در روز شدت کند علاج آن فصد کنند و شیرہ عناب و لعاب بہدانہ و شیرہ صندل در عرقیات بر آوردہ شربت نیلوفر داخل کردہ بخورند و بعد از نضج تنقیہ صفرا از مسہل بارد کہ در آن ہلیلجات نیز باشند

باید کرده قرص کافور با تبرید مذکور نیز فایده می کند و گیرو و پھٹکری هر دو سائیده بر بدن
بمالند و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید بود و آب نیمگرم بر بدن ریختن نافع بود و سبوس
گندم و تخم خربوزه سائیده بر بدن بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن فایده بلیغ
میکند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند علاج آن گلقند عسلی و سکنجبین هر دو را
ممزوج نموده همراه گلاب عرق عنب الثعلب بخورد و در حمام رفتن و از آرد جو و تخم کرفس و سرکه
مالیدن فایده میکند و نمک و میده بر بدن بمالد و از شکر و از اجوائن بخور کند و تنقیه بلغم نماید نمله
شوری صفراوی باشد که با حدت و التهاب بود علاج آن تنقیه صفرا کنند و طلای نمله طلا کنند و اگر
ماده شدید الحرارت باشد بطلای زرد طلا کنند و طلا نمودن از گل ارمنی و رسوت و کافور
و سفیده تخم مرغ مفید بود داحس ورم گرم بود که در بیخ ناخن حادث گردد و درد شدید و با ضربان
قوی همی باشد و بسا است که بسبب آن ناخن ساقط میشوند و سبب آن انصباب دم غلیظ باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و زلو بچسپانند و از مسهل بار بار تنقیه کنند و از مازو و مورد و
سرکه در ابتدا اطلا کنند و همچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و چون
درد شدید باشد بزر البنج و افیون و سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فایده نکند روغن بسیار گرم
کنند و انگشت را در آن نهند و اگر از این هم تحلیل نشود و ماده و منضج باشد تخم مرو و تخم کتان ضماد
کنند پس آنرا شگافته آنچه درو ری باشد بیرون کنند و ادویه مدمله بکار برند نار فارسی
یعنی آتشک علاج آن جرابیه هلیله سیاه نیمکوفته شاهتره عناب صندل سرخ نیمکوفته و مانند آن
شب در آب تر نمایند صباح آنرا مال آنرا گرفته شهد سفید داخل کرده بخورند و بعد از چند روز فصد
هفت اندام یا باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه صفرا و سوداوی نمایند و ماء الجبن و شیر
بکار برند و آب شاهتره سبز مروق که مانند آب عنب الثعلب سبز مروق بدهند نیز [illegible]

میکنند و چوب چینی و عشبه در بعض مرض فایده بلیغ مینماید و طریق استعمال چوب چینی در قرابادین مسطورست و حب سهلک و معاجین عشبه و سفوف او و مطبوخ برگ نیم برای آتشک مجرب
ست و طریق خوردن عشبه اینست در عشبه همه چیز مانند چوب چینی است مگر در عشبه خوردن نمک جایز داشته اند بهترین او آنست که باریک و نیم رنگ باشد و چون بشکنند ازان غبار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است مگر در امراض و امزجه حاره این دوا مضرست و در بعض امزجه و امراض بارده بلغمیه و سوداویه فواید این زیاده از چوب چینی است مثل درد مفاصل و نقرس و درد اعضاء و برای بواسیر نوشته اند بغایت مفیدست و در فالج و استرخاء و لقوه در عشبه که چوب چینی مضرست این دوا فائده میکند و در امزجه حاره سوداویه مضر است و هرگاه آب عشبه از برای شرب فاکنند و عشبه قلیل باشد ثفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرط است که سرد ننوشند عرق مدنی یعنی نارو او آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن شبه باشد که پیدا شود و بشگافد و ازان مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و تنقیه سودا نمایند و مار الجبن دهند و در اول ظهور آبله یکدرم صبر بخورند و روز دوم یکدرم و روز سوم یک و نیم درم و موضع را نیز بصبر طلا کنند و هرگاه رشته ظهور نماید باید که بر پارچه سرب بوزن یکدرم باشد به پیچند و از قطع شدن رشته پرهیز نمایند و از آب گرم نطول نمایند و روغن نرگس و بنفشه بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ یکدرم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و پوست انداخته مار در قند سیاه حب بسته بخورند و صابون قدری در روغن کنجد مرهم ساخته ضماد کنند و نعش طاوس یکی اگر در حقنه کشند و یا در قند آمیخته بخورند ازاله رشته کند و اگر بگسلد واجب بود که آن موضع را بطول بشگافند و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرند بعد ازان پنبه کهنه در روغن باده گاو تر نموده در آن

موضع نهند تا آنچه باقی مانده است آن را بخورد و بعد از آن مرهم مدمله بکار برند عملی که درین باب بی نظیر است
باید که عامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیر المومنین این مرض را شفا بخش و آن کاغذ را در کلاه
و دستار خود بدارد و بر گرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشد و اندرون
نقش نقش خورد مانند برگ تنبول بنویسد و همین الفاظ را بخواند و بدمد و باز نقش دیگر خورد متصل نقش اول خورد بکشد
و همین الفاظ را بخواند و بدمد و همچنین تمام نقش کلان از نقشهای خورد پر نماید و هرگاه از عمل فراغت نماید کاغذ
مذکور را پاره پاره کند و در چاه اندازد از حکم خداوند تعالی از همان وقت صحت شروع میشود و نهایت این عمل تا هفت روز است
جرب بثور صغار باشد که با آن حکه و سوزش بود و حکه مانند جرب بود ولیکن در وی بثور رطبی باشد
و اکثر آن در دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود بذاته و یا فساد
آن بسبب اختلاط صفرای محترقه و سودای محترقه و یا اختلاط بلغم مالح یا دم فاسدی بود و سبب حکه بخارات
تیز و لذاع و اخلاط تیز قلیلة المقدار میباشد که زیر جلد محتبس شود علاج آن مثل علاج آتشک کنند
و رعایت هر خلط نمایند و ضماد کبریت و طلای جرب مجرب است و حجامت درین مرض بسیار ضرر دارد
و حمام انفع اشیا است برای جرب و خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع میکند و حکه که پیران
را حادث میشود و بسبب بلغم مالح میباشد مالیدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالیدن روغن کنجد
با آب لیمو نیز نافع بود و چون یکدام بنوار را کوفته در میان نیم رطل خمرات حل کرده در ظرف گلی ناسیده
دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلا تهوتهه
را نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ بوعلی سینا فرموده که روغن کنجد یکصد و سی درم و نصف وزن
آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خورده ماده جرب و حکه را قلع میکند و سفوف چوب گز نیز نافع بود
ثالیل یعنی مسها شونیز با سرکه و نمک با سرکه مالیدن مسه ها را ساقط گرداند و مالیدن روغن
کتان و چربی بط و چربی مرغ مفید بود و بعد از نضج استفراغ بلغم و سودا کنند بعد از آن حب افتیمون

خورد و اگر این چیزها فایده نکند از آهن قطع کنند و یا دوای تیز مانند فلدفیون بمالد و هر گاه گوشت
زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب استعمال نماید و نوشادر و انزروت و زنگار با آب صابون سرشته
طلا کنند نیز نافع بود **قوبا** یعنی داد **علاج آن** مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و چرک
دندان روزه دار در ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ بطم
و شحوم مانند چربی بط و پیه کیان و روغنها مثل روغن گل و بادام نافع بود و طلای که برای سعفه
مفید است طلا کنند و باید که پیش از طلا زلو بچسپاند و یا از چیزی حک کنند که خون فاسد از آن بیرون
آید و تخم پنواڑ و آمله و لاکهه برابر گرفته با آب طلا کنند و طلاهای تنکار استعمال نماید **نفاطات** و آبله ها
باشند که اندرون آن خونی یا آب تنک باشد سبب آن غلیان خون باشد **علاج آن** فصد
کنند و شیره عناب و لعاب بهدانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده
بخورند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و خوردن انار و عدس باسرکه مفید بود و آبله را از سوزن
منفجر کنند و آنها را بفشارند بعد از آن مرهم سفیداب نهند و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند
و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود **جهاجن** اگر سرخ یا سیاه رنگ و عضوی هم رسد و جلد
تو بر تو مثل قوبا متقشر شود صابون عراقی را بگلاب سائیده طلا کنند **طریق سوم در امراض
جلد جذام** و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب این انتشار سودا
غیر طبعی در تمام بدن بود و غدد پیدا کند و مزاج و شکل اعضا را تغیر گرداند و باشد که متقرح گردد
و چون مستحکم شود اعضا از هم فرو ریزد و علاج پذیر نبود و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک
شدن و ریختن مو و بحة الصوت و ظهور غدد در اعضا بود **علاج آن** فصد باسلیق و صافن
و اسیلم باید کرد و خون وافر گیرند و چراینه بلیله سیاه شگوفته و مانند آن که در آتشک گذشت چند روز
دهند بعد از آن نضج ماده نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند و خوردن شیر بز جوان سرخ

رنگ نیز نافع بود و در خریف و ربیع مسهل قوی ندهند و از جمیع محللات حرارت غریزی [illegible]

و شیر دختر در بینی چکانند و حمام بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه و یا روغن بادام و روغن کدو [illegible]

مفید بود و روغن زرد اگر گرم کنند و در آن نشینند و در هفته یکبار تنقیه کنند و چون [illegible]

جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود

باید که یک وجب از طرف سر افعی و همین قدر از طرف دم قطع کنند بعد از آن با نمک و شبت پخته [illegible]

مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب زیبق خوردن از مجربات است و خوردن چوب چینی نیز [illegible]

کسیکه اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول فصد و تنقیه کند و آب [illegible]

شربا و غسلا بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک نماید و [illegible] گرم [illegible]

برای بارد ربیع مناسب است و در اثنای خوردن چوب چینی اجتناب از آب سرد و ترشیها [illegible]

بنبات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه [illegible] از آن آنچه منافی

صحت باشد لازم داند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم بپرهیزد و اگر دیگر عوارض باشد پیش [illegible]

رود به ادویه مناسبه بمرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بفرحت و صحبت مشغول دارد

و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نماید و از حمام تا شصت

روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی که [illegible] ابتدای شیخوخت است برص داغ سفید باشد

که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از

مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود علاج بعد از نضج تنقیه از مسهل حار کنند و حب بن حارس بطریق حب ایارج

بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاجین حاره و [illegible] و تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن

اشیائی که بسیار گرم و جذابه خون باشد مثل خردل سرخ و مویزج و کندش و بوره [illegible] سرخ و بورق و

شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق [illegible] و همچنین اشیا منفط مثل عسل بلادر و [illegible]

و چون بادنجان را ... بچسبانند و آن را با چربی در روغن زیت بخورانند بالخاصیت مفید بود و برص
که سبب آن [illegible] باشد [illegible] هندی و قرص الصبح و حب شاه الحدید با آب بقم یعنی پتنگ مفید بود علاج بهق
ابیض یعنی [illegible] علاج برص بود و اگر گلنار و بابچی را برابر گرفته سائیده در آب آمیخته بمالند
[illegible] بهق اسود و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون از آن بمالند مانند
[illegible] از آن جدا شود و چون با فراط باشد برص اسود حادث شود علامت آن فلوسها مانند
فلوس ماهی [illegible] از جلد جدا شوند و این مقدمه جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن
[illegible] علاج [illegible] کبریت با آب ترب نافع بود کلف که از آنجاها این گویند و آن
نشانها بود که بر [illegible] باشد [illegible] یعنی قطعهای سیاه هستند بر که بهندی ماسن گویند
پرشش که از [illegible] که گویند خال که از آن ثآلیل گویند علاج همه اینها مثل علاج جذام باشد و از ادویه که
خال [illegible] باشند مانند بورق و فلفل و تخم خربوزه و ورس و تخم ترب دارچینی و قسط و بادام تلخ و خاک زیبق
طلا نمایند و باید که در ابتدا ادویه قابضه مانند آب آس و گلاب آرد عدس [illegible] آن ادویه بیامیزند و
خال را باید که اول سوزن بزنند تا خون از آن برآید پس از آن بسرکه بشویند بعد از آن ادویه مذکوره
طلا نمایند سبزی و سیاهی که بسبب مردن خون زیر جلد حادث شود از برگ کرنب ترب یا از زرنیخ و اشق ضماد
کنند و سبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خشکه گرم و نان گندم گرم زایل میگردد و اثری که بر بدن بعد
از [illegible] باید مرداسنگ را سفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیداب با سرکه و روغن گل
طلا کنند اگر [illegible] نمایند [illegible] با شیاف [illegible] مفید بود کثرت عرق اگر با وجود
کثرت عرق قوت قوی باشد حبس نکنند و استفراغ و تنقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیده کاشغری
بروغن گل بمالند و دوائی حابس عرق بر بدن بمالیدن مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج آن
فصد کنند و [illegible] لعاب بهیدانه و شربت نیلوفر بخورانند و قوابضات دوائی مذکوره بر بدن بمالند و آب بقم

[illegible]

بر بدن مالیدن فائده میکند و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بارد تنقیه کنند شقوق اطراف علاج
انچه در محل چهارم از فن سیم نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مذکورست همه اینجا فایده میکند و
اگر بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه کنند بعد ازان ترطیب بان بخوردن شیرها و روغن ها و مالیدن مرطبات
و قیروطیات باید نمود و چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا باریک ساخته در هم آمیخته در ترقیدگی پاشنه کنند
نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فایده میکند تشقق شدقین
یعنی کنج دهن حادث میشود علاج آن فصد و اسهال کنند و مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و
سر سر را در آب انار ترش و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد سر و علاج تقشر جلد بعلاج شقوق
اطراف کنند و تقشر پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج آن از ضمادات مانند
حنا بلوط گلنار پوست انار جوز السرو بکوبند و با سرکه بجوشانند و ضماد کنند در دبیله زیر قدم خصوصاً
در پاشنه حادث میشود علاج آن اگر پخته منفجر شود و مده خارج گردد باید که فم جراحت را وسیع
کنند خواه از آلۀ حدید خواه از ادویه کاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده بر بندند
و یا خاکستر بلوط را با شحم مخلوط نموده بنهند و اگر منفجر نشود باید که ملینات مانند حلبه و دنبه بران بندند سحج جلد
یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیای درشت و یا بسبب سواری اسپ عریان و یا بسبب تنگی موزه و مانند آن
پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرقه بگلاب کرده بران نهند بعد ازان طلای مرداسنگ
طلا نمایند و یا روغن گل با اندکی ورد و آس هر دو را سائیده بران بپاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند و
اگر جرم کهنه که زیر موزه میباشد آنرا بسوزانند و بروغن گل آمیخته طلا کنند سحج را که بسبب موزه حادث گردد نافع بود
و همچنین مالیدن کدوی سوخته نیز عجیبست و لعابات را در برف سرد کنند و روغن بنفشه و اندکی کافور
آمیخته طلا کنند برای سحجی که بسبب کشیدن ریسمان حادث شده باشد مفید بود و اگر بسبب عرق حادث
پوست مابین اطراف انثیین و عانه خراشیده شود باید که ضماد کمیلا ضماد نمایند یا طلا حکاکه اسرب طلا سازند نافع بود

طریق چهارم در امراضیکه تعلق بموی دارد خزاز یعنی سبوسه باشد که در سر حادث گردد
و اگر اندک بود سر را از غسول آب چقندر بشویند و روغن کدو و روغن بنفشه بمالند و اگر بسیار بود
اول اسهال بلغم و سودا کنند بعد ازان ادویه جالیه در سر اندازند داء الثعلب و داء الحیه داء الثعلب
آن باشد که موی بریزد و اگر پوست نیز با آن جدا شود آنرا داء الحیه گویند و اگر در سر و ریش و ابرو
باشد اگر بسبب احتراق بلغم بود سفیدی موضع و فربهی بدن خواهد بود علاج آن بعد از
نضج استفراغ بلغم نقی و مسهل حار و حب ایارج کنند و بعد ازان آن موضع را به پارچه خشن و یا پیاز
عنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر علت قوی باشد عوض لک آنموضع را شرط کنند
و اگر بسبب صفرای تیز باشد زردی رنگ و خشکی آنموضع خواهد بود علاج آن اسهال صفرا کنند و پارچه
را در سرکه گرم تر سازند و تکمید آنموضع نمایند و روغن گل بمالند بعد ازان کبریت بسرکه تیز مالش نمایند
و اگر از سودای محترق باشد اسهال سودا نمایند و ماء الجبن خورند و موضع را بسیر و پیاز بمالند پس چربی خرس
و چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و طلای گندهک طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ و
تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تنقیه از مسهل بارد کنند و آنموضع را اول از پارچه
خشن بمالند بعد ازان پیاز عنصل و سیر خردل و فرفیون طلا کنند انتشار شعر اگر بسبب قلت غذا باشد
چنانچه بناقهین عارض میگردد باید که غذا جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر
بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بجوشانند
و نطول نمایند و ادهان قابضه بمالند و روغن آمله نیز مالیدن فایده میکند و اگر بسبب یبوست باشد
ترطیب مزاج و تدهین بروغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظ باشد که ماده
شعر را آمدن ندهد میباید که کثرت حمام کنند و طلای شیح طلا نمایند صلع آنست که موی پیش سر زایل گردد
و اگر در پیری باشد علاج پذیر نبود و اسباب و علاج آن مانند انتشار شعر است شیب سفید شدن موی بسبب

ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و اگر پیش از چهل سال سفید گردد تنقیه بلغم نمایند و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود از خضاب باید خضاب کنند و آنچه در خضاب گفته شد دارد حفظ شعر است و روغن مخرج حکیم علی در ینباب مفید است و از ادویه محلقه حلق شعر کنند **انبات شعر** جمیع ادویه مذکوره داء الثعلب انبات شعر میکند و روغن بیضه نیز موی بر دماند و اگر طلای براده عاج هر جا که طلا کنند موی را برویاند و چون موی را اول نتف نمایند و بعده حلق کنند بعد از آن از مخدرات مانند بنج و افیون و شوکران ضماد کنند مو را از روئیدن منع میکند و همچنین مستعملات سام مانند سفیده و شب و یا خون سنگ پشت و یا بیضه مورچه و یا خون وزغ کلان ضماد کنند بالتمع برآمدن موی است و اگر خواهند که موی جعد شوند طلای مرداسنگ طلا کنند و مالیدن روغن ورد و روغن بادام شیرین و لعاب خطمی و زرکتان موی را از تشقق منع میکند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا کنند **طریق پنجم در قمل یعنی شپش و صئبان یعنی بیضه شپش** هر گاه بسیار شوند بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و از آب و نمک غسل کنند و طلای برگ فلفل طلا کنند و اگر ضرورت باشد گاه گاه زیبق در آب ب آمیخته در سر انداخته باشند و آنچه در کشتن کرم گفته شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر بالخاصیت نافع بود و اگر مو بسبب سوء مزاج غذا بدبوئی پیدا کند تنقیه معده و دماغ از مسهل گرم و ایارج نمایند و اطریفل صغیر خورد و از غسول بوشادر نیز شوییدن و بعد از شستن موی زیت و سرکه آمیخته در سر انداز **طریق ششم در بیماریهای ناخن** اگر ناخن ها رنگ سفید و براق شود **علاج آن** بعد از نضج تنقیه سودا کنند و مار اهیت خورند و روغن بادام شیرین یا چیزی از آن بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و اگر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود از آن برص اظفار گویند **علاج آن** بعد از نضج تنقیه رطوبت غلیظه کنند از مسهل حار و بعد از آن صمغ پسته و خاکستر سم و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه نافع بود و غری السمک در انبات عجیب غریب است **جذام اظفار**

و آن غلظ و احتباس ناخن باشد علاج آن بادیان مخ ساق گاو و قیروطی و مرهم‌ها داخلیون و شحم
و بط و ماج و لعاب بزر و مانند آن بمالند و در د بوره نیز مفید بود و چون ملایم شود بکارد بخراشند تا بشکل طبعی آید
اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماء الجبن کنند انفع خواهد بود و تشقق ناخن را نیز همین علاج است **قلع اظفار**
اگر بسبب باقی رطوبت مسترخیه باشد علاج آن مانند علاج فالج بود و اگر بسبب حدت خون باشد چنانچه
در داحس شود و درین قسم درد بسیار میباشد علاج آن بعلاج داحس کنند و اگر خون زیر ناخن محتقن و منجمد گردد
در روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن مص کنند و ضماد سرطان نهری ضماد نمایند و ضماد کردن از تخم
جرجیر بعسل که زردی ناخن را نافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس و برگ انار و آرد گندم با روغن گل ضماد
کنند و اگر پارچه را با نیل رنگ کنند و بر ناخن بپیچند و بالای آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود
انتفاخ اصابع یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسول
سبوس گندم انگشتها را بشویند و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند **طریق هفتم در تغیر رایحه بغل و
اربیتین و سوختگی اعضا** **تغیر رایحه بغل و اربیتین و بدبوی عرق** باید که بعد از نضج تنقیه اخلاط متعفنه
کنند و تعدیل اخلاط با تبرید و سکنجبین کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و بغل را از آب نیمگرم بشویند
و دواء اشنب یمانی بمالند و طلای کافور طلا نمایند و مداومت حمام فرمایند و از جماع و خوردن انگوزه
و سیر و خردل و مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند و بعد از آن
دواء مذکور را طلا کنند **عضوی که از آتش** و از آبگرم و روغن گرم بسوزد سفیده تخم مرغ و سیاهی دوات
بمالند و طلای گل ارمنی طلا کنند و اگر بسیار سوزد و آبله‌ها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن شگافند و مرهم اسفیداج
کافوری را استعمال نمایند و آهک آب نارسیده را که هفت بار بشویند و خشک کنند دو دام از آن با [illegible]
موم و پانزده دام روغن گل مرهم سازند و بکار برند و مرهم رال نیز نافع است و چون آلو را در روغن کنجد دو سه
جوش داده از آب سرد بگر بشویند نیز نافع بود و خاکستر مو از زردی تخم مرغ مخلوط ساخته بر عضوی که از آب گرم

سوخته باشد ضماد کردن بسیار فایده میکند و عضویکه از اثر صاعقه و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز بگل سرشت و مرهم گل نیز نافع بود و اگر جلد از غسل بلا در محترق شود باید که اول حجامت باشرط کنند پس از ان مرهم گل نهند طریق هشتم در جراحات جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود باید که آنرا بمحافظت بدارند تا چیزی در آن نیفتد و آنرا چنان بندند که بیکدیگر متصل شود اگر متصل نشود باید دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشن آنرا مجروح اشند تا خون از آن جای شود بعد از آن بندند و اگر جراحت غایر باشد باید که ذرور کنند بباشند و اگر در آن چرک باشد سپس ذرور بعسل بسرشند و استعمال کنند و پنبه کهنه در آن کنند و مرهم لسان سگ استعمال کنند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از ان علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از هوای سرد و آب سرد و اگر نگاهدارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیمگرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن باشد بعد از ان روغن گل و روغن آس باندک فرفیون بمالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن داغ کنند و علاج قطع عرق آنست که خرقه بسرکه و گلاب کرده در جراحت کنند تا خون بند شود و اگر در جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند و به بندند و تا هفت روز رفاده را نکشند و علاج کسر عظم آنست که ضماد عدس ضماد نمایند و اگر الم باشد باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضماد برگ کاسنی نیز ضماد نمایند و با آلت دور کنند و اگر نزف الدم باشد ذرور صبر باشند قروح جراحت که متقیح شود آنرا قرحه گویند و چیزیکه از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد وسخ و اگر آن چیز اندک باشد علاج آن از سرکه و شراب ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل زرکرده اندرون آن کنند و اگر بسیار باشد از ادویه جالیه و مراهم مندمله که در قرابادین مذکور اند علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله

مرهم بدو رسانند تشوک شوک و پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد
باید که از زنبور بیرون کنند و مرو کند سائیده در آن کنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و از آلت بیرون
نتواند کرد باید که طلای زراوند طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای داغ نمودن محتاج با
شق کردن احتیاج میشود بسوی دوائی منشی و دوای مخدر مانند شراب و افیون و ناصور و قرحه کهنه
باشد که اندمال نپذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید علاج آن پنبه کهنه بشراب کنند و بشیاف غرب
بیامیزند و در آن پر کنند و یا بگلاب و خاکستر چوب انگور بشویند و یا باب دریا و آب صابون و زرنیخ و نوشادر
بشویند و علاج غرب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند تا آنرا مندمل کند و اگر مفید نشود
بشگافند و گوشت فاسد را زایل کنند با آهن یا با دویه اکاله داغ کنند و یا مرهم مرمله نهند طریق علاج
در سقطه و ضربه سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد اگر
تفرق اتصال و نزف دم و مانند آن نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نماید و از تبدیل
مغاث گل ارمنی اقاقیا ورق سرو صبر و ماش مقشر کوفته بیخته با آب آس ضماد کنند و اگر بسبب درد و ورم
گرم و تب پیدا شود بعد از فصد نیم درم مومیائی با آب گرم بخورند و ریوند چینی و فوة الصبغ و طین
مختوم و لک منقی همراه آب نخود بخورد و گاوزبان با شربت سیب و قند آب و عرق گاوزبان نافع
بود و ضماد فوفل ضماد کنند و ماش و آرد نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازد و از گوشت
و شراب پرهیز نماید مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای جوجه مرغ بماش مناسب بود و اگر ضربه و سقطه بر سر
بعد از فصد تنقیه صفرا کنند و سرکه و گلاب و روغن گل را بر سر مالد و طلای آس طلا کنند و اگر بسبب ضربه نفث الدم
حادث شود علاج نفث الدم کنند و روغن دیودار از تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات
بی نظیر است و اگر کسی را تازیانه زده باشند باید که اعضای او دلک کنند و خرقه کتان بگلاب
و آب سرد تر کرده نهند و مرهم سفیداب مالند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتیکه تازه نموده باشند

گرم گرم بر موضع ضربه نهند کسر تفرق الاتصال بود که باستخوان حادث شود اگر استخوان پاره شده
از گوشت جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بملایمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه
موضع کسر را تا باعلی او ببندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا اسفل آن و بالای آن جبایر ببندند بعد از آن
فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یکمثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیایی با جلاب بدهند و عصابه
را تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود بکشایند و اگر ورم بران زیر بند
و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده ببندند و ضماد عدس ضماد کنند و
غذای لزجه مثل هریسه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلای زرد طلا کنند
و اگر خون ازان جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بران پاشند و ذرور صبر هم استعمال کنند
و اگر با کسر الم هم باشد باید که تسکین الم بدانچه در جراحت مذکور شد نماید و تعقید و صلابت که بعد
انجبار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطع سر او بران نهند و از رفاده محکم ببندند و اگر کهنه باشد پس باید
که از شحوم و امخاخ و ادهان قیروطیات ملایم کنند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید باید که
مفصل را بملایمت برجای او آرند بعد ازان تسکین درد و ازالت ورم کنند وثی آنست که مفصل
از جای خود برود اما بیرون نیاید و هن عبارت است از ادنی فکیه به استخوان و گوشت و مانند آن
که محیط مفصل است لاحق شود بی آنکه مفصل از جای خود بلغزد علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند
و طلائی مغاث طلا کنند و اگر بان ورم باشد فصد کنند و ضمادیکه در ضربه گذشت ضماد کنند مقام
در تدبیر سموم مشروبه و ملدوعه که مشهوراند و آن بر دو محل است محل اول در سموم مشروبه با مشروب
انچه مشهور نباشد و یا انچه مریض اظهار آن نه نماید علاج آن از تدبیر کلی کنند و آن اینست که اگر سم از جمله
مشروبه است در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود می باید که از آب نیمگرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد ازان
شیر گاو و روغن گاو خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز سزاوار است و منع خواب تا یک روز لازم است

پس اگر سم گرم است واین از حرارت معده وامعا وتشنگی وخشکی دهن معلوم میشود درینصورت
لعاب اسبغول وشیر تازه ودوغ گاو وروغن بادام وصندل وگلاب وبطیخ هندی ومانند آن هرکدام
که باشد بر برف سرد کنند وبدهند وهمچنین قرص کافور ومفرح بارد وآش حصرم بیاشامند وحوالی دل وجگر
اضمده بارده ضماد کنند وپارچه بگلاب وصندل ترکرده بر سینه گذارند واگر بارد است واین از بیحسی اعضا
وسردی بدن وعرق سرد وثقل اعضا معلوم میشود درینصورت نیز بجهت دریافت این عوارض مکرر
قی کنند وشراب کهنه ومثرودیطوس وتریاق اربعه وتریاق فاروق ودواء المسک حار ومفرح حار وپیاز و
سیر وجدوار وخبطانا وحلتیت ومانند آن باید داد وچون مخلصه یکمثقال برای سموم مشروبه دهند کافی
بود وطریق استعمال آن چنینست که یکمثقال از وی نیمکوب کنند ودر نیم پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف
کنند ودو درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند ونیمگرم بیاشامند وغذا اگر آش شیر گاو پخته بدهند و
اثر سم بهر عضویکه زیاده باشد اصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلا اگر ضرر بجگر معلوم شود ادویه جگر
بکار برند واگر بمعده شود مسهل سم بعمل آرند وعلی هذا القیاس شوربای مرغ خورند وروغن یاسمین وروغن
نرگس وروغن گل ومانند آن بردل وجگر ضماد کنند واگر لدغ وعض باشد همانوقت قدری بالاتر از جایی که
برگزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود واگر ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت
باشرط کنند یا زلو چسپانند وباید که محل زخم را بمکد بعد از انکه بادویه تریاقیه مضمضه نموده باشند یا مضمضه
بسرکه وروغن گل کرده باشند یا حجامه بمکد واین بهتر است باید آنشخص که میمکد ناشتا نباشد وزخم را مندمل شدن
ندهند وخروس بریان نموده همچنان گرم بشگافند ودر موضع زخم بندند جذب سم میکند وادویه جذاب سم مثل
پنجال کبوتر وخاکستر چوب انجیر وسرگین بز وثوم وپیاز وگوگرد با سرکه وعسل آمیخته ضماد کنند ومهره مار درین باب
خاصیت باید که بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد مکرر عمل نمایند ودو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند وتخم
لیمو وتخم ترنج بغایت مفید است وانچه در جمیع اقسام بالخاصیت نافع است فادزهر وناریل دریایی و

جدوار و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس نافع علامت جودت تریاق آنست
که نیم درم بخورد خروس دهند و مار و یا یکی از هوام قتال برو مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک باقوت است
و هم رسیدن (یعنی خوردن) اجزای تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر است لهذا نسخهٔ آن نوشته نشد مگر مردمان
که از اطراف می آرند آن هم فایده میکند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یکمثقال است
و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از
تریاق فاروق است و فصد مادامیکه در بدن سم منتشر نشده باشد جایز نیست و اگر غشی افتد بعلاج غشی
مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند و از جملهٔ سموم مشروبهٔ معروفه افیون است علاج خاص آن
قی کردن است از آب شبت و زیت و عسل و نمک هندی پس شیر و روغن خوردن دهند و آبیکه فلوس
در آن جوشانیده مگس ها را انداخته باشند قی بسهولت آرد و چون یکدام کوپل بید انجیر را در آب سائیده بنوشند
ضرر سمیت افیون دور میکند و قی هم آرد و همچنین نوشیدن فادزهر فائدهٔ عظیم دارد پس شراب کهنه که
در آن جند بیدستر و دارصینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که ذکر بدیر
کلی گذشت مفید بود و همچنین است علاج شوکران و دیگر ادویهٔ مخدره و سم دیگر اسبغول کوفته است علاج
خاص آن قی کردن است با آب نیمگرم و شهد و شبت و نمک و بورهٔ ارمنی پس ازان زردی بیضهٔ نیمبرشت
با فلفل و نمک دهند و شراب صرف خورند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و تغذیه شوربای چرب
سم دیگر سم الفار است علاج خاص آن قی کردن است بطبیخ شبت و شراب و عسل و بورق و اگر سحج
عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همچنین است علاج شنگرف و زیبق مصعد
و اهل هندوستان در علاج زیبق مصعد مداومت خوردن پنیر میکنند و صحت می یابند و سم دیگر زنگار
است علاج آن قی کردنست به برگ چرچیره و خبازی و شهد مصفی پس آب نخود و ماش جو و شیر و
روغن و لعابات خورند و شوربای چرب تناول نمایند و همچنین است علاج نوره و هرتال و صابون

و قسم دیگر بلادر است یعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردنست از روغن کنجد و آب نیمگرم پس از آن
چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریایی
نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و قسم دیگر حب السلاطین یعنی جمال گوته است علاج خاص
آن قی کردنست از شیر و روغن زرد بعد از آن دوغ و اشیای بارده قابضه خوردن است و قسم دیگر
لحمات سیاه است یعنی گهنبی علاج خاص آن قی کردنست باب پودینه و سکنجبین بعد از آن شراب
خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید است و تریاق اربعه نیز نافع است و قسم دیگر شور معمو
یعنی کباب و گوشتهای پخته که در حین گرمی مفرط آن بپوشند که بخارات آن دفع نشده سرد گردد علاج
خاص آن قی کردن است باب نیمگرم و نمک بعد از آن سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک خورد
و گل مختوم نیز مفید بود و قسم دیگر شیر فاسد است و علاج خاص آن قی کردنست باب نیمگرم و شهد و
روغن کنجد و نمک پس از آن جوارش مصطگی و جوارش عود با شراب صرف خوردن و اگر شیر در معده منجمد
باشد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن خوردن مثقالی از پنیرمایه حیوانات با سرکه
کهنه خصوصاً پنیرمایه خرگوش با نجدرم پودینه مخلّ دوّیم در سموم ملذوعه معروفه و از جمله مشاهیر آن
مار است و آن اقسام می باشد علاج گزیدن آن بدستور است که در قواعد کلی گذشت پس خون
بستن و ادویه جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلتیت با شراب
خوردن و همچنین شیر و یا شراب بسیار نوشیدن و بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن ماده گاو کهنه نوشیدن
مفید بود و بستن مارمهره بر موضع گزیده نیز نافع است و پنیرمایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه
ممزوج با آب خورند و خوردن آب نیل بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات است و در میان شیر
نشستن مفید بود و شوربای ضفادع نافع است و همچنین ضماد کردن ضفدع که شکم آن دو پاره کرده با
نیز نافع است و عقرب نیز اقسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی شیر و شراب تخم دو

از سیر ضماد کنند و عقرب را بکوبند و بنهند یا حلتیت و سیر کبریت و نمک را بکوبند بدان طلا کنند و نیز گویند
اگر سوش و ضفدع زنده را بگیرند و بدو نیم کنند و بدان موضع نهند مفید بود و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و
عرق گاوزبان گیلانی و شربت انار بخورد و قدری بر موضع لسع عقرب نهد ضماد نارجیل دریایی گر
گزیده عقاب را نافع الم آن است در ساعت و بندق هندی را چون در دهن خایند و ضماد کنند مفید بود
و تبخیر موم از برای گزیدن عقرب از مجربات بعضی اطباست و زنبور علاج گزیدن آن با آب خطمی و عنب الثعلب
گل ارمنی کافور با سرکه ضماد کنند و گل با سرگین ماده گاو بمالد و یا ورق انجیر طلا کنند و تبرید شربا و ضمادا
نافع بود و ضماد نارجیل دریایی نافع الم است در ساعت و همین است علاج مگس عسل و مور پردار و پشه
و چون مگس را سر کنده باقی را بر موضع گزیده بمالد درد را در ساعت ساکن گرداند عنکبوت علاج گزیدن
آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شراب صرف نوشیدن و در سوت و روغن گل را طلا کردن
هزار پا علاج گزیدن آن از سرکه و روغن ماده گاو طلا کنند و چون او را بکوبد و بر موضع گزیده او نهد مفید
بود و اگر جانور هزار پایه و مانند آن بر عضوی بچسپد پاهای و نیشهای او در گوشت فرو رود و سوزش بسیار
شود پیاز را سائیده ضماد کنند شفا یابد و چون زهر او تند و طویل و پوست بیخ کبر و آرد ترمس و خطمیا با ماء العسل
بخورد مفید بود شیر و پلنگ و یوزنر جراحت چنگال این حیوانات را زهر او تند طلا باید بعد از آن
با سرکه خالص بشوید پس از آن زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل را بمالد گزیدن آدمی
علاج آن آرد باقلا و سرکه یا بیخ بادیان و شهد صاف با پیاز و شهد با خاکستر چوب انگور و سرکه طلا
کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همین است علاج گزیدن
چارپایان دیگر گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی را با
سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ را بکوبند و با عسل سفید طلا کنند گزیدن سگ دیوانه
علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و افتادگی

گوش و برامدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون بستان راه رود و بهر که رسد حمله کند و سگان دیگر
از و بگریزند و گزیده سگ دیوانه را بعد از یک هفته و بعضی را از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود
و پس از هفت سال نیز گفته اند و چون آب ببیند می ترسد و اگر کسی را این شخص بگزد و یا کسی پس مانده
طعام و آب او را بخورد او را نیز همین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را از زخم خون سگ دیوانه
آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه بیندازد اگر نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین اخروٹ را
بکوبند و یک شب بر زخم بندند و در پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد علامت گزیدن
سگ دیوانه است علاج آن بعد از تدبیر کلی جراحت را تا چهل روز ملتحم شدن ندهند و خروس
بندند واد و یه جذابه را ضماد کنند و نمک و ترا تیزک و آب چقندر و بول انسان و خاکستر تاک را با سرکه
سرشته طلا نمایند جذب قوی میکند پس از ان مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر را ابتدا
اما چون یک هفته بگذرد و اگر امتلاء خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماء الجبن
باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب باشند صاحب مالیخولیا سعی کنند
و غذای چرب و گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب است و
از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید و گاه گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و
حیله نمایند که آب خورد و الا بیم هلاکت است و چون ظرف آب از پوست کفتار باشد از خوردن آن
اجتناب نمیکند و بدستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمیکند و آب نیل از مجربات است
و شراب ممزوج با آب نیمگرم بسیار نافع است و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بسیار مفید است و
پنیر مایه خرگوش و بز نیز نافع است و اگر آب تا دیده یک دام توتیا در دو دام با ریک سائیده در نیم پاو
آب بیندازند و یکحصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع
مکرر تجربه شخصی معتبر رسیده و اگر نبات سرخ رنگ بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته بلع نماید فایده میکند و

مسی که بنات مشهورست بقدر یکتوله در آب سائیده دهند موجب نجات است و خبطیانا و شونیز
درین باب عجیب است و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ چیز نیافتم طریق
آن آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبانروز بیاشامند و تدهین سر و بینی با روغن بنفشه
و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه را بر موضع گزیدن او نهند یا بریان کنند و بخوردن دهند سود دارد
و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ
دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن پودینه با شونیز و کنجد
ضماد سازند و اگر پودینه خشک را در آب یا پودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند [illegible] گزیدن راسو علاج
آن سیر و پیاز خورد و ضماد سازد و با کرسنه و انجیر خام را ضماد کنند و شراب خورد و اگر پوست راسو را
بلند و بر آن موضع نهند درد را ساکن کند منزل چهارم در ادویه مرکبه و آن مشتمل بر یک باب میل و
دو رفیق و یک مقام است میل بدانکه در اصول تراکیب حکیمان به ثبوت پیوسته که هرگاه در معالجه
از دوای مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب رجوع نکنند و همچنین تا از قلیل الاجزاء کار بر آید به کثیر الاجزاء
متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب و آن متضمن دو طریق است طریق اول در
امور داعیه ترکیب آن هشت است اول آنکه دوای مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس
باصلاح او حاجت بترکیب افتد چنانچه با سقمونیا کتیرا می آمیزند دویم آنکه طعم دوا تلخ باشد بجهت
اصلاح طعم آن محتاج بترکیب شوند چون با صبر نبات و عسل ممزوج میکنند سیوم آنکه بوی دوا
بد باشد بدفعیه او ضرورت ترکیب شود مانند آنکه با مغز فلوس عرق گل یار میسازند چهارم آنکه
دوا ضعیف القوه است بنابر قوت او متوجه بترکیب گردند مثل اختلاط تربد با زنجبیل وقت
اسهال خلط غلیظ پنجم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف پس بنابر اضعاف قوت دوا
بامتزاج احتیاج افتد چنانچه خلط صمغ با شیاف زنگار ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس چیزیکه او را

بطی النفوذ سازد مخلوط نمایند چون ترکیب روغن بلسان با موم هفتم آنکه دوا بطی النفوذ است پس
بیامیزند بجزیکه او را سریع النفوذ نماید نیز از تخصیص بعضوی چون اختلاط روغن گل با سرکه یا
با تخصیص بعضو مخصوص چون خلط سرکه با دوبه طحال آید بدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن
زعفران در قرص کافور بسبب تخصیص او بقلب هشتم آنکه مرض مرکب است پس دوائیکه مقابله
مرض مرکب باید یافته نشود لهذا حاجت ترکیب ضروری میباشد مانند ترکیب شربت بزوری در حمیات
مرکبه و یا آنکه ماده مرض مرکب است نهم یا بهم دوا که مقابل هر دو ماده مرض باشد ازینجهت محتاج ترکیب می شود دهم
و یا آنکه دوای بسیط الا آنکه هر دو قوت دوا مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت یکی دوا قوی است
و دیگری ضعیف مانند بابونه که تحلیل قوی و ردع ضعیف دارد پس می آمیزند بآن دوائیکه تحلیل ضعیف ترا
و ردع آنرا قوی سازد یا آنکه قوت یکی مفرد مرض قویست و دیگری ضعیف و مقابل آن دوای بسیط
نیز اضطرار ترکیب می شود چنانچه خلط کافور با ماء الشعیر در سل نظر بقوت تبرید ماء الشعیر طریق دوم در معرفت
مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب معجون میست بر دو فرسخ فرسخ اول در معرفت مقدار شربت
دوای مرکب پس آنکه هرگاه اراده نمائی که ترکیب دهی دوا را پس بگیر نسبت مقدار شربت هر یک دوا
بطریق مقدار شربت دوای دیگر مانند نسبت غرض خود از هر یک دوا بسوی غرض خود از دوای
دیگر پس اگر اغراض بهر یک دوا یکسان است بگیر از هر یک دوا جزو از مقدار شربت آن دوا که تمام
عدد ادویه باشد خواه مقدار شربت هر یک دوا برابر باشد خواه مختلف مثلا دوا چهار است پس نصیب
مقدار دوا چهارم حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت بطرف ترکیب سقمونیا
تربد و صبر و شحم حنظل داعی باشد و نیز غرض در اسهال مساویست پس از هر واحد از چهار ربع شربت گیرند و اگر اغراض
مختلف باشند از حدس سامی خود مقدار احتیاج هر یک دوا مقرر نماید یعنی مقدار شربت هر واحد موافق حاجت
خویش باید گرفت مثلا اگر بجانب یکی احتیاج زیاده است مقدار شربت آن زیاده بگیرند و بجانب دیگر حاجت

کم است قدر شربت آن کم بگیرند یعنی از ترید غرض زیاده است مقدار آن زیاده بگیرند و آنکه دیگران
کم است وزن آن کم بگیرند و علی هذا القیاس فرسخ دوم در دانستن درجه دوائی مرکب او آنست
که اجزای حاره و بارده از مفردات جمع نمایند و اقل را از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزا بر عدد ادویه
قسمت سازند پس آن درجه مرکب می باشد مثلا از دوای حار در درجه دوم و حار در درجه سیوم ترکیب
دادیم پس حار در درجه دوم سه جزو حار و یک بارد و در حار در درجه سیوم چهار جزو حار و یک بارد است پس هفت
جزو از حار و دو جزو از بارد جمع کردیم هرگاه دو بارد را از هفت حار ساقط نمودیم پنج جزو حار باقی ماند
و آنرا بر دو دوا قسمت کردیم دو و نیم درجه بر آمد پس مرکب دو و نیم درجه حار شد و همین قاعده در رطوبت و
یبوست است اگر در آنها دوائی معتدل باشد پس اجزای حاره و بارده او در حساب شمرده نشود و در قسمت
محسوب میشود مثلا از چهار دوا که یکی در درجه اول و دوم در درجه دوم و سوم در درجه سوم حار است و دوائی چهارم
معتدل است پس بحسب قاعده مقرره نه اجزای حار و شش بارد شدند سه را از نه ساقط ساختیم شش
باقی ماندند و ادویه چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف حاصل
شد پس مرکب در وسط درجه دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان
باشند و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه در آن وزن شریک
باشند بگیرند و کسر آن نه افتد و درجه آن بموجب قاعده بالا برآرند انتباه بسا است که بعضی مفردات
در مرکب اصل می باشد مانند خربق در ایارج لوغاذیا و صبر در ایارج فیقرا پس اگر این اصل را از آن مرکب
دور کنند منفعت آن باطل میشود یا بدل سازند نفع او ناقص میشود تحقیق دوم در ترکیبات
یعنی قرابادین آن متضمن بیست و پنج طریق است طریق اول تراکیب لعوقها [illegible]
برای ورم حار مثانه مفید است صفت آن آرد جو نیم کوفته [illegible] حب [illegible] گرفته در آب بجوشانند
چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در آن نشاسته و [illegible] آن را سائیده [illegible] لعاب [illegible] شیره [illegible]

درد سر و چشم و گوش که از بخار عارض شود ببرد و تقویت معده کند و بواسیر سوداوی بود صفت آن
پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی هلیله سیاه آمله پوست بلیله کشنیز خشک مقشر مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام یا گاو چرب کرده با سه چندان عسل بدستور تیار نمایند و اگر خواهند که دیر بماند روغن بادام اولی بود
و بعضی کشنیز را برابر مجموع ادویه گرفته اند هرگاه تلیین زیاده مطلوب باشد ترنجبین یکوزن زیاده نمایند
شربت از دو مثقال تا شش مثقال و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریفل صغیر است و بعد از دو ماه
استعمال نماید اطریفل کشمشی برای سرعت انزال و کشادگی مجرای بول و منی نافع است صفت
آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک ده درم کشنیز خشک چهار درم و نیم کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده با کشمش دوازده درم نبات سفید بست چهار درم بقوام آرند شربتی سه درم
انکباب پوست خشخاش برای درد گوش مفید است صفت آن پوست خشخاش عنب الثعلب
گل خطمی گل بنفشه حسب کار در شیر ماده گاو موافق حاجت جوشانیده بخار آن بگیرند انکباب شبت
برای دوی و طنین مفید است صفت آن شبت نرگس اکلیل الملک بابونه مساوی در آب جوشانیده
گوش به بخار آن بدارد انکباب شونیز برای خشم نافع است صفت آن شونیز حرمل شحم حنظل
پودینه مساوی در آب جوشانیده بخار آن به بینی رسانند و آب آن را صاف نموده در بینی نطول کنند
طریق دوم در حرف الباء الفارسی والتازی پاشویه برای صداع و حمیات و صعود بخارات
نافع است صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدام سبوس گندم
چهار دام برگ کنار پاو انار ده دام آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه نماید و عوض
سبوس گندم گاهی جو نیم کوفته مستعمل میشود پیر شعثا جهت زکام و ظلمت چشم و نزله و دوار و طنین و لقوه
و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی و سهر مفرط و هذیان
و ضعف اعصاب و استرخای مثانه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مغص و درد معده

و کبد و سده و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال مفید و ادمان او بعد انزال منی بنده
از مضار وی و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و فادزهر سموم است و قولنج تا اسهال تمام صفت آن
فلفل سیاه فلفل سفید بزرالبنج سفید هر یک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا بکوبند و بیزند ازان وزن تمام ادویه با عسل مصفی
خالص سه وزن ادویه بسرشند و سه ماه در جو دارند قدر شربت از یک دانگ تا نیم مثقال برد و حب
برای روز لوره و سبل و جرب و بیاض و ناخنه و سلاق و دمعه مفید صفت آن توتیای مغسول ده درم
پوست هلیله زرد زنجبیل زرد چوبه از هر یک پنج درم دار فلفل مامیران از هر یک سه درم نبات سپید
یک درم کوفته و بیخته بیست روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بیخته
استعمال نمایند بنادق البزور در حرقت بول و قرحه گرده و مثانه و عسر بول اثر نافع باشد
صفت آن مغز تخم خربوزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو بزرالبنج خرفه تخم خطمی مغز
بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و درآب
بنادق سازند قدر شربت سه درم طریق ستیوم در حرف التاء تریاق اربعه که تریاق صغیر
نیز گویند در آخر دوم گرم و خشک است و تا ده سال قوت او میماند و بعد چهل روز استعمال کنند محلل ریاح
غلیظ و اصلاح عظیم حال کبد و طحال میکند و مفتح سده بود و برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده زهرناک و سموم مشروبه و صرع و خفقان و قولنج و امراض بارده نافع است و ادرار فضولی
که بسبب برودت باشد میکند و تسهیل ولادت و اخراج جنین میت میسازد لاکن مورث صداع و دمعه است
و مصلح آن شیره تخم خرفه مقشر صفت آن حب الغار جنطیانا رومی مر صافی زراوند طویل اجزا هر یکی
مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی ازان چهار دانگ تا یک مثقال با آب گرم و گفته اند که بعضی اطبا بعوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند

شیخ رئیس گفته که بعض اطبا بعوض زراوند طویل زراوند مدحرج سازند واین اقوی است وصاحب تحفت
حکایت کرده که در نسخه زعفران یک جزو از اجزاء اربعه این تریاق زیاده کرده یافتم تریاق گل مختوم
جهت سموم نافعست خاصیت اوست که چون مسموم بخورد قی آرد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد
که سم نخورده است صفت آن گل مختوم حب الغار ابرسا مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب
کنند و با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یک درم و پیش و پس غذا توان داد تیزاب
فاروقی برای خوردن گوشت فاسد وغیره صفت آن شوره هژده ماشه زاگ شش ماشه
کسیس دوازده ماشه همه را بکوب کرده در قرع وانبیق باتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع گل حکمت
کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف الجیم التازی
جلنجبین معرب گلنگبین است قوت او تا چهار سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و دماغ
و مجفف رطوبات غریبه معده و جهت سرد دین و فضول بارده او فق و جهت درد مفاصل و لقوه
و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که آنرا در فارسی گلقند و گلشکر
گویند خوش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در یبوست معتدل و بعد از غذا مانع صعود ابخره
بدماغ و جهت ابتدائی سواس جنون نافع و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند قایم مقام
شربت ورد مکرر میشود و آب طبیخ او باید که با شش مثل او باشد و چندان بجوشانند تا ثلث رسد صفت
آن برگ گل سرخ یک آثار شهد سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نماید که خوب آمیخته شود و بعد از ان تا
چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است ترکیب ساختن گلقند شکری و اگر لطیف تر خواهند بجای شکر قند
کنند قدر شربتش در مطبوخ تا چهار ده مثقال و از جرمش چهار مثقال جوارش آمله معده و دل را
قوت دهد و اشتها آورد و حرارت کبد را تسکین دهد و اسهال مراری را منفعت بخشد و معده را باصلاح
آرد صفت آن شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید سماق منقی گلسرخ زرشک منقی

یا دریجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب ترنج
از هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند جوارش عود شیرین تقویت معده و ازاله
رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقلین دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک دو درم عود
قرنفل از هر یک نیم درم بکوبند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت یک مثقال جوارش کمونی
که آن را معجون کمونی نیز گویند برای برودت معده و جشای حامض و برودت انثیین و فتق
قیله نافع است صفت آن زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب
در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بیست درم بوره ارمنی پنج درم کوفته بیخته با عسل سفید مصفی
سه وزن ادویه بدستور معهود تیار سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال جوارش مصطگی برای
برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب مفید بود صفت آن مصطگی سه مثقال کوفته در نیم آثار
شکر سفید و سی درم گلاب بقوام آرند و قدر شربت از شش ماشه تا دو درم طریق پنجم در حرف الحاء
المهمله حب بن حارس تبهای بلغمی و دردهای بلغمی را ببرد و بهق سفید و سیاه را البته شربت
زایل کند والد ماجد فرموده اند که والد و عم مرحوم جهت بهق استعمال میفرمودند بسیار نفع میکرد
درین باب عدیل ندارد صفت آن هلیله زرد هلیله سیاه صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل از هر یک
پنج جزو خردل صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی از هر یک یک جزو مقل سکبینج را در آب
گندنا حل کنند و در طاس روئین در آفتاب نگهدارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب بمقدار
فلفل بندند و هر بامداد یک مثقال تناول کنند و طعام زیرباج خورند حب افتیمون برای اخراج
مواد سوداویه و بلغمیه مفید است صفت آن افتیمون دو درم غاریقون تربد سفید مجوف
خراشیده در روغن گاو چرب نموده اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک درمی بکوبند و با آب

با دیان بسرشند همه یکشربت است حب افیون برای نزله صفت آن افیون زعفران
کوند کتیرا جمله مساوی همه را سائیده در آب کوکنار بقدر دانه موتهه حبها سازند و بخورند حب ایارج
جهت صداع مزمن صرع و سکته و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعضای رئیسه را از فضول
و اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطکی
اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند
ازین سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون افتیمون از هر یک
یک درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک سه دانگ کوفته بیخته با آب بادیان حبها سازند خوراک تا یک توله
حب بنفشه اخلاط غلیظه را از سینه پاک کند و در ربو و ضیق النفس بغایت نافع باشد و امراض
چشم و سینه و صفرا را دفع کند صفت آن بنفشه تربد رب السوس و ورق گلسرخ از هر یک یک درم
سقمونیا غاریقون از هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب تازه سرشته حبها سازند جمله یکشربت است حب
تخم خشخاش برای نزله و سرفه نزلی نافع است صفت آن تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی
نشاسته برابر گرفته در آب کوکنار بسرشته حسب حاجت حب بسته در دهن فرو گیرند حب دانه تمر هندی
برای سرعت انزال بغایت مجرب آزموده است صفت آن بگیرند دانه تمر هندی چهار
روز در آب بخیسانند و پوست از او دور کنند و مغز او را بدو چندان قند بکوبند و حبها بندند بقدر نخود
و دو حب بخورند حب زیبق برای جذام از مجربات است صفت آن زیبق سنبل الفار از
هر یک یک درم کندر شش درم راوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم زیبق را در آب لیمو قتل
کنند و باقی ادویه کوفته بیخته در مراره گوسفند سرشته حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح
و یک حب شام استعمال کنند حب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب است صفت آن
پوست بیضه مرغ سوخته سندروس شیطرج هندی از هر یک پنج ماشه نوشادر پنج سرخ کوفته

بیخته مثل فندق حبها سازند شربت پنج تا شش حب حب سورنجان بجهت وجع مفاصل و عرق النسا
و دیگر امراض نافعست صفت آن سورنجان مصری تربد سفید مجوف خراشیده از هر یک سه مثقال
صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون نرم سفید انیسون از هر یک نیم درم مقل ازرق مصطکی رومی
هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس حبها سازند و این یکشربت است حب شبیار در معده را نافع
بود و قوت باصره دهد و درد سر و تاریکی چشم ببرد صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله
زرد ورق گلسرخ مصطکی تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا کتیرا از هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب بادیان
سازند و در دهن گیرند حب عود جهت بخر مفید صفت آن عود زنجبیل سعد کبابه مساوی
بکوبند و بعسل حسب حاجت سرشته حب سازند و در دهن گیرند حب کافوری برای بخر صفت
آن کافور مشک یک یک دانگ طباشیر سفید نیم درم گلسرخ صندل سفید هلیله زرد هر یک دو درم
خوفل کبابه هر یک یکدرم کوفته و بیخته بگلاب حسب در کار سرشته حب سازند و اگر درین حب قرنفل
خولنجان عاقرقرحا از هر یک یکدرم بیامیزند برای بخر که بسبب فساد عمور اسنان باشد مفید خواهد بود
حب گل پسته برای اکثر اقسام سرفه مجربست صفت آن گل پسته هلیله مساوی کوفته
و بیخته در آب ادرک سرشته حب بقدر مونگ بسته در دهن نگهدارند حب گیر جهت نزله
و سیل و تحلیل مواد چشم مفیدست صفت آن گیر چهار دام افیون یکدام صمغ عربی زنجبیل از
هر یک بقدر هم کوفته و بیخته در آب کوکنار حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت استعمال کنند حب
مقل برای بواسیر و ریح بواسیر مجربست صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنجدرم خردل دو درم مقل و سکبینج را در
آب گندنا حل کنند و دارو های دیگر کوفته بیخته بآن بسرشند حب موصلی برای قوت باه
بی نظیرست صفت آن موصلی سیاه یکسیر در نیم آثار شیر بجوشانند تا تمام شیر را جذب کند بعد

ازان در سایه خشک نموده و بیده کرده جوز بوا جوتری هر یک یکپا و کوفته بیخته باریک کنند و با شهد
قدر حاجت بقوام آورده گولیها بسته بندند و بحسب مزاج بدهند حب مع میای از برای دفع سستی که
بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مومیای سه جزو صمغ عربی یکجزو نبات سفید
برابر هر دو در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت ازان نیم مثقال با ماء العسل حب هلیله جهت
اقسام صداع و مالیخولیا و امراض چشم مفید صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله گلسرخ از هر یک سه ماشه سنا مکی شش ماشه عاقرقرحا نرم سفید
تربد سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول از هر یک دو درم کوفته بیخته جبها سازند و اگر لاجورد نباشد
صبر مصطگی از هر یک دو درم عوض آن کنند حب هندی برای آتشک مجربست صفت آن
اجواین خراسانی اجواین عرب اجواین ساده کچله بهلانوه از هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل
انداخته دو پهر کهرل کنند بعد ازان کچله را کوفته داخل نموده چهار گهری بکوبند پس ازان بهلانوه را
کلاد دور ساخته چهار گهری کهرل نمایند و با دو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب
بندند و یکحب صباح همراه جغرات که بقدر پاو آثار باشد و یکحب شام همراه دوغ که بقدر پاو آثار باشد
تا هشت روز بخورد و پرهیز از دال مونگ و ترب شیر و شیرینی نماید و اگر از خوردن این حب جوشش دهن
شود از پوست کچنال و پوست کنار جنگلی و یا هلیله بلیله آمله در آب جوشداده مضمضه کنند حقنه لینه
برای سرسام و حمیات فایده دارد صفت آن عناب سپستان شعیر مقشر نیمکوفته گل بنفشه سبوس گندم
خطمی خشک اکلیل الملک هر یک کفی انجیر خشک پنجعدد در سه رطل آب جوش دهند تا رطلی آید بپالایند و شکر سرخ
و آبکامه از هر یک پنجدرم روغن بادام روغن کنجد هر یک ده درم اضافه نموده نیمگرم حقنه نمایند و اگر قوی
خواهند بقدر مغز فلوس خیارشنبر دو درم سنا نیز داخل نمایند فایده ترکیب آن این است باید که یک گز
قطع نی که حجمش بقدر خنصر باشد و طول آن هشت انگشت و فرق بهتر اینست که از چرم بشکل کیسه دوخته باشند

وعند الضرورة از شانه گاو نشا زند و بر انبوبه نی بوجه احسن بندند و آب حقنه اندرون او پر کرده بهم آورده
بیفشارند و به دو سه مرتبه بعمل آرند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنه مسهلات نیم گرم وادهان مناسبه حقنه را
نمایند و بالفعل مروج اینست که پیش از حقنه از آب و نمک و صابون حقنه میکنند و بعضی صابون را
نیز مطروح میسازند و در بیماریهای گرده و درد سرین مریض را مستلقی دارند و سر و سرین را
بر بالش نهند و در قولنج و در ذناف و مانند آن بیمار را بر زانوی وی خوابانند و سر و سینه را بر بالش
نهند و لطرف در دمیل کنند و در زحیر تکیه بسوی پشت نهاده مستلقی بنشانند و سرین را
مرتفع دارند و در امراض دماغی مستلقی بخوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند حمول جدوار
برای تحلیل ورم رحم مفید است صفت آن جدوار آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی رسوت
صندلین حسب حاجت گرفته در آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز موافق در کار سائیده بلته
سرشته بردارند حمول زعفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن سک
مشک مر زعفران مساوی در شراب ریحانی جوشانیده خرقه بدان تر نموده بردارد حمول عود
برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود سعد مور دراسن قرنفل رامک یک درمی مشک
دانگی بسایند و صوف بشراب تر کنند و بدین ادویه آمیخته زن بخود بردارد حمول مازو سیلان
رطوبت فرج باز دارد صفت آن مازوی سبز تخم حماض از هر یک ۲ درم جوز السرو خبث الحدید
از هر یک یکدرم کوفته بیخته جفت بلوط گلنار حسب در کار گرفته در آب جوشانیده صاف نموده و پارچه را
بان تر کرده ادویه کوفته را بران پاشیده بخود دیگیرند حمول مازو دیگر برای تنگی فرج مفید بود صفت
آن مازوی خام دو جزو قفاح اذخر یک جزو هر دو را سائیده با شراب آمیخته بلته سرشته بردارند
حمول میعه سائله برای منزل کردن زن صفت آن میعه سائله زاج مساوی بقدر
یک سرخ یا دو سرخ حمول سازند فی الحال عورت منزل گردد طریق ششم در حرف الحا المهمله

خبز آرد مونگ برای اقسام سرسام و غشی نافعست **صفت آن** آرد مونگ شیر گاو و نمک پاو آثار آرد را در شیر مالیده نان از یکطرف خام و از یک طرف پخته سر را بروغن گل چرب کرده از طرف خام بر سر بندند **خبز آرد ماش** برای درد ریحی کلیه و اوجاع ریحی حار را نافع بود مجربست **صفت آن** آرد ماش را باندکی حلتیت آب مالیده نان از یکطرف خام و از یکطرف پخته و طرف خام از روغن گل یا روغن بابونه چرب کرده بر جای درد بندند و اگر زنجبیل و جوز القی که مین پهل نامند نیز آمیزند قوی تر بود **خضاب** که در دو گهری در سیاه کردن موا اثر میکند **صفت آن** ماز و چهار حصه سنگ راسخ دو حصه نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه ماز و را در گلخن بریان نمایند تا سوخته سیاه شود همه ادویه را باریک سائیده در ظرف آهنین نهند و آب مله را آمیخته بدسته آهنین خوب صلایه کنند اول موها را باب مله بشویند بعد ازان خضاب بندند بعد از دو گهری باب مله بشویند **خضاب دیگر صفت آن** ورق نقره را در تیزاب فاروقی چندان بمالند که حل شود باشانه سرب بعد از تصفیه مو بکشند **خضاب دیگر صفت آن** وسمه یکتوله حنا دو ماشه هر دو را در آبیکه در آن آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهری در آفتاب بگذارند بعد ازان بمالند **فایده** بدانند که ادویه مقوی دماغ در خضاب بندند قرنفل و مسک و لادن داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و مستعد نزله نشود **خمیره خشخاش** جهت سرسام و بیخوابی و صداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریش شش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین حرارت مزاج نافع است قوت آن تا دو سال باقیماند **صفت آن** کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب ساخته در ده و با دو و نیم آثار آب باران بپزند و صاف کنند و یک نیم آثار قند سفید انداخته بقوام آرند **خمیره صندل** برای خفقان حار و تقویت قلب و دیگر امراض نافع است **صفت آن** برادهٔ صندل بست مثقال در نیم آثار گلاب یا آب بیدمشک شبانروز تر کنند بعد ازان بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند و با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند **طریق هفتم در حرف الدال المهمله دبید الورد**

معجون دبید الورد و معجون ورد نیز گویند برای انواع صداع بارد و منع صعود ابخره و دوی وطنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تفتیح سده جگر و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع ست و ظاهر احار در درجه اولی است صفت آن سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کشوث فوه لک مستعول منقی تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان عود غرقی قرنفل داخل از هر یک یکدرم ورق گلسرخ برابر همه ادویه کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرند شربت از یکدرم تا دو درم دوای ترنگ برای دیدان نافع است صفت آن ترنگ کابلی سرخس در منتدکی کمیله ترمس حب النیل قسط تلخ تربد سفید نمک هندی مساوی بکوبند و بکار برند دوای البصل تولید منی کند و بغایت نعوظ آرد صفت آن آب پیاز جزوی عسل سفید دو جزو بجوشانند تا بقوام آید شربت دو مثقال دوای ترنجبین جهت ضعف باه که بسبب آن حرارت باشد نافع بود و منی را زیاده کند صفت آن ترنجبین سفید صاف کرده سی درم در دو رطل شیر گاو تازه بجوشانند تا غلیظ گردد شربت دو تولہ دوای تفاحی در تقوت معده بغایت قوی الاثر ست صفت آن تفاح یعنی سیب را درد آرد و خمیر گیرند و پارچه را بران گذارند و در خاکستر گرم این را نگاهدارند تا آنکه آرد بالای او سرخ گردد و تفاح بریان گردد دوای تنکار برای اذابت ورم طحال نافع ست صفت آن سهاگه بریان یک حصه خردل سه حصه کوفته و بیخته بقدر یکماشه بخورند دوای حابس عرق برای بند کردن عرق بغاید ست صفت آن گل ارمنی مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ مساوی بروغن گل و آب اسبغول از هر یک حسب حاجت آمیخته بربدن مالند دوای الخسک در تقویت باه بی نظیر ست صفت آن بگیرند خسک خشک آنرا بکوبند و صافی نموده در آب خسک تر سه شبانروز در آفتاب پرورند و هر روز تازه میکنند چنانچه آب خسک تر سه وزن خسک خشک بکار رود پس خشک کنند و سه درم

زرین باده درم شیر تازه وده درم نبات بنوشند دواء سفرجل یعنی بهی در تقویت معده
بغایت قوی الاثر است صفت آن طریق ساختن این مثل دواء تفاح است دواء سماق
برای حبس اسهال مفید است صفت آن سماق گزمازج زیره انیسون بریان اقاقیا سنبل الطیب
حب الاس زرور دکندر بریان مساوی بکوبند وتیار سازند وسه درم با شربت سیب خورند دواء
سم الفار برای اسقاط دانه بواسیر از مجربات حکیم علی است صفت آن سم الفار بکوبند ودر شیر
خر جوش دهند وبعد از جوش سه روز در همان شیر دارند وبعد از سه روز بیرون آرند ومقدار نصف
عدس بر مسه بواسیر یکمرتبه در شب گذارند مسه های بواسیر را جذب میکند وخارج بنماید وباریک میکند
وبملایمت در یکماه ساقط میکند ودرین اثنا تقویت مزاج میکرده باشند دوائی شب افیونی
برای رمد مفید است صفت آن پهٹکری را در روغن گاو بریان کنند وافیون انداخته وقدری
روغن زرد دیگر بالای آن ریخته در کرچه آهنی از دسته آهنی مخلوط کنند وبکار برند دوای
شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید صفت آن شب یمانی برگ سوسن سنبل الطیب
صندل مرداسنگ مساوی بکوبند وبمالند دواء قرنفل عجیب برای هیضه ووجع الفواد وتقویت معده
بیعدیل است صفت آن بگیرد قرنفل ودر سیب غرس نماید چنانچه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و
تمام قرنفل در سیب داخل شود وچند روز همین طور گذارند بعد ازان استعمال کنند دوائی محلقه
حلق شعر کند صفت آن آهک آب دیده زرنیخ برابر سائیده طلا سازند دواء المسک بارد در
تقویت اعضای رئیسه ورفع حرارت وغیره نافع است صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی
از هر یک یک مثقال ابریشم مقرض طباشیر سفید صندل سفید غنچه گلسرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر
تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال آب سیب شیرین بیست وپنج
مثقال قند سیاه پنجاه مثقال بدستور معجون سازند شربتی یک مثقال دواء المسک حار نافع است

از برای خفقان و فالج و لقوه و صرع و خبث النفس و استرخاء و کثر از امتلای و مقوی قلب است
و معده را پاک کند و نشف رطوبات از آن میکند و معین است بر هضم غذا صفت آن زر نباد
درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم بهمن سفید بهمن سرخ
سنبل الطیب ساذج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم اشنه دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار
درم مشک سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس از آن جواهر
خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته با عسل سفید بسرشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
استعمال کنند چون چهارم حصه معجون بیامیزند در جمیع افعال خصوصاً در دفع سموم اقوی
خواهد بود دوای هندی که مسمی به دهنیا پاچک است برای ذرب و اسهال و پیچش عجیب الفعل است
و الد شریف اکثری کتول در ذرب استعمال میفرمودند فایده عظیم میکرد صفت آن خس گجراتی
موتهه هندی بیلگری کشنیز خشک زنجبیل نیز بالا ضد سفید کتول حسب مزاج تغیر و تبدیل در وزن
نمایند و در مزاج گرم موتهه و زنجبیل موقوف کنند و بگیرند هر یک سه ماشه مجموع را در نیم آثار آب بخیسانند
و صباح بجوشانند هرگاه چهار دام باقی ماند صاف نموده افشرده بنوشند و ثفل آنرا در پاو آثار آب بجوشانند
وقت شام بخورانند دوای بیدالله برای تفتیت حصاة گرده و مثانه مفید است صفت آن
بیدالیش انگور زرکوهی چهار ساله را ذبح کنند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن
نگهدارند و چون منجمد شود از کارد پاره پاره کنند بطوریکه از غبار محفوظ ماند در آفتاب غربال خشک کنند و
چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند دیگ لفظ فارسی است اسقاط دانه بواسیر
کنند و هر گوشت زیاده که باشد رفع سازد صفت آن سیماب نوشادر قلمی یعنی سجی از هر یک یک رطل
آهک نا رسیده هر یک نیم رطل کنند زرنیخ زرد از هر یک یک رطل و نیم اجزا را با سرکه بسایند تا سیماب
کشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر با آب سرد بسایند و آنرا در دو دیگ مصعد کنند و نگاهدارند طریق

هشتم در حرف الدال المعجمه ذرور سنکهاهه برای قرحه چشم نافعست صفت آن سنکهاهه سوخته تباشیر مغسول هر دو مساوی سائیده ذرور سازند ذرور صبر جهت نزف الدم جراحات مفیدست صفت آن صبر کندر دم الاخوین اقاقیا برابر بکوبند و بپاشند ذرور کافور برای جوشش دهن حار منفعت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کتهه سفید مغز کنول کٹہ کافور زرور د مساوی کوفته بیخته بر زبان بپاشند ذرور کندر جهت پر کردن جراحات غایره مفیدست صفت آن کندر صبر انزروت زراوند دم الاخوین مساوی همه را سائیده بپاشند ذرور لسان الثور برای جوشش دهن بارد نافع است صفت آن گاوزبان سوخته الایچی خورد شب یمانی سوخته وسیاهی تابه برابر همه را سائیده بر زبان بپاشند طریق نهم در حرف الراء المهمله روغن بابونه محلل اورام بارده و مجفف ست وطلائی او برای گرانی سامعه وتحلیل ریاح اعضاء در دکمر و مفاصل و نقرس جهت درد گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن بگیرند قدری گل بابونه و روغن کنجد بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند و چون گل بابونه پژمرده شوند بیرون کنند و مکرر همچنین بعمل آرند و همین است ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و روغن سوسن روغن نرگس روغن یاسمین و نفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن یاسمین در مفردات مرقوم ست اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسیر و بیک اوقیه مسهل قوی و غرغره او با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه و اشامیدن او جهت دفع سمیت فطر و قولنج وایلاوس صفراوی و برای امراض رحم و درد عصبی با ضماد او مفید است و روغن نرگس محلل مسکن درد سوداوی وریحی و مفتح فم رحم و رافع درد های آن و موافق امراض عصب است روغن بادام تلخ برای درد گوش بارد و دیگر امراض مفید ست صفت آن مغز بادام تلخ مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات سفید سائیده آمیخته در طبق مسی بر آتش نرم غال گذارد و دست از آب

نیم سوخته مغز بادام را بیفشارند و ظرف را اندکی کج دارند و همین است ترکیب برآوردن روغن بادام شیرین و روغن کدو و این روغن ها را العبیرا آتش نیز میسازند روغن بید انجیر مسهل بلغم بود و عصبها از رطوبت پاک کند صفت آن بید انجیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشانند و کف همیگیرند ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس ازان کف ها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید روغن بیضه موی برویاند صفت آن بیضه را در آب جوشانیده زردی ازان گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بیفشارند روغن ترب در دگوش را نافع بود و ثقل سمع و بادیکه در گوش بود دفع کند صفت آن روغن کنجد یکجزو آب ترب جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیم گرم در گوش چکانند روغن حنا عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع باشد و موی را سیاه کند صفت آن برگ حنا نیم آثار در دو آثار آب بجوشانند تا نیمه آب باقی ماند صاف کنند و با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن دهتوره برای لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده مزمنه نافع میکند صفت آن سیماب تخم دهتوره زیرپشته از هر یک یکدرم روغن کنجد بست درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود بعد ازان از آتش گرفته ادویه بینداز ند و از دسته آهنی خوب حل کرده بکار برند روغن دلپودار تالیف حکیم علی از برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات بی نظیر است صفت آن بگیرند زرد چوبه چوب بودار اصل السوس هلد از هر یک هفت مثقال و نیم و با هفت و نیم مثقال دوده سقف که سیاه نخود بریان میکنند آنچه باشد خوب کهرل کنند پس ازان در دیگ باشد صد و ده مثقال آب باتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثقل از ابیرون آرند و دیگ همان قسم بر آتش باشد و ثقل بر اورده را در پارچه کرده در همان دیگ بیفشارند بعد آن روغن کنجد دو صد مثقال داخل کرده با آتش ملایم تر از آتش اول بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند و جهت درد مفاصل و درد پای مزمنه اگر

پانزده مثقال ہو جو یہ و پنج مثقال قند اضافہ کنند بہتر بود روغن عاقرقرحا برای تقویت باه
از مجربات است صفت آن عاقرقرحا ہفت مثقال و نیم بکوبند و در یک رطل آب بپزند تا که آب
پانزده مثقال بماند صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد پانزده مثقال اندازند و جوش دہند
که آب بسوزد و روغن بماند پس ازان استعمال کنند روغن عروسک که اشتیاق در دل مرد
و زن پیدا میکند صفت آن عروسک که در ہندی بیربہوٹی گویند در روغن گاو بریان
کنند چنانچه بگداز د پس ازان بر قضیب بمالد و مجامعت کند ہر دو مشتاق یکدیگر شود روغن ع
جهت صداع و سہر و صداع یبسے نافع است و مرطب منوم و در دوم سرد و تر است صفت
آن پوست کدو خراشیده با لحم و شحم و تخم بکوبند و آب گرفته چہارم حصه او روغن کنجد آمیخته بجوشانند
که آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط برای دوی وطنین مفید صفت آن قسط ده درم
نیمکوفته شبی در سرکه بخیسانند و در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد بر آن بریزند و بجوشانند
تا آب فانی شود و روغن بماند استعمال نمایند روغن کاہو در منافع مثل روغن قرع است
صفت آن شیره کاہو دو حصه روغن کنجد یا بادام یکحصه باہم بجوشانند که آب برود و روغن بماند
روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و درازی و سیاہی و انبوہی بی نظیر است صفت آن
ہر سیاوشان طباشیر سفید گرد سماق زرور د گلنار مصطگی رومی از ہر یک یکجزو لادن پوست انار
فوفل پوست ہلیله مکل و احد دو جزو پوست بلیله مازوی سبز از ہر یک سه جزو امله منقی پنج جزو
برگ مورد دوازده جزو ادویه را کوفته یکشبانه روز در آب گذارند و باتش نرم بپزند تا قوت دوا
در آب در آید و بدست خوب بمالند و صاف نمایند اما نجوی که جرم دارد ہمراه مانده باشد پس ازان
روغن کنجد خالص و روغن گل ہر یک پنجاه جزو اضافه نموده در آتش نرم بجوشانند و بر ہم بہم زده باشند
و در آخر آن جرم لسته بشود و او را پیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد ازان روغن گرم را

خشک نموده بر آن ریزند و همچنان نگاهدارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن
نسوزد روغن مصطگی معده را قوت دهد صفت آن مصطگی یکرطل در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بهترین است که مصطگی بکوبند و بار روغن بجوشانند تا گداخته
شود روغن منڈهی برای قوت باه صفت آن منڈهی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و آب یکی
آب بپاشند و کوفته بست سیر شیره بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن باقی ماند
خوراک شش ماشه تا تولہ طریق دهم در حرف الزاء المعجمة زروق اطریفل یعنی تریپهله
قرحه و حرقت بول را نفع میکند صفت آن هلیله بلیله آمله همه وزن گرفته کوفته شب در آب
ترکنند صبح از آن جوشانیده یا بدون جوشانیده پچکاری نمایند زروق شیکانی برای
دفع قرحه جدید و قدیم سوزاک معمول است و مفید بود صفت آن شیکانی یعنی پهٹکری
یکتوله نیله تهوتهه شش ماشه هر دو را خوب بریان کرده در یک آثار یا و بالا آب حل کرده در شیشه انداخته
چهار گهری خوب بجنبانند که خوب حل شود بعد از آن هر روز پنج شش دفعه پچکاری نموده باشند
و اگر این هر دو دوا را در آب جوشانیده پچکاری سازند نیز سزاوار است طریق یازدهم در
حرف السین ست گلو برای تپ مرکبه بلغمی مفید است صفت آن گلو سبز با آب
شیرین بکوبند و بیفشرند و آن را در پیاله سفال نموده دهن ظرف را بسته در سایه نگاهدارند بعد
از دو روز آب بالای آن را دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند سعوط کایل
برای نزول آب و تنقیه دماغ از آشنای گرفته شد میگفت که از وقتیکه استعمال این میکنم نزول آب در دیده
نکرده است همین قدر که هست از بیست سال دارم صفت آن کایپهل چهار ماشه زعفران دو ماشه
مشک خالص یا نیم چهار از هر یک یک ماشه کوفته بیخته قدری قلیل استعمال نمایند سعوط مشک برای چشم مفید
است صفت آن فلفل شونیز کندش مشک هر یک بقدر حاجت گرفته در آب سائیده سعوط

کنند بعد از آنکه دہن پر آب کردہ باشند تا دوا اندرون دہن نرود سفوف جلی مسہل قولنج طبع بکشاید
و معدہ را قوت دہد و اشتہای طعام آورد صفت آن بہ اصفہانی رسیدہ تازہ از پوست
و دانہ پاک کردہ یک رطل در دو من رطل خمر بجوشانند بعد از ان بکوبند و بیفشارند و باد و رطل عسل بقوام
آرند زنجبیل دارفلفل دارچینی از ہر یک دو درم ہیل قاقلہ زعفران ہر یک سہ درم مصطگی بنج درم
سقمونیا دہ درم تربد سی درم بکوبند و میان آن ریزند شربت از ان بنج مثقال سفوف برگ آکہہ
برای ضیق النفس بارد و بلغمی و سرفہ نافعست صفت آن برگ آکہہ کہ زرد شدہ از درخت افتادہ
باشد یک آثار چونہ بری و نمک از ہر یک دو نیم دام پختہ ہر دو را در آب سائیدہ بر برگ مذکور طلا ساختہ
خشک نمودہ در سبوچہ گلی نگاہداشتہ در میان آتش یا چاک دشتی تا یکپاس گذارند تا سوختہ شود قدر
مناسب بکار برد سفوف بیج بند برای جریان منی مفید ست صفت آن بیج بند سیاہ
تخم ہلیل از ہر یک سہ دام کوکہرو تالمکہانہ اندرجو شیرین از ہر یک شش دام لسوڑہ لبت و چہار دام
کوفتہ بیختہ با ہمچندان شکر تری آمیختہ سفوف سازند ہر روز یکتولہ باب سرد بخورند سفوف
تخم فنجنکشت کہ بدر و رمنی و ندی مجرب و آزمودہ ست صفت آن اصل السوس مقشر
دو درم تخم کاہو سہ درم گلنار چہار درم گلسرخ تخم سیداب تخم فنجنکشت ہر یک پنج درم کوفتہ بیختہ سفوف سازند
شربت سہ درم سفوف چوب گز برای جرب و سعفہ و سوزاک و آتشک و ہر قسم آبلہ کہ باشد بسیار مفید است
خصوصا بعد تنقیہ و بارہا تجربہ نمودہ صفت آن ہلیلہ زرد چہار ماشہ ہلیلہ کابلی سی ماشہ ہلیلہ چوب
گز از ہر یک بست و دہ ماشہ آملہ ہلیلہ بلیلہ سیاہ از ہر یک دہ ماشہ شاہترہ سہ ماشہ گل سرخ شش ماشہ و بند
چینی پنجاہ ماشہ برگ سنا مکی لبست ماشہ کوفتہ بیختہ شکر سفید برابر ہمہ آمیختہ سفوف سازند خوراک یکدام
سفوف حجر الیہود سنگ گردہ و مثانہ پاک کند و پارہ پارہ کردہ بیرون آرد صفت آن
کلتہی پانزدہ درم تخم خرپوزہ تخم خیارین تخم کدو شیرین از ہر یک چہار درم و نیم سیسالیوس دو درم

صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک سه درم حجر الیهود شش درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته
سفوف سازند شربت دو درم با آب نخود سیاه **سفوف زرد چوبه** درازاله قرحه کهنه مجاری بول
مجرب آزموده است صفت آن زرد چوب آمله مقشر مساوی الوزن کوفته و بیخته با هموزن
ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا یکتوله همراه آب بخورند **سفوف سنگهاڑه**
ممسک و مولد منی تالیف والد شریف برای سرعت انزال نیز بسیار مفید است صفت آن سنگهاڑه
خشک کوفته از هر یک شش ماشه مازو مصطگی از هر یک سه ماشه تالمکهانه خصیة الثعلب از هر یک چهار ماشه
نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه **سفوف سنگاهولی**
برای قوت باه تالیف والد شریف صفت آن پوست بیخ سنگاهولی پوست بیخ اونٹ کتاره
ارد ماش برابر جدا کوفته بیخته سفوف سازند صباح هفت ماشه با شیر گاو بخورند **سفوف طین**
و این را سفوف نشا نیز گویند اسهال مراری و مزمن و دموی را نافع باشد صفت آن نشاسته
تخم حماض بری بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر از هر یک یکتوله کوفته بیخته اسبغول مسلم تخم ریحان تخم مرو
از هر یک یکتوله آمیزند و سفوف سازند و شربت سه درم بروغن بادام چرب کرده اگر بروغن گل چرب کرده
دهند مضایقه ندارد **سفوف عشبه** برای آتشک و وجع مفاصل نافع است صفت آن عشبه مغربی
چهار توله پوست هلیله زرد سنا مکی صندل سرخ از هر یک یکتوله کوفته و بیخته هر روز هفت ماشه بخورند **سفوف**
عنبر مقوی باه صفت آن عنبر اشهب یکتوله مصطگی موصلی سفید ثعلب مصری طباشیر هر یک چهار توله
نبات سفید هموزن ادویه کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا یکتوله **سفوف غافث** برای
استسقا مفید است تالیف جد امجد مرحوم که همراه شیر شتر استعمال میشود صفت آن عصاره غافث عصاره افسنتین
نرم سفید تربد سفید مجوف خراشیده گلسرخ از هر یک یکماشه ریوند چینی سنا مکی هلیله کابلی از هر یک دو ماشه
کوفته و بیخته سفوف سازند جمله یکخوراک است **سفوف قلعی کشته** برای اندمال قرحه سوزاک مفید و

مجربست صفت آن قلعی کشته طباشیر کباب چینی دانه الائچی خورد هر یک دو ماشه کوفته و بیخته
سفوف سازند خوراک روز اول یکماشه روز دوم یکنیم ماشه روز سوم دو ماشه با قدری آب یا ادویه مناسب
مزاج دهند سفوف قلعی کشته دیگر جریان منی و سوزاک قدیم وجدید را فایده بسیار می بخشد
صفت آن ست گلو سلاجیت الائچی خورد بکهان بید مشهی تالمکهانه قلعی کشته تبلوچن از هر
یکدام مصری برابر همه کوفته و بیخته هر روز نه ماشه تا یکتوله استعمال نمایند سفوف لاجورد برای رفع سواد
سوداوی مجرب معمول حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان مغفور صفت آن سنای مکی افتیمون از هر یک
نیمدرم غاریقون نرم سفید لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه از هر یک سه درم گلسرخ چهار درم تربد سفید
مجوف خراشیده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بسفایج فستقی ریوند چینی از هر یک پنجدرم اسطوخودوس
دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یکتوله همراه ماء الجبن بعضی اوقات ازین هم اضافه
کرده میشود سفوف لک جهت سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد
سفیدست صفت آن لاکه دانه زرد مغسول سربالی تج لوده پهانی مازو می لی سوراخ از هر یک
چهار دام شکر سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا نه ماشه با شیر گاومیش
سفوف مقلیاثا نواسیر اسهال کهنه و زحیر ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم تره تیزک
بست درم زیره کرمانی مدبر پنجمثقال زرکتان تخم گندنا هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده از
هر یک دو مثقال مصطگی یکمثقال سوای تخم تره تیزک مجموعه را کوفته بیخته تیار سازند شربت دو درم با آب سرد
سفوف ملحم برای التحام قرحه گرده بعد پاک شدن از ریم نافعست صفت آن تخم خشخاش تخم
کیان کاکنج نشاسته گل ارمنی از هر یک حب ضوررت کوفته و بیخته سفوف سازند شربت چهار ماشه با مدرات
سفوف چهال ڈهاک برای بندکشاد صفت آن چهال ڈهاک چهال مولسری چهال
گولر گوند سینبهل موصله سینبهل مچهٹیه گوند ببول گوند ڈهاک گوند ببول نخود بریان برابر کوفته سفوف

سازند شربت بخوارم با سکنجبین بزوری که سده جگر و سپرز بکشاید و تپهای مرکبه دور نماید و بول براند صفت آن
تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک هفت درم سنبل الطیب بیست درم مجموع یکوفته در سه رطل آب بیست درم
سرکه بخیسانند شبانروزی بعد ازان بجوشانند و بدست مالیده صاف نموده با یک آثار شکر سفید بقوام آرند
سکنجبین ساده صفرا و بلغم دفع نماید محرور مزاج را موافق بود و تپهای حاره و جگر گرم را مفید بود و تشنگی
نشاند و سده بکشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار سرکه صاف
بران ریزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب بران ریخته فرو گیرند و اگر بجای قند عسل اندازند سکنجبین عسلی
میشود سکنجبین سفرجلی معده و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بکشاید و طعام هضم
کند و حرارت معده و حرقت انرا فرو نشاند و رفع سمیت گوشت پخته فاسده کند صفت آن
آب قند سفید از هر یک یک آثار سرکه نیم آثار بجوشانند و بقوام آرند سکنجبین عنصلی جهت سختی جگر و سپرز
وار برای سده و قطع اخلاط غلیظ و دفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز عنصل
نیم رطل بکارد چوبین خورد خورد قطع کنند و سرکه کهنه پنج رطل اندر آتش ملایم بپزند تا که پیاز عنصل
مهرا شود پس صاف کنند و فی یک رطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بقوام آرند سنون پوست
مغیلان جهت استحکام دندان متحرک اگرچه قریب افتادن باشد مستحکم شود و جمیع امراض لثه
و ورم آن آزموده شده صفت آن پوست بیخ مغیلان چهار توله سنگجراحت کته پاپڑی سپاری
چهالیه از هر یک یکتوله فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر واحد یکماشه هر شش اجزاء را سرمه سا کرده وزن شده
و باهم آمیخته تیار سازند شب روز هرگاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گهری اگر خواسته باشند
آب بخورند سنون حب الغار برای آب رفتن از دندان سفید بود صفت آن حب الغار
شب یمانی زراوند طویل همه برابر کوفته و بیخته سنون سازند سنون زرد برای درد دندان و استحکام دندان
مجرب است صفت آن پوست انار گلنار زرد چوب ساق شب یمانی برشته مازو از هر واحد یکماشه

کوفته و بیخته سنون سازند سنون سپاری چهالیه تالیف جد امجد مرحوم برای خون آمدن دندان
مفید بود صفت آن سپاری چهالیه سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته کاغذ خطائی سوخته سماق حب
سوخته بیخ نی طباشیر غنچه گل سرخ گزمازج استخوان هلیله زرد سک ابالک گ مورد دم الاخوین کوفته
کنند رعدس مقشر از هر یک دو ماشه شب یمانی بریان نیم ماشه کوفته و بیخته بر لثه بمالند سنون کرسنه
برای نقصان گوشت لثه و تاکل آن مفیدست صفت آن کرسنه ده درم کوفته و بشهد خمیر نموده
بر خشت داشته در تنور گرم گذارند تا محترق شود کنند ردم الاخوین از هر یک پنج درم ابرسا زرا و ند مدحرج
از هر یک دو درم کوفته و بیخته باهم آمیخته سنون سازند سنون مجلی دندان و جهت حفر و تغیر رنگ دندان
مفیدست صفت آن زبد البحر خاکستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته همه برابر سائیده بر دندان
مالند سنون نیله تهوتهه برای تحرک اسنان معمول مجرب پر شدن گوشت آن و جلای دندان
بیعدیل ست صفت آن نیله تهوتهه کوتهه کتهه سفید زیره سفید مصطگی رومی بجردتی از هر یک دو دام
نمک لاهوری سیس بجهل کشنیز خشک از هر یک نیم دام کپور کچری کباب چینی از هر یک نیم پاؤ دام نیله تهوتهه
را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند و از زیره و کشنیز نیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد و
باقی ادویه کوفته و بیخته مثل مسی سازند و مالش نمایند و بعد مالش تا چهار گهری از آب احتیاط کنند

طریق دوازدهم در حرف الشین شربت آلو بالو اخراج ریگ و سنگ گرده و مثانه کند
و ادرار بول نماید صفت آن آلو بالو نیم رطل در دو رطل آب بخیسانند و صباح بجوشانند هرگاه
آب نیمه آید صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام شربت آرند شربت دو توله و زیاده هم توان داد
شربت انار شیرین جگر و دل و معده را قوت دهد و تشنگی بنشاند و سرفه و آلام سینه را مفید بود
صفت آن آب انار بگیرند و بجوشانند تا به نیمه آید برابر آن قند سفید اضافه کرده بقوام آرند
شربت بزوری برای حمیات و جگر و معده و طحال وغیره امراض را نافع بود صفت آن

تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم خربوزه خار خسک از هر یک یکتوله همه را نیمکوفته شب در آب تر کنند صباح
جوشداده صاف نموده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند **شربت بنفشه** برای زکام و نزله و ذات الجنب
و ذات الریه و تپ و سرفه و صداع و درد چشم و درد گرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند
صفت آن گل بنفشه هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک آثار
بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرد **شربت دینار** طبع را نرم و در رفع حمیات و
عفونت کند و سده ها را بکشاید و سوء القینه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و درد شکم و جگر و رحم و مثانه
ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک بست درم پوست بیخ
کاسنی چهل درم گل نیلوفر گاو زبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم آنچه کوفتنی است بکوفته
مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آورده
بمقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط گردد **شربت سفرجل** دل را
قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آرد و طبع را ببندد خصوصاً شربت سفرجل
خام و قی باز دارد و هضم و استمرار را نیکو گرداند و تسکین عطش و غثیان نماید خصوصاً شربت به ترش
و برای نشاط و ازاله خفقان مفید لیکن خشن سینه و حنجره است صفت آن به صفهانی بگیرند
و دانه از ان بیرون کنند و پاره پاره سازند و در هاون سنگ بکوبند و دو من آب از ان بگیرند
و بجوشانند و با کمین قند سفید باز بجوشانند تا بقوام آید **شربت سیب** مقوی قلب و معده و مفرح بود
و قی و اسهال را باز دارد صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفرجل است **شربت**
صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم هم ببندد
صفت آن بعینه صفت خمیره صندل است لاکن قوام تفاوت است چه قوام آن قوام خمیره است
و قوام این قوام شربت **شربت لیمو** صفرا دفع کند و محرور مزاج و تپهای صفراوی و محرقه و

جگر را مفید بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منفعت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم
را زایل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و هاضمه را قوی نماید **صفت آن** قند سفید
یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک وقیه بر سر آن ریخته
وگیرند **شربت نیلوفر** صداع حار و تپهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه را نافع باشد
صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است **شربت ورد مکرر** برای حمیات
صفراوی و تسکین عطش نافع است و تلیین طبع نیز میکند **صفت آن** ورق گلسرخ تازه چهار من
در ظرف کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروز بگذارند پس از آن بدست مالند و در دیگ ریزند
و بجوشانند تا طعم و بوی گل بآب دهد پس صافی کنند و چهار من دیگر ورق گلسرخ در آب ریزند و بجوشانند
و صافی نمایند پس هر یک من آب را یا دو من قند سفید بقوام آرند **شیاف ابیض** جهت جمیع امراض
حاره چشم و تحلیل اورام و ردع آن مفید بود **صفت آن** نشاسته یکدرم سفیده کاشغری صمغ عربی
کتیرا از هر یک سه درم در لعاب اسبغول یا سفیده تخم مرغ بجای حب سرشته شیاف سازند **شیاف جوز بوا**
برای عقر معمول اوستاد است **صفت آن** جوز بوا گل مازج پهٹکری بریان پوست انار از هر یک
یکمثقال کوفته و بیخته در آب سرشته شیافها سازد و بعد از طهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
شیاف زنگار برای جرب چشم و سبل و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است **صفت آن** زنگار سه درم
اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیر از هر یک ده درم کوفته و بیخته در آب سداب قدر حمص در سرشته
شیاف سازند **شیاف ظفره** برای ناخنه **صفت آن** سامج هندی زنگار از هر یک یکدرم و نیم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل از هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حب حب حل کنند و ادویه
کوفته و بیخته بآن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند **شیاف غرب** برای غرب مفید است **صفت**
آن صبر کندر انزروت دم الاخوین گلنار کحل شیافی هر یک یکدرم زنگار نیم دانگ کوفته و بیخته بگلاب

صفت آن انزروت بقدر حاجت سرشته شیاف کنند **شیاف کندر** برای قروح چشم مفیدست صفت آن کندر سفیداز زیر مساوی کوفته وبیخته در سفیدی تخم مرغ موافق دستکار آمیخته نشاسته صمغ عربی شیاف نمایند **شیاف** جهت اعانت عمل مسهل مجربست صفت آن ترنجبین شکر سرخ از هریک نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هریک ده درم کوفته وبیخته بدستور متعارف شیاف سازند طریق سیزدهم در حرف الضاد المعجمه **ضماد آرد جو** برای ورم گرم گرده مفیدست صفت آن آرد جو عنب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هریک بقدر حاجت همه را سائیده در آب عنب الثعلب سبز وآب کاسنی سبز وآب کشنیز سبز از هریک حسب ضرورت آمیخته ضماد کنند **ضماد اسغول** برای اورام حار مفاصل از مجربات است صفت آن اسغول کوکنار هموزن گرفته کوفته وبیخته در آب بپزند تا مهرا شود در روغن گل بقدر حاجت آمیخته برنهند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسغول نا کوفته داخل کنند **ضماد افسنتین** برای یرقان اسود که بسبب ضعف طحال بود نافعست صفت آن ورق گلسرخ وگل افسنتین مصطگی حسب دستکار گرفته بکوبند وباسرکه وآب عنب الثعلب سبز بقدر حاجت سائیده ضماد کنند **ضماد اقاقیا** برای حبس اسهال صفراوی معوی وتقویت معده وامعا مفید صفت آن گل ارمنی صندل سفید زرورد اقاقیا مساوی کوفته وبیخته با آب مورد موافق دستکار سرشته ضماد کنند **ضماد اقلیمیا** برای بواسیر نافعست صفت آن اقلیمیای فضه عروق مرداسنگ با برابا موم وروغن زیرکتان هردو بحسب حاجت مرهم سازند وضماد کنند **ضماد برگ کاسنی** برای فساد گوشت وسیاهی آن مفیدست صفت آن برگ کاسنی سبز برگ عنب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت بروغن گاو یا روغن بنفشه حسب ضرورت آمیخته ضماد نمایند **ضماد پوست کدو** برای کرب وقلق معدی نافعست صفت آن پوست کدو صندل نا گلسرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نمایند **ضماد خطبیا** جهت احتباس طمث مکرر بتجربه رسیده صفت آن خطبیا نا سائیده هموزن آن حنا یا میزد

و در آب سرشته بر کف دست و پا ضماد کنند و یک ساعت در آفتاب نشیند ضماد چوب انگور
برای صلابت طحال مفید است صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد جو عنب الثعلب
مقل بابونه اکلیل الملک اشق چوب جهاؤ حسب حاجت گرفته و در آب برگ جهاؤ و سرکه و آب
عنب الثعلب سبز موافق در کار گرفته سائیده نیم گرم ضماد کنند ضماد حب السلاطین برای بواسیر الف
و بواسیر نفت مفید است صفت آن حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده
بر موضع بچسپانند ضماد خطمی برای انفتاح دبیله نافع است صفت آن لعاب خطمی بزر کتان
حلبه پیه گوزن پیه بزغاله و روغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد زرده تخم مرغ
برای درد گرده ریحی مجرب آزموده است و به وجع مفصلی که در هندی موچ یا گویند نیز نافع بود
صفت آن زردی بیضه مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش انداخته زرد چوب حسب درکار
سائیده در آن ریخته قدری آب داخل کرده بر روی آتش خوب سته بمالد تا که یکذات شود و غلیظ مثل
مرهم گردد استعمال کنند و برگ پان بالای آن گذاشته از پارچه گنده بندند ضماد زرور درای
بند نمودن اسهال مفید است صفت آن زرور د صندل سفید هر دو برابر با قدری سنبل الطیب
زعفران حسب حاجت در گلاب افق در کار سائیده لته بدان تر کرده بر جگر و معده و امعا ضماد کنند
ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بی نظیر است صفت آن زعفران صبر از هر یک
یکدرم افسنتین سنبل الطیب از هر یک نیم درم بکوبند و باب گرم ضماد کنند ضماد سیجی برای بواسیر الف
بسیار مفید است صفت آن سیجی چونه هر دو برابر در آب سائیده بر بینی ضماد کنند ضماد سرطان
نهری جهت انجماد خون زیر ناخن نافعست صفت آن سرطان نهری آرد باقلا زرنیخ
حسب ضرورت در آب سائیده ضماد کنند ضماد سماق برای وجع فواد نافعست صفت
آن سماق صندل سفید گل سرخ طباشیر ساده ی در گلاب و لعاب اسبغول بقدر ضرورت سائیده بر فم معده

ضماد کنند ضماد سمسم برای ورم حار شانه بجدیل است صفت ان کنجد مقشر نان میده
مساوی بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه هریک حسب کار گرفته سرشته ضماد کنند
ضماد سنبل برای استسقا مفید است صفت آن عنب الثعلب مغز فلوس سنبل الطیب یک
بقدر حاجت در آب عنب الثعلب سبز قدر ضرورت سائیده ضماد سازند ضماد شبت برای
ورم رخو مفید است صفت ان نمک خاکستر کرنب سرگین گاو شبت صبر مساوی در سرکه حسب حاجت
سائیده ضماد کنند ضماد شحوم برای زنیکه پستان ان بغایت خورد باشند نافع است صفت ان
پیه گاو میش پیه فیل برابر یکدا زند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند ضماد
شیر میش برای ورم صلب رحم از مجربات است صفت آن شیر میش شیر شتر روغن بیدانجیر
از هریک یک آثار هر سه مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد بعد آن زنجبیل نانخواه از هریک
یکتوله کوفته و بیخته بآن ممزوج نمایند و زیر ناف ضماد کنند ضماد صابون برای وجع مفاصل
نافعست صفت آن صابون حنا برابر در آب سائیده نیمگرم ضماد سازند ضماد صبر برای ورم
سوداوی معده بسیار مفید است صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان مصطکی حب آلاس مقل چربی
مرغ مغز ساق گاو روغن گل موم سرخ هریک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد
صندل برای ذیابطیس مفید است صفت آن صندل سفید گلنار اقاقیا گل ارمنی آرد جو
از هریک بقدر حاجت در گلاب و آب کشنیز تر هریک بقدر ضرورت گرفته سائیده برگرده ضماد کنند ضماد
طباشیر برای قی صفراوی و حبس اسهال مفید است صفت آن سماق صندل زرد و طباشیر
مساوی با سرکه و گلاب حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد طین قیمولیا برای بزرگ شدن
پستان مفید است صفت آن قیمولیا عفص سفیده ارزیز بزر البنج برابر با سرکه حسب حاجت
سائیده ضماد کنند ضماد عدس برای کسر استخوان نافعست صفت آن عدس مقشر

گل ارمنی اقاقیا همه برابر جمله را سائیده در آب آس قدر در کار سرشته ضماد کنند ضماد عود برای
قی نافع است صفت آن عود مصطگی سنبل الطیب پوست ترنج مساوی در سرکه وگلاب
حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد فوفل برای درد یکه با ورم گرم وتپ بود فایده میکند
صفت آن فوفل برگ گلسرخ عدس مقشر گل ارمنی ماشیا صندل سفید مساوی کوفته وبیخته در
روغن گل سرشته ضماد کنند ضماد قرع برای حمره مفید است صفت آن قرع برگ خرفه کاهو
مساوی بکوبند وبالعاب بزرقطونا حسب در کار سرشته ضماد کنند ضماد قرنفل برای شهوت کلبی
که از سوء مزاج بارد باشد نافع است صفت آن قرنفل سنبل الطیب جوز بوا گلسرخ مساوی در آب سائیده
بر فم معده ضماد کنند ضماد قشار کندر برای قی امعائی مفید است صفت آن قشار کندر
مصطگی جوز السرو غری السمک انزروت از هر یک برابر غری السمک را در خمر حسب حاجت گداخته با دیگر
ادویه جمع کرده ضماد کنند ضماد کبریت برای جرب مجرب است صفت آن کندهک آنوله سار
نیله تهوتهه کمیله مرداسنگ از هر یک یک توله همه باریک سائیده سه حصه نمایند یکحصه در روغن زرد که
سه چهار دام باشد آمیخته بر بدن بمالند وسه چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعد ازان حنا وآرد نخود
بر بدن مالیده غسل نمایند ضماد گل ارمنی برای رمد مجرب است صفت آن گل ارمنی صندل
سفید رسوت عنب الثعلب از هر یک برابر در آب کشنیز سبز حسب حاجت سائیده گرداگرد چشم ضماد سازند
ضماد گلسرخ برای شهوت بقری که از بلغم بود مفید است صفت آن گل سرخ سنبل الطیب مصطگی
عود مساوی بکوبند ودر گلاب حسب در کار سرشته بر فم معده ضماد نمایند ضماد گلنار برای ورم
لب نافع است صفت آن عنب الثعلب سپاری گلنار ورق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه
وگلاب موافق ضرورت سائیده ضماد کنند ضماد کمیله برای خراش حالبین واطراف انثیین عانه
که بسبب عرق حادث شود مفید است صفت آن کمیله خاکستر برگ حنا حسب در کار سائیده در

روغن حنا ایخته ضماد نمایند ضماد مخترع احقر برای شهر شخصی را بعد از تپ سهر عارض شده شبا نروز

روز و شب بیدار ماند هر چند تدبیر خواب نمودند هیچ فائده نمیکرد چون با حقر رجوع کرد علاج حشیش

یا بین ضماد کردم بعد از ساعتی چهار گهری خواب کرد روز دوم باز همین ضماد بعمل آوردم تا یکپاس خواب

نمود در روز سیوم از فضل الهی شفای کلی شد صفت آن تخم نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید

هر یک سه ماشه کافور یکماشه افیون زعفران از هر یک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل بکتوله آب کشنیز

سبز عرق قوله وانکی سرکه ممزوج کرده بر تارک سر ضماد کنند طریق چهاردهم در حرف الطاء المهمله

طریق چوه منڈی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید است صفت آن منڈی را

را در آب ترکنند بقدری که نم بردارد بعد از ان با روغن یاسمین و دیگر روغنهای خوشبو منڈی را

از دست بمالند انقدر که بسیار چرب شود دلیں بطریق چوه اگر چوه بگیرند طریق خوردن چوپ چینی

برای امراض مذکوره که سابقا در حوم معقول استعمال میفرمودند اینست صفت آن بگیرند چوب چینی

که ورودی و کم گره و عرقی باشد یک مثقال از کار در ریزه ریزه کرده ظرف مس قلعی دار یا گلی انداخته

در عرقهای مناسب گلاب و عرق کیوڑه که ذرات آنها ده آثار باشد تا دو پهر شب تر نمایند بعد از ان

بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس ان آهسته آهسته دهن ظرف را وا کنند بنده ام صباح و بنده ام

وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب صرف نمایند و غذا نان آرد

گندم و جو و قلیه شوربا و پلاو و کباب بے نمک و زرده و حلویات مناسبه نقل بادام و پسته و گوشت

مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف سبک مناسب طبع و پیاز بقدریکه اصلاح گوشت کند دیگر

چهار مثقال چوب چینی بگیرند و ریزه ریزه کرده در دیک انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند

تا بنصف رسد آتش موقوف نمایند و دهن ظرف آهسته آهسته وا کنند و این با خرچ حاجت ضروریه

مثل رو شستن طعام پختن و استنجا نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پاجامه رنگین

نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوب چینی
می نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جا افزوده باشند باین طریق
روز چهارم یکمثقال و یکماشه دهند و در روز پنجم یکمثقال و دو ماشه دیگر سوای ماشه روز چهارم افزایند و در روز ششم
یکمثقال و سه ماشه سوای سه ماشه سابق افزایند و در روز هفتم چهار ماشه سوای ششماشه سابق علی هذا القیاس
و آنچه از چوب چینی اول از لون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود
افزوده میشود و سرپوش دیگ را وارون بگذارند و بخمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون بر نیاید و برآتش
نرم بجوشانند و سنگی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم کردن این که آب بمقدار مطلوب رسیده است
که هر قدر آب بعد از طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ میندازند و سرپوش بر دیگ گذاشته
در سرپوش سوراخ نمایند و چوب باریک نی پارچه پیچیده از راه سوراخ اندازند تا هر جا که تری باشد نشان
سازند پس در اثنای طبخ امتحان میکرده باشند تا به نشان رسد فرود آرند باید که طبخ تمام تا وقت
صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود هر روز سر دیگ را بطوری واکنند که تا بخار خفیف بسر و دیگر اعضا
برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز یا پنج روز یا هر هفته
تعریق نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را
بر کرسی بید بافت یا بر کرسی چوبین که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس
کشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده بتدریج بخار میرسانند پس از آن دیگ بر آورده یکدو پیاله
از همین آب بیاشامند و عرق را خشک کرده لباس خود بپوشند و بعد از انفراغ از خوردن چوب چینی
عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از چوب چینی که چهل روز در
استعمال در آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده بکار باید برد و استاد در چوب چینی قدیم پاو آثار چوب چینی
تازه انداخته ده آثار عرق میکشیدند و نیم پاو با گلاب عرق کیوڑه و عرق گاوزبان معجون چوب چینی

میدادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مضرست و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسبه
هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال نموده باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده
از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از
چهار دانگ تا یکنیم مثقال سانند و در امزجه قوی از یکمثقال تا دو مثقال و معجون چوب چینی تالیف والد شریف
نیز مفیدست و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که دران چوب چینی انداخته باشد همراه عرق مذکور
نفع بود **طریق سفید کردن مرداسنگ صفت آن** مرداسنگ و نمک هر دو برابر
گرفته و بالای آن آب اندازند و در آفتاب نهند و چند آب تبدیل کنند تا سفید گردد **طریق گرفتن
دخان سندروس** برای حول نافعست **صفت آن** سندروس سائیده در پارچه پراگنده فتیله
ساخته در چراغ گذاشته روغن کنجد اندازند و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس واژگون دارند
تا دخان جمع شود از کارد یا پر مرغ گرفته بکار برند **طریق گرفتن دخان کندر** برای ابتدای
نزول آب و سیلان رطوبات از مجربات اوستادست **صفت آن** طریق گرفتن او مثل طریق
گرفتن دخان سندروس است **طریق کشیدن تیزاب فاروقی صفت آن** شوره سیزده ماشه
زاک شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق با آتش ملایم بچکانند باید که دهن قرع
گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **طلای آس** برای ضربه و سقطه که بر سر
رسد مفیدست **صفت آن** ورق آس گلنار پوست انار برابر گرفته در سرکه و گلاب بقدر حاجت
گرفته بجوشانند و باندک مشک و عود بقدر ضرورت آمیخته طلا کنند **طلای افیون** برای حالق
صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بدان آب مغز پنبه دانه را سائیده بر پارچه طلا کنند
و چند روز بر آن موضع مثل مرهم نهند **طلای انار** که پستان را محکم سازد **صفت آن** برگ و
بار و گل و پوست انار بقدر درکار گرفته باریک نموده شبانروز در آب نموده روز دیگر چندی جوش داده

صافی نموده چهارم حصه آن روغن تلخ اضافه نموده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند قدری بر پستان می مالیده باشند طلای باهیه برای قوت باه بسیار مفید است صفت آن فلفل سیاه جند بید ستر چلبتت از هر یک یک درم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دو دانگ کوفته و بیخته با روغن یاسمین حسب حاجت آمیخته بر قضیب طلا کنند طلای باهیه دیگر برای جالق و قوت باه مفید است صفت آن سپندان حب الخروع خردل از هر یک سه درم کوفته بیخته با روغن یاسمین یا بحسب ضرورت سرشته نیم گرم بر خصیه و قضیب مالد طلای باهیه دیگر برای جالق و قوت باه مجرب آزموده است صفت آن گهونگچی سفید مع پوست کچله عاقرقرحا بیخ کنیر سفید زهر مهره یا مغز جمال گوته از هر یک دو دام اول سوای جمال گوته و زهر مهره سفوف ساخته نگاه دارند و زهر مهره جمالگوته را در شیر بز که قریب یک آثار باشد پوتلی در پارچه بسته دو پهر جوش خوب دهند و بر آرند بعد ازان در سرگین گاومیش دو پهر جوش داده بر آرند بعد ازان همه ادویه جمع نموده چوه کشند و طلا سازند طلای باهیه دیگر برای عنی مجرب است صفت آن سستی که عقب ساقده می باشد بوزن یک نخود و قرنفل سه عدد با آب برگ تنبول حسب حاجت طلا کرده طلا کنند طلای باهیه دیگر برای قوت باه نافع بود صفت آن مومیای موافق ضرورت در روغن نرگس حسب حاجت گداخته طلا نمایند طلای براده عاج برای رویانیدن شعر مجرب است صفت آن براده عاج پنجال گلس هر دو برابر گرفته بروغن زرده تخم مرغ حسب حاجت سوده بر جای انبات شعر طلا کنند طلای برگ دفلی برای قمل بسیار مفید است صفت آن برگ دفلی سونیج قسط بادام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق در کار آمیخته طلا کنند طلای بسیار برای باریکی عقب کر مجلوق نافعست صفت آن ببابسه جوز بوا از هر یک چهار ماشه چرک گوش آدمی یکدام چربی خصیه خر نیم پاو همه را در شراب دو آتشه سائیده چند انکه

یک اثار شراب جذب شود بکار برند طلای تنکار یعنی سہاگہ برای قوبا مفید ست بابت سید جعفر خان صاحب مرحوم صفت آن سہاگہ تیلیہ گندھک شکر سفید برابر وزن کوفتہ و بیختہ بآب طلا کنند طلای تنکار دیگر برای ہمین مرض نفع دارد صفت آن سہاگہ بریان مازو گندھک چہاچہیہ کتھہ پاپڑیا از ہر یک یک تولہ مرچ سیاہ ششماشہ نیلہ تھوتھہ بریان ماشہ در عرق لیموں حسب حاجت سائیدہ حبوب بندند و بوقت حاجت در آب سائیدہ طلا کنند طلای جرب برای جرب نافع ست صفت آن مرداسنگ ورق حنا شحم حنظل اقلیمای نقرہ آردعدس زیبق از ہر یک حسب دلخواہ کار باید کہ اول زیبق را باسرکہ قتل کنند و ادویہ را با روغن گل حسب دلخواہ کار آمیختہ طلا کنند طلای جدوار برای درد گوش کہ با ورم باشد مفید ست صفت آن جدوار عنب الثعلب صندلین رسوت گل ارمنی حسب حاجت در آب کشنیز سبز موافق ضرورت سائیدہ گرداگرد گوش طلا نماید طلای حکاکہ اسرب برای خراش حالبین و اطراف انثیین و عانہ کہ بسبب عرق حادث شود مفید ست صفت آن حکاکہ اسرب سفیدہ ارزیز مرداسنگ مساوی در روغن حنا موافق درکار آمیختہ طلا کنند طلای حکاکہ سنگ آسیا برای سرطان مفید ست و مانع زیادہ شدن ست صفت آن حکاکہ سنگ آسیا حکاکہ سنگ آہن تیزکن و حکاکہ سرب مساوی در روغن گل قدر حاجت و آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز بمقدار درکار باہم آمیختہ طلا کنند طلای زراوند برای برآوردن خار و آبگینہ نافع ست صفت آن زراوند اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت رومی علک البطم راتینج مساوی کوفتہ و بیختہ بشہد سفید حسب دلخواہ کار آمیختہ طلا کنند طلای سداب برای اسقاط حمل مفید ست صفت آن سداب خشک شحم حنظل قسط از ہر یک سہ درم مریکدرم بکوبید و در آب مخلوط کردہ بر ناف و عانہ طلا کنند طلای سفیدہ برای سرطان نافع ست و محافظت از تقرح میکند صفت آن سفیدہ ارزیز گل

ارمنی عصاره کاہو مساوی بروغن زیت قدر ضرورت آمیخته طلا کند طلائی شیح برای انتشار شعر مفید ست صفت آن شیح برنجاسف بادام تلخ ہمہ برابر بادام را بسوزانند و با نوره وزہرہ گاؤ حسب حاجت طلا نماید طلای صبر برای داء الفیل نافعست صفت آن صبر سقوطری مرصاف اقاقیا پوست انار برابر کوفته و پخته با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند طلای علق قضیب را بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خراطین برابر ہر دو را بکوبند و با روغن کنجد موافق در کار آمیخته بر ذکر طلا کنند بعد از انکه بسیار مالیده باشند طلای کافور برای ضنان مفید ست صفت آن کافور مرداسنگ گل سرخ برابر در گلاب حسب دستور سائیده طلا نماید طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم مفید ست صفت آن گل ارمنی سفیده کاشغری مرداسنگ برابر سائیده بآب و سرکه ہر دو بحسب حاجت سرشته طلا کند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفید ست صفت آن کندر ودع سوخته آرد جو مساوی کوفته و بیخته با سرکه حسب حاجت سرشته در ہر ماه سه بار طلا کنند طلای کندہک برای داء الثعلب و داء الحیه نافعست صفت آن کندہک فرفیون خردل بیخ نی خاکستر پشم بز ہمه برابر در آب سائیده طلا کنند طلای مرداسنگ که موی را جعد نماید صفت آن مرداسنگ ده درم مازو آمله ورق السرو گزمازج حلیله زہر یک پنجدرم کوفته بآب مورد بقدر ضرورت گرفته آمیخته طلا کند طلائی مرداسنگ برای سحوج جلد صفت آن مرداسنگ گل ارمنی برابر ہر دو را سائیده بگلاب و روغن گل ہر یک بحسب ضرورت گرفته آمیخته طلا نماید طلای مغاث برای خلع و وثی و وہن مفید ست صفت آن مغاث مورد خطمی برابر سحق کنند و بازرده تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای ملذذ که مجامعت را لذت دہد و زن دیوانه و شیفته مرد گردد صفت آن خایه گربه سیاه و پیه بز سرخ برابر د

روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد آن روغن را بر قضیب طلا نماید طلای ممسک
صفت آن مستی غوک کچله سمندر سوکهه کفدر یا فلفل دراز بیخ کتیر سفید را برکوفته و بیخته
در آب کوکنار حسب حاجت آمیخته طلا کنند طلای ممسک دیگر مجرب صفت آن برینشانے
ضفدع دو فزونی میباشد مانند سر پستان کوچک دیگ و باید که ضفدع کلان گرفته ضفدع را
افشرده مستی که ازان تراود آنرا با مستی فیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای
منزل انزال منی زن کند صفت آن سیماب نیم جزو سنکار کافور هر یک جزو دهی ل
شش جزو باهم بسایند و بقدر نخود دسته حب نبندند سوای حشفه بر ذکر طلا کنند و مجامعت نمایند
طلای موزیج برای غده مفید بود صفت آن عاقرقرحا موزیج مساوی در سرکه کهنه یا
در آب پودینه حسب حاجت سایده طلا نماید طلای نرد ورم داخلی گوش را سود دارد
و سبرد و مسکن وجع است و بعد فصد بکار برد صفت آن صندلین ماقیا گل رمنی
رسوت سفیداب رصاص در بندی تخم کاسنی طباشیر کافور از هر یک قدر که مناسب باشد بگیرند
کوفته و بیخته بلعاب اسبغول سرشته مثل نرد تیار سازند طلای نمله برای نمله مفید است
صفت آن ماقیا صندل اقاقیا رسوت مساوی در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز
هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطه عصاره
آمله جهت رفتن آب ابتدای نزول و تقویت بصر و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است
صفت آن آمله تازه را در هاون سنگی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آنرا بفشارند
و در ظرف گلی بآتش ملایم که مثل شعله شمع باشد بگذارند و بدسته نیم حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ
آید بعد ازان در ظرف چینی یا جسد نگاهدارند و عند الحاجت قدری ازان استعمال نمایند
طریق شانزدهم در حرف الغین المنقوطه غرغره کوکنار برای نزله نفع دارد صفت آن

عنب الثعلب گزمازج کشنیز خشک کوکنار موافق درکار گرفته در آب حسب ضرورت جوشانیده صاف نموده
غرغره کنند غرغره کوکنار دیگر برای ملاذه افتاده مفید ست صفت آن کوکنار
عنب الثعلب گزمازج کشنیز خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر درکار جوشانیده غرغره سازند
غسول آب چقندر برای خزاز نافع است صفت آن آب چقندر از نخود حطبے
سبوس گندم حسب حاجت گرفته با سرکه حسب درکار ممزوج نموده سر را بشویند غسول سبوس گندم
برای انتفاخ اصابع فایده مندست صفت آن سبوس گندم سلق انجیر کرنب عدس مقشر
شلغم حسب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسول
نوشادر برای بدبوی موکه از دسومت باشد نافعست صفت آن نوشادر سبوس گندم
تخم خربوزه بادام تلخ همه حسب ضرورت گرفته در آب موافق درکار بجوشانند وصاف نموده سر ازان
بشویند طریق هفتدهم در حرف الفا فتیله برای بواسیر انف مفیدست صفت آن
زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله رشته در بینی نهند فتیله برای بند کشادن نافعست
صفت آن کهونگچی بقدر حاجت گرفته سائیده در گوند ڈهاک حسب ضرورت گرفته فتیله ساخته
در سوراخ قضیب نهند فرزجه زعفران برای عقر مفیدست صفت آن زعفران
سنبل الطیب یمانی عود ساذج هندی انزروت هریک مساوی بابونه مرمکی وردی بیضه مرغ
حسب حاجت سرشته فرزجه کنند فرزجه نعناع برای حک رحم بسیار مفیدست صفت آن
برگ نعناع پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در بوره ارمنی بقدر ضرورت آمیخته بردارد
فلدفیون برای خوردن گوشت فاسد مفیدست صفت آن آهک نا رسیده تولہ
زرنیخ سرخ وزرد قلی اقاقیا از هریک نیم توله کوفته و بیخته بسرکه حسب درکار سرشته قرصها سازند
واستعمال نمایند طریق هژدهم در حرف القاف قرص قیا بطیس بنام دیابطیس

مفید ست صفت آن طباشیر رب السوس هر یک پنجدرم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده درم
تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافور
نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یکمثقال
قرص زرشک برای ورم معده و جگر و تپهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک
مقشر پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سنبل الطیب
از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول قدر حاجت سرشته اقراص سازند **قرص شب**
بول الدم و قرح کلیه و بواسیر را نافع است صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یمانی
کثیرا گل ارمنی گلنار تخم خرفه مساوی کوفته و بیخته باب خرفه حسب حاجت سرشته اقراص سازند
قرص طباشیر برای ذیابیطس مفید است صفت آن تخم خرفه گلسرخ گل ارمنی گلنار طباشیر
مساوی کوفته و بیخته در آب اقراص سازند و محمد ازان درین نسخه تخم کاهو افزوده اند **قرص**
طباشیر قابض برای خلفه صفرای و حبس اسهال نافع است صفت آن ورق گلسرخ
پنجدرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم بکوبند
و بگلاب موافق در کار سرشته اقراص سازند شربت یکمثقال **قرص طباشیر ملین** برای
محرقه و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند صفت آن طباشیر
سفید چهار درم ترنجبین خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی
کثیرا تخم خشخاش از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول حسب کار سرشته اقراص سازند **قرص**
عود قی و هیضه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطکی قرنفل سنبل الطیب
هر یک پانزده درم کوفته و بیخته در آب اقراص سازند شربت دو درم **قرص کافور** برای
خفقان حار و شرب کا بید میکند صفت آن کافور سه جزو زعفران مغز تخم خیارین عسل سفید

از هر یک چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند **قرص کافور** برای ذیابطیس
و دیگر امراض مجرب است **صفت آن** طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض
تخم کاهو مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته
و نرم کوفته در آب اقراص سازند **قرص کاکنج** برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود **صفت**
آن مغز تخم خیارین حب الکاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین
کتیرا کندر تخم کرفس از هر یک ده درم افیون درمی کوفته و بیخته با آب صافی اقراص سازند شربتی
یکدرم تا یکمثقال **قرص کبر** اوجاع طحال و ورم و تفتیح سده انرا نافع بود **صفت آن** پوست
بیخ کبر اشق از هر یک چهار درم زراوند طویل ده درم فنجنگشت فلفل از هر یک شش درم اشق را در
سرکه کهنه حسب ضرورت حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند **قرص گل** برای
تپ کهنه و تپهای کهنه مفید بود **صفت آن** گل سرخ اصل السوس مقشر از هر یک چهار درم
طباشیر سفید سنبل الطیب افسنتین رومی از هر واحد دو درم ترنجبین خراسانی سه درم کوفته
و بیخته بگلاب حسب در کار سرشته اقراص سازند خوراک پنجماشه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری
دهند **قرص گلنار** برای نفث الدم و ذیابطیس مفید است **صفت آن** گلنار گل ارمنی
صمغ عربی از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از هر یک سه درم کتیرا دو درم کوفته و بیخته باب گلنار
حسب در کار سرشته اقراص سازند **قرص کهربا** برای نفث الدم مفید است **صفت آن**
کهربا صمغ عربی نشاسته کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا از هر یک یکدرم
و نیم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول حسب حاجت سرشته اقراص سازند قدر شربت از پنجماشه تا دو درم
قرص مثلث برای صداع و دیگر اوجاع مفید است **صفت آن** مرمکی افیون بزر البنج
لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح از هر یک نیم درم کندر انزروت املہ گل ارمنی از هر یک دو درم

کوفته و بیخته بگلاب و آب کاهو هر دو بقدر ضرورت سرشته اقراص ۳ ماشه بوزن سازند قرص ورد
برای سده جگر نافعست حمیات بلغمی و صفراوی را نیز مفید بود صفت آن گل سرخ هفت درم
عصاره غافث طباشیر رب السوس هر یک یکدرم کوفته و بیخته باب سرشته اقراص سازند قیروطی
تخم کتان برای پزانیدن ورم پستان مفیدست صفت آن تخم کتان بابونه اکلیل الملک
مساوی در آب بقدر حاجت بجوشانند و صاف کنند با موم و روغن گل حسب حاجت باز بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند قیروطی عنب الثعلب برای ذات الجنب مفیدست صفت آن
عنب الثعلب تخم خطمی سفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با موم زرد و
روغن گل هر یک دو توله باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند استعمال سازند قیروطی کاسنی
برای ورم حار مثانه نافعست صفت آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز موم از هر یک
حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کار قیروطی سازند و استعمال کنند طریق
نوزدهم[۱۹] در حرف الکاف التازی والفارسی کحل شب برای بیاض و سبل و
شب کوری و دهند و جذب رطوبات بسیار مفیدست صفت آن نوشادر شب یمانی
سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند کحل صدف که استاد مرحوم برای تقویت بصر
و سبل و دمعه و بقایای رمد نیز استعمال مینمودند صفت آن صدف سوخته چهار ماشه توتیای
کرمانی بریان مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته و بیخته در چشم کشند کحل کافور
برای حرقت چشم فایده مندست صفت آن فلفل دراز فلفل از هر یک یکدرم زعفران
سنبل الطیب از هر یک چهار درم حضض یعنی رسوت شش درم کافور یکدانگ کوبند و باریک سائیده
بکار برند کحل گل کنجد برای دفع بیاض و گل چشم یعنی پهولی مفیدست صفت آن
گل کنجد گل چنبیلی فلفل گرد از هر یک چهار صد عدد شب یمانی بر شته ده دام پخته باریک نموده

استعمال کند کحل لاجورد برای تحتین تره نافعست صفت آن حجر لاجورد حجر ارمنی
خسته تمر هندی سوخته دخان کند پوست صنوبر سنبل الطیب همه برابر باریک ساخته استعمال کنند
کلکلانج بارد استسقاء حار را نافع بود صفت آن ماذریون که هفت روز در سرکه
تر کرده خشک نموده باشند غاریقون پوست هلیله زرد از هریک پنجدرم عصاره افسنتین ده درم
بیخ سوسن گلسرخ تخم کاسنی مغز تخم خربوزه رب السوس از هریک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر
قانید از هر یک پانزده درم این همه را در آب نیمگرم حل کرده صاف نموده بقوام آرند و دواهای
دیگر کوفته و بیخته با آن بسرشند خوراک از دو درم تا چهار درم کلکلانج حار برای استسقائیکه با آن
حرارت نباشد مفید است صفت آن ماذریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج
از هر یک پنجدرم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک
دو درم کوفته و بیخته با عسل حسب حاجت معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم گهره برای
درد چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب است صفت آن لیموی کاغذی یکرطل افیون خالص
سه درم شب بجانی ربع رطل اول شب را در ظرف آهنین بریان کرده بعد از ان افیون داخل کرده
و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنین حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو فانی گردد
بعد از ان بهمین دستور آب لیمو داخل کرده باشند تا که بوجه نیک مخلوط شود و جهابسته نگاهدارند
و بوقت حاجت با آب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا کنند یا در چشم اندازند طریق تستم
در حرف اللام لبوب کبیر گرده را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و باه را زیاده کند
و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گرداند صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز
فندق مغز حبة الخضرا مغز کردگان مغز چلغوزه مغز حب الزلم ماهی رو بیان خونجان شقاقل بهمن
تودریین زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هر یک پنجدرم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل لیسان جینی حب الفلفل

تخم گندنا تخم ترب تخم شلغم تخم پیاز تخم اسپست تخم هلیون لسان العصافیر درونج عقربی زرنباد
از هر یک سه درم جوز بوا بسباسه دار فلفل فلفل از هر یک دو درم خصیة الثعلب انجبار تازه مغز سر گنجشک
از هر یک ده درم قضیب گاو سوده سورنجان بوزیدان نعناع خشک از هر یک چهار درم مایه شتر اعرابی
زعفران مصطگی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد
عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق معهود تیار سازند
مخلخله برای صداع حار و بیهوشی و غشی و تقویت دماغ مفید است صفت آن گل نیلوفر و
گل ارمنی صندل سفید هر یک یکماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز سبز آب خیار سبز
آب کدوی سبز هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش بینی
حرکت دهند لطوخ که نزله بند را گویند برای حبس نزلات مفید است صفت آن افیون
زعفران گوند کتیرا هر یک یکماشه همه را سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ حسب حاجت آمیخته
کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند لعوق حب القطن
از مجربات صاحب تذکره برای تقویت باه در تجربه حکیم عابد نیز رسیده صفت آن مغز حب
پنبه دانه بیست مثقال دارچینی تخم انجره قرنفل کلاه دار حب الصنوبر هر یک پانزده مثقال
زنجبیل از هر یک ده مثقال دار شیشعان هفت مثقال قسط تخم کتان بریان مصطگی از
هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آورند خوراک یکمثقال
لعوق سپستان برای نفث مواد سینه و سرفه و نزله مجرب صفت آن سپستان
فربه پنجاه دانه اصل السوس مقشر یکتوله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هر یک چهار ماشه پوست خشخاش
دو توله بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید قدر حاجت بقوام آرند و
در آخر قوام شیره جو مقشر شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش از هر یک یکتوله افزایند و بعد از آن

کتیرا صمغ عربی رب السوس سوده هریک سه ماشه اضافه نمایند وبقدر دو ماشه در دهن گرفته آب آن
فرو گیرند لعوق گاوزبان برای ضیق النفس مجرب است صفت آن گاوزبان اکلیل الملک
صمغ عربی زراوند مدحرج رب السوس بهمن سفید بیخ سوسن قلقل سفید از هریک یکدرم و پاو یا انیسون
سفید چهار و نیم درم تخم خشخاش سیاه دو نیم درم مغز بادام شیرین یک و نیم درم مغز تخم تربوز دو درم
مغز تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنجدام نبات سفید پانزده دام بدستور معمول لعوق سازند
خوراک شش ماشه لعوق معتدل معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه
نافع است صفت آن مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مقشر مغز تخم کدو شیرین
پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر جلیه پودینه ولائتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا
تخم کتان بهدانه لوکنار هریک نیم تولہ جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده
عسل سفید پاو آثار داخل نموده بقوام آرند قدر شربت پنج ماشه تا دو درم مراد از اینجا سیر عالمگیری است
لعوق نزله برای سرفه نزلی بیعدیل است صفت آن اصل السوس پنجدرم تخم خطمی
بهدانه از هریک هفت درم شب در دو صد و پنجاه درم آب تر کنند صباح بجوشانند تا بنصف رسد
و با صد و بست درم قند سفید بقوام آورند و مغز بهدانه صمغ عربی از هریک سه درم کتیرا چهار درم
خشخاس سفید خشخاش سیاه هریک پنجدرم نرم صلایه کرده بیامیزند و قدر شربت شش ماشه طریق
بست و یکم در حرف المیم مار الخیار جهت تپ دق دموی و صفراوی و اخلاط محترقه
و حاره و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع تشنگی نافع است و ادرار تسمیت با ماء القرع زیاده است و مستحیل
بصفرا نمیشود و ماده تپ را بادرار می برآرد صفت آن بگیرد خیار تازه و از خیمه جا از سرکار ذبح کند
پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن
فرو نشسته باشد بنهاد تا بریان شود و وقت صباح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور نموده بفشرند

بریده بیفشارند و آب که برآید صافی نموده همراه شربت نیلوفر دهند و به مناسبه بدهند و تا یک رطل
رسانند و اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه بگیرند بعد ازان در گل یا جو بگیرند ماء الشعیر
که آنرا آش جو گویند منضج اخلاط و مستفرغ مواد محترقه و منقی معده و سهل النفوذ در تمام بدن لذید
معتدل الغذا مسکن عطش و بارد است و هیجان اخلاط فاسده نمیکند و منتفخ در معده نمیشود و مرخی
معده نمیشود و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح وی گلقند است صفت آن جو
مقشر در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و با آتش ملایم بپزند
و در اثنای پختن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان
مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر
بجای آب هفتم گوشت آب اندازند ماء الشعیر ملحم میشود ماء العسل جهت فالج و لقوه معمول
اطباست و مقوی معده و باه صفت آن عسل سفید یکحصه آب دو حصه بجوشانند چون
دو حصه باند صاف نموده بدهند و بعضی در یکجزء شهد شش جزء آب می اندازند چون نصف
می ماند صاف کرده میدهند و استاد مغفور در یکجزء شهد هشت جزء آب می انداختند هرگاه
سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند ماء عنب الثعلب الرطب که آنرا عنب الثعلب
مروق گویند جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر انواع تپهای مرکبه نافع ترین
اشیاست صفت آن ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
سبز مروق است ماء القرع و آن بمنافع ماء الخیار است صفت آن مثل ساختن ماء الخیار
است و ماء القرع از ماء الخیار ادرار کم دارد و مستحیل بصفرا میشود پس در امزجه که خوف استحاله باشد با حموضات مناسبه
بعمل آرند و جائیکه سعال باشد استعمال او با سویق جو یا شربت نیلوفر کنند ماء لسان
الحمل الرطب که آنرا بارتنگ سبز نامند جهت اسهال و استسقا و ورم جگر که با اسهال باشد

نافع است صفت آن ترکیب ساختن و دادن آن مانند آب کاسنی سبز مروق است
ماء الهندباء الرطب لسان کاسنی مروق باشد جهت تفتیح سدد و تنقیه مسالک از ماده عفنه و
تپهای صفراوی و دموی و مرکبه بسیار مفید و دیگر منافع دارد صفت آن بگیرند برگ کاسنی
سبز و از پارچه مسح کنند و غسل ندهند و بکوبند و آب بیفشارند و در ظرف قلعی دار انداخته بر
آتش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده بکار برند ماء الهندباء البیان
که آنرا چکیده کاسنی گویند برای حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی
نفع بسیار مینماید و بارها بتجربه رسید صفت آن تخم کاسنی چهار توله نیمکوب کنند شب در آب تر دارند
و از دو گهڑی شب باقیمانده در صافی کنند که هر چهار گوشه آنرا بچهار چوب بسته باشند داخل نموده
مثل نیی رنگریزان هفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
کرده میشود مربای آمله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و دل
از دیاد حفظ نافع است صفت آن صد عدد آمله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز نهند
و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشاند و خاکستر انگور پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و
در هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند و تازه کنند پس آمله ها بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست
جدا نشود بعده در دیگ نهند و همان قدر آب که اورا بپوشاند اندازند و یک کف چونه مقشر
مرضوض نیز ضم نمایند و بنهند تا که چو پخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه خشک
کنند بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نشود پس هر آمله را بامکنه مختلفه ده جا جوالدوز بزنند پس
در ظرف سبز نهند و عسل صاف بر آن آنقدر اندازند که اورا بپوشد و بیست روز بگذارند و هر
هر هفته عسل تغیر دهند هرگاه تغیر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در آمله مائیت هیچ نماند
بعده خشک کرده عسل چند صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند پس از

چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشد و در حمیات مناسبست
مربای انناس مقوی دل و مفرح و نافع خفقان صفت آن پوست درشت بیرونی
و استخوان درونی را جدا نمایند و مغز درمیان را پارچه باریک تراشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار
گذاشته و اندکی آب انداخته و سر ظرف را از خمیر گرفته با آتش ملایم بجوشانند تا پارچه گداز شود و اگر
برگ انناس را با استخوان تراشیده اول در ظرف گذارند و بعد ازان پارچه او بهتر خواهد بود و
هرگاه گداز شود قوام از قند و نبات درشت ساخته و از بید مشک و گلاب و عنبر و مشک خوشبو نموده
پارچه‌ها دران گذارند و دو جوش دهند تا شیره را جذب کند پس در ظرف پاکیزه بردارند و اگر
چاشنی دار منظور باشد ترشی لیمو و جزان بیفزایند مربای تفاح منافع او در مفردات
مذکورست صفت آن سیب را از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب بجوشانند
تا نیم پخته شود پس با قند سفید بقوام آرند مربای جزر جهت تقویت دل و تصفیه صوت
و تنقیه ریه و منع نوازل و بسیار دیگر منافع در مفردات مسطورست صفت آن گاجر را
پوست و استخوان دور کرده ریزه ریزه کنند در آب و عسل حسب کار بجوشانند تا مهرا شود بعده
بیرون آورده در عسل صرف نهند و یکجوش داده فرود آرند و پس از چهل روز بکار برند مربای
زنجبیل یعنی زنجبیل پرورده گرم و خشکست باه زیاده کند معده و روده و گرده و مثانه
بارد را نافعست و بول براند و تبهای بلغمی را سود دارد صفت آن زنجبیل بست روز در
آب بخیسانند و انگاه پاره کنند و در آب عسل بجوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس عسل
بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد ازان تناول می نموده باشند مربای سفرجل
منافع آن در مفردات مرقومست صفت آن به خوب بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و
چهار پاره نمایند و در عسل یکجزو و آب دو جزو بجوشانند پس سرد کنند و روز دوم عسل تنها بجوشانند

و بردارند مربای هلیله منافع او مانند مربای آمله مگر در ازدیاد حفظ نفع او کمتر است صفت
آن طریق ترتیب او همان که در آمله گذشت لیکن مربای هلیله از خشک تر هلیله هم تیار میشود
و نیز درین افاویه می اندازند هرگاه خواهند در افاویه سازند دارچینی زنجبیل قرنفل پیل جوز بوا
عود مصطگی هر یک یک توله مشک نیم دام در صد عدد هلیله اندازند و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب
آهک میخیسانند جهت استمساک اجزای او و رفع گردیدن عفوصت و بعده طبخ میدهند کما هو المشهور
مرهم اکبر از مخترعات حکیم ارزانی است برای استسقای طبلی و تلیین تحلیل اورام صلبه جگر و خصیه و غیر آن مجرب
و آزموده است صفت آن حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی از هر یک سه درم کوفته و بیخته در آب شلغم
یا آب کلم قدر حاجت بپزند چون قریب پختن آید مغز فلوس یعنی خیارشنبر پنج درم در آب گرم حل کرده
اضافه نمایند و بپزند تا غلیظ گردد پس از آن روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
بید انجیر بقدر حاجت بیامیزند مرهم باسلیقون برای قرحه رحم مفید است صفت آن
زفت راتینج هر یک بیست مثقال قنه چهار درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم
سازند مرهم خل نسخه شفای برای پاک کردن چرک و گوشت مردار و اندمال جراحات
از مجربات است و برای قروح عفنه و سوختگی از آتش نافع صفت آن مرداسنگ ده درم
صلایه نموده با ده درم موم سفید و بیست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه داخل کرده مرهم
سازند مرهم داخلیون برای انضاج ورم و تسکین اوجاع حاره و اورام گرم و تحلیل خنازیر
و صلابات و سلعه و تعقد عصب بیاح و تخمه کند صفت آن روغن زیت کهنه سی یا چهل درم
مرداسنگ بیست درم تخم خطمی اسبغول مسلم تخم مرو حلبه تخم کتان از هر یک پنج درم تا هفت درم تخم ها را
شب در آب ترکنند صباح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ را باریک ساخته در روغن زیت انداخته
بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از آن که روغن سیاه گردد

ظرف را از آتش فرود آرند و لعاب را در آن انداز ند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آرند و بہ تہہ بر ہم زنند مرہم رال برای رویانیدن لحم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات مزمنہ عسر البرء و قروح آتشک و ناصور و سوختگی از آتش نیز نافع است صفت آن موم سفید کافور رال کات سفید ہر یک چہار مثقال کوفتہ و بیختہ موم را بروغن گاو تازہ کہ مساوی مجموع باشد در ظرف آہنی گداختہ اول رال را ریختہ دو سہ جوش دہند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دیگر جوش دہد بعد ازان از آتش فرود آوردہ بکار برد مرہم رسوت جہت اورام حارہ مجرب است صفت آن رسوت یکدرم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشہ از ہر یک چہار درم اول روغن و موم را گداختہ و رسوت را سائیدہ بیامیزند مرہم زرد برای پاک کردن چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر است صفت آن اجمود سنگ بصری کات سفید فتیل نیلہ تہو تہہ بریان مردا سنگ ہر یک پنج ماشہ موم زرد دو درم روغن کنجد چہار دام عالمگیری بدستور مقرر مرہم سازند و شش مرتبہ در آب بشویند مرہم زعفران کہ بارہا در درم صلب رحم و صلابت آن بتجربہ در آمدہ صفت آن موم روغن گل مغز ساق گاو چربی گردہ بز از ہر یک یکتولہ زردی بیضہ مرغ زعفران بابونہ کندر از ہر یک سہ ماشہ بدستور مرہم سازند و با شیرہ عنب الثعلب سبز استعمال نمایند مرہم زنگار مجفف قروح خبیثہ و زائل گوشت زاید و رافع عفونات و مواد فاسدہ کلیہ و منبت لحم و مسقط بواسیر است صفت آن علک البطم انزروت ہر یک پنجدرم زنگار دو درم کوفتہ و بیختہ با روغن زیت قدر حاجت بیامیزند مرہم سفیداب کافوری برای تسکین درد بواسیر و شقاق مقعد و سوختگی آتش مفید است صفت آن موم سفید یکمثقال را در روغن گل نیم مثقال گداختہ سفیداب و دانسک از ہر یک یکمثقال نرم کوفتہ مخلوط ساختہ مرہم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفیدہ تخم مرغ یکعدد

کافور دو ماشه بیفزایند مرهم شحم موم برای شقاق رحم مفید است صفت آن چربی مرغ چربی
بط مغز ساق گاو روغن بنفشه و موم سفید حسب حاجت گرفته مرهم ساخته استعمال کنند مرهم کوهان
شتر برای اندمال قرحه بواسیر که از قطع نمودن میرسد و شقاق مقعد را فایده میکند صفت آن
کوهان شتر مغز ساق گاو خطمی کتیرا پیه بط پیه مرغ پیه مرغابی زردی بیضه مرغ حسب حاجت گرفته
با روغن بنفشه قدر ضرورت مرهم سازند مرهم لسان سگ برای اندمال قروح بی نظیر است
صفت آن زبان سگ در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در کفچه آهنین
داغ کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب سائیده قرص بندند در روغن کنجد در ظرف
آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا
دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشه نگاهدارند مسوح که موجب هیجان شهوت
جماع و نعوظ میگردد مجرب آزموده است صفت آن مغز سر گنجشک در روغن چنبیلی مخلوط
نموده بر قضیب و کف پا مالند مسوحیکه موجب دوستی مرد در دل زن گردد صفت آن
عسل زنجبیل حسب حاجت گرفته بر قضیب بمالند با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود مسوحیکه
مرد فریفته زن شود صفت آن گوشت ممولا خشک کرده سائیده در عسل آمیخته زن در
فرج بمالد و مجامعت کند مسوح حابس برای حبس عرق مفید صفت آن گل ارمنی
مازو و گلنار گلسرخ مرداسنگ همه مساوی با روغن گل و لعاب اسبغول موافق ضرورت آمیخته
بمالند مسهل بارد برای اخراج ماده حار صفت آن مغز فلوس هفت توله ترنجبین
تمر هندی از هر یک چهار توله شیره بادام بنجدانه در منضج بارد که مذکور میشود افزاید مگر وزن گلقند
دو توله دیگر زیاده کنند اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک بنوشند
اگر عرق بدست نیاید آب را بجوشانند و عنب الثعلب یا کاسنی را در صره بسته بیندازند و بجوشانند

هر عرقی که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپهر آش جو وقت سه پهر کهچری مونگ ملایم بخورند
مسهل حار اخراج ده بار کند صفت آن مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله تربد
سفید مجوف خراشیده پنجماشه غاریقون دو ماشه سنا مکی روغن بیدانجیر از هر یک یکتوله در منضج
حار که می آید اضافه کنند غذا وقت دوپهر آب یخنی گوشت کبوتر و بعد سه پهر کهچری موٹهه بدهند
وقت تشنگی عرق بادیان بخورند مضمضه برنگ برای درد دندان که بسبب کرم باشد
مفید ست صفت آن برنگ قشر در پارچه لوی سرخ پوٹلی بسته در قدری آب جوشانیده و صاف نموده مضمضه نمایند
و پوٹلی در بن دندان گذاشته بخوابند و تا از گل نمایند مضمضه حصرم برای اکاله مفید است صفت آن آب غوره
سرکه آب سماق برابر ممزوج نموده مضمضه کنند مضمضه ریباس برای ثقل زبان و بطلان
ذوق که از حرارت باشد مفید ست صفت آن ریباس گلسرخ سماق مساوی سکنجبین و ترنجبین
هر دو برابر موافق در کار بدستور معمول مضمضه سازند مضمضه سعد برای تحرک اسنان مفید
ست صفت آن عاقرقرحا پوست بیخ کبر گلنار سعد شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در
آب حسب حاجت بجوشانند و صاف نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب
دهن نافع ست صفت آن سماق گل سرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالیده صاف
نموده مضمضه کنند مضمضه عاقرقرحا برای ثقل زبان و بطلان ذوق مجرب است
صفت آن عاقرقرحا مویزج خردل مساوی که حسب حاجت گرفته بدستور مقرر مضمضه نمایند
مضمضه عاقرقرحا دیگر برای تحرک اسنان نافع ست صفت آن عاقرقرحا گجراتی
پوست بیخ کبر گلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بجوشانند و صاف نموده
مضمضه نمایند مضمضه سعدی برای درد دندان نفع دارد صفت آن عنب الثعلب
گلنار بیخ [illegible] ماشه [illegible] هر یک [illegible]

ادویه نیمکوفته در سه پاؤ آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و
بزر البنج هم اضافه نموده می آید مضمضه کافور جهت جوشش دهن حار مفید است صفت
آن برگ حنا حسب حاجت گرفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده کافور موافق در کار
در آن حل نموده مضمضه کنند مضمضه لعاب اسبغول برای همین مرض نافع است صفت آن
لعاب اسبغول آب کشنیز سبز مساوی یکجا کرده مضمضه کنند مضمضه مازو برای آنکه بعلت فساد
گوشت بن دندان باشد مفید است صفت آن مازو مورد گلنار مساوی در سرکه موافق
در کار بجوشانند و بدان مضمضه کنند مضمضه مامیران برای جوشش دهن نافع بود صفت
آن مامیران عاقرقرحا تخم ترب نیمکوفته مساوی در سرکه حسب حاجت جوشانیده صاف نموده
مضمضه کنند مضمضه مغز فلوس برای همین مرض مفید است صفت آن مغز فلوس حسب در کار
در آب کشنیز سبز بقدر حاجت حل کرده نیم گرم مضمضه کنند مضمضه مورد برای خشکی زبان مفید
است صفت آن مورد گلسرخ گلنار قدر حاجت گرفته در سرکه موافق در کار بجوشانند و
مضمضه کنند مضمضه وردی برای سیلان لعاب دهن صفت آن گلسرخ سماق
در آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند مطبوخ برگ نیم مجرب بارها
در تجربه در آمده و اکثر همین علاج کرده شد بلی جوشش دهن آتشک را زایل می نماید و در
نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه خشکه خورند صفت آن پوست
درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل هلیله بیول کتهای خورد بابرنگ بیخ و پوست
قند سیاه کهنه از هر یک نیم پاؤ و ده سیر آب بجوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نموده در
شیشه نگاه دارند هفته هفته شربت است معجون نیرو در امر باه فعل عجیب دارد صفت
آن تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز تخم گندنا تخم حرمل تخم بلبوس مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز حب الـ[illegible]

بوزیدان وج شیرین تودریین لسان العصافیر شقاقل مصری بهمنین دارفلفل حلتیت
قرفه از هر یک یکجزو کوفته وبیخته درعسل سفید ونبات سفید که سه وزن ادویه
باشند معجون سازند شربت سه درم باشیر گاو معجون بلادر برای قوت باه برای
کسیکه ترکیب داده بودم بسیار فایده کرده بود برای امساک منی وتغلیظ آن نیز فایده میکند
صفت آن پوست ببلیل پوست بیخ سنگاهولی ستاوری بهلی ببول پوست بیخ ببول
صمغ ببول خبث الحدید مدبر خولنجان بشیر پرورده زنجبیل پسته از هر یک یکدام مغز بلادر کچله
از هر یک نیم دام مغز تمر هندی کوکهرو که در شیر گاو سه بار پخته باشند هر یک دو دام زردی تخم مرغ چهار
عدد باید که اول کچله را در آب ترنماید تا پوست ازان جدا شود بیضه مرغ را در آب جوشانیده
زردی ازان بگیرند وباقی ادویه کوفته وبیخته باعسل سفید سه وزن ادویه بسرشند خوراک
نهایت یکتوله معجون بلادر دیگر در تقویت باه مجرب است صفت آن عاقرقرحا خولنجان
مغز بلادر مغز بادام مغز چلغوزه اسکند ناگوری از هر یک سه توله جوز بوا ثعلب مصری شقاقل
بهمنین تودریین زنجبیل از هر یک دو توله زعفران بسباسه تخم زردک تخم انجره تخم کونچ از هر یک یکتوله
فلفل دراز مصطکی رومی تخم ابیون از هر یک نیم توله کنجد مقشر چهار توله سمندر سوکهه مشک قیمتی
هر یک نیم توله قند سفید پنجاه توله عسل سفید کفگرفته یکصد وپنجاه توله بدستور مقرر معجون سازند
خوراک اول دو مثقال بعد ازان شش ماشه صبح وشش ماشه شام معجون جلالی در امساک بینظیر
است وقضیب را محکم کند ولذت جماع دهد ونهایت مجرب است صفت آن مشک دو
دانگ عنبر اشهب نیم مثقال زعفران کبابه برنج سفید سنبل الطیب عود خام قرفه دارچینی مصطکی
دواله از هر یک دو مثقال لسان العصافیر جوز بوا از هر یک سه مثقال مایه ستر اعرابی خصیة الثعلب
از هر یک چهار مثقال پوست خشخاش دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشد پنج مثقال

نبات سفید ده مثقال حب النیل سفید چهار صد عدد داروها را کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن
ادویه بقوام آرند خوراک یکمثقال تا دو مثقال معجون حجر الیهود سنگ گرده و مثانه بر آرند
صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه حب الکاکنج هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم
صلایه کرده بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم تا سه درم معجون زرعونی
برای گرم کردن منی نافع است و در آن لذع و لذت پیدا میکند صفت آن فلفل دار فلفل
زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل خولنجان هر یک یکتوله تودری عین بهمنین بوزیدان لسان العصافیر
قسط شیرین سعد سنبل الطیب واحد سه توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون
سازند شربت دو درم تا دو مثقال معجون سپاری برای قوت باه وغیره مفید است صفت
آن سپاری دکهنی پاو آثار چهواره نیم آثار مچهیه نیم پاو در ده آثار شیر گاو بجوشانند هرگاه مهرا شود
و مثل کهوه گردد همه را خوب سائیده نگاهدارند گوند برشته نشاسته برشته از هر یک پاو آثار مغز بادام
برشته نیم آثار آرد مونگ نیم پاو علیحده نگاهدارند قند سفید سه آثار روغن زرد یک آثار را قوام نمایند
و نشاسته و آرد مونگ را در آن بریان نمایند و مغز بادام و گوند بیامیزند بعد ازان این ادویه
کهوکهرو نیم آثار گوند ڈهاک نارجیل از هر یک پاو آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خورد
زنجبیل از هر یک چهار درم جوز بوا دو توله بسباسه یک توله گل پسته گل سپاری هر یک یکدام
چهال کچنال چهال کیکر چهال سنکاهولی از هر یک ششماشه کوفته بعد ازان همراه کهوه مذکور بیامیزد
و زعفران چهار توله مشک ششماشه سائیده بیفزایند و دو دام صبح و دو دام شام خورده باشند
معجون سورنجان جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب ممدوح است صفت آن
اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هر یک دو درم سنا مکی پنجدرم سورنجان ده درم کوفته
و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنجماشه تا دو درم

معجون سیر برای لقوه و صرع و فالج و رعشه و بواسیر و بهق و برص نافع بود و معده را قوت
دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بیفزاید و رنگ نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را
بر افروزد و به پیران بغایت مفید بود صفت آن سیر پاک کرده نیم آثار در شیر گاو یک آثار
بپزند تا مهرا شود و با عسل سفید سه وزن و روغن گاو سی درم بر سر آن ریزند و باید یکجا ممزوج
نموده از آتش فرو گیرند و این دارو ها را کوفته و بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوز بوا فلفل
مصطگی قاقله کبار و صغار هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران از هر یک
پنج درم خوراک از هفت ماشه تا یک توله معجون عشبه تالیف والد شریف بجهت آتشک و
اخراج مواد سودا و بلغمیه و وجع مفاصل مجرب است صفت آن هلیله زرد چهار درم هلیله
سیاه هلیله کابلی هلیله شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر یک پنج درم
آمله مقشر سه درم برگ سنا مکی ده درم عشبه مغربی پنج توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن
ادویه معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یک توله و گاهی عوض عشبه چوب چینی پاو آثار
درین ترکیب داده شد برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد معجون عشبه دیگر همین منفعت
دارد صفت آن عشبه مغربی شش توله بسفایج فستقی سه توله بادیان صندل سرخ از
هر یک یکدام عصاره ریوند سه ماشه برگ سنا مکی سه دام سقمونیا شش ماشه کوفته و بیخته با عسل سفید
دوازده دام نبات سفید سه پاو معجون سازند خوراک از پنج ماشه تا یک توله معجون فلاسفه
هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلسل بول و درد پشت و درد گرده
و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد و دندان را سخت نماید و
دل را قوت دهد و نشاط آورد و رنگ را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و پیران را
موافق بود صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر هلیله سیاه شیطرج

هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل از هر واحد ده درم تخم بالنگ
پنجدرم موبز منقی سی درم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه بطریق
متعارف معجون سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال مفرح بارد در مالیخولیا و
دیگر امراض بغایت مجرب است صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک مثقال گل
گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه سیاه مقشر از هر یک دو مثقال عنبر اشهب ورق
طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین از هر یک
بست مثقال نبات سفید یکصد و بست مثقال گلاب بیدمشک یک بست و پنج مثقال بطریق
معمول معجون سازند خوراک از یکدرم تا یک مثقال مفرح حار ساده از حکیم محمد رضا دافع خفقان
و نافع ضعف دل و دماغ است صفت آن سعد زرد ورد قرنفل سنبل الطیب مصطکی
زرنب زعفران از هر یک مثقال بسباسه قاقله کبار قاقله صغار جوزبوا از هر یک یک نیم مثقال
عود خام چهار و نیم مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم بسرشند خوراک
نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیبین مقوی تخم ترب برای نقصان شهوت
که بسبب عدم انصباب سودا بر فم معده باشد نافع است صفت آن تخم ترب تخم جرجیر شبت و
نمک حسب حاجت گرفته سکنجبین عسلی بقدر حاجت انداخته بکار برند منضج بارد که نضج ماده حار
کند صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گلسرخ تخم خطمی سفید شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته از
هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا از هر یک پنجدانه شب در آب گرم تر کنند
صباح مالیده صاف نموده گلقند دو توله در آن مالیده باز صاف نموده بنوشند منضج
حار که نضج ماده بارد نماید صفت آن بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته بیخ کرفس
نیمکوفته بیخ اذخر نیمکوفته پرسیاوشان بادیان نیمکوفته اسطوخودوس از هر یک هفت ماشه

اصل السوس مقشر پهلو فته پنجماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنجدانه شب در آب گرم کنند
صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله دران مالیده صاف نموده بخورند
طریق بست و دویم در حرف النون نطول بابونه برای گداختن شیر منجمد مفید
است صفت آن بابونه بنفشه گل خطمی حلبه برابر در روغن زرد و آب قدر حاجت بجوشانند
و صاف نموده نطول کنند نطول گل تیسو برای اخراج سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آنها
مفید است صفت آن گل تیسو گل کسنب تخم خربوزه تخم خیارین خار خسک همه حسب حاجت
گرفته در آب قدر ضرورت جوشانیده صاف نموده نطول کنند و ثفل آنرا سائیده نیم گرم بربندند
نفوخ سعد برای کسیکه بوی بد دریافت کند و بوی نیک نه صفت آن سعد قرنفل
سنبل الطیب ورد مساوی بسایند و در بینی دمند طریق بست و سیوم در حرف الواو
وجور عود صلیب برای صرع بسیار نافع است صفت آن عود صلیب جدوار از هر یک
یکماشه در عرق بادیان قدر حاجت سائیده در حلق چکانند طریق بست و چهارم در
حرف الیا یاقوتی قوی التفریح که بامراض سوداوی و مالیخولیا نفع تمام دارد دل
جگر را قوت دهد صفت آن مشک نیم درم مروارید ناسفته مرجان کهربا شمعی قرنفل بهمنین
گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره بسد شبه زعفران
کافور از هر یک یکدرم صندلین طباشیر زرنباد بادرنجبویه قرنفل ساذج هندی عود قماری ابریشم
پوست ترنج از هر یک دو درم کوفته و بیخته و جواهر را صلابه کرده با قند سفید و عسل سفید هر یکی
پنجاه درم خمیر چنانچه مقرر است تیار سازند مقام در بیان اسامی اوزان مشهوره
اوقیه بضم همزه و تشدید یای تحتانی هفت و نیم مثقال است پنج چهار خردل یکدانگ
چهار و نیم ماشه باشد توله دوازده ماشه است دانق بکسر نون و فتح آن معرب دانگ چهار

طسوج است و درهم بفارسی درم است سه و نیم ماشه و دام چهار ده ماشه است
دام پخته بست و یک ماشه است رطل اوّل مطلق آن رطل بغدادی است که نود
مثقال باشد و در شهر شاهجهان آباد نیم سیر مراد دارند سرخ که بهندی رتی
گویند هشت برنج است سیر اکبرشاهی که بالفعل مروج است هفتاد و دو دام است
سیر اکبری سی دام پخته است سیر شاهی عبارت از دام پخته بود
سیر شاهجهانی چهل دام پخته است سیر عالمگیری چهل و چهار دام پخته
است سیر فرخ سیری چهل و هشت دام پخته است شعیر که جو نیز گویند
چهار برنج است طسوج دو جو میانه است قیراط دو طسوج است ماشه
هشت سرخ است مثقال چهار و نیم ماشه است من دو رطل است فقط

استقبه نوای مشتاق مستهام | تمت بالخیر | به سپاسگزاری خاتمه و اختتام

سپاس بی قیاس بجناب حکیم علی الاطلاق که به ابرار حکمت بالغه خویش آمد و شد انفاس را دعایم ایوان حیات مخلوقات
ساخت و در ابدان انسان ضعیف البنیان حرارت غریزی را باعث قیام و جهت ثبات
غیر موهوم است از رمز لطف غافل مباش تا اینقدر ها جان شیرین میکند فرهاد من هر دردی را دوائی و هر مرضی را
شفائی بخشید هر کاری را کاردانی و هر عهدی را لقمانی آفرید مصداق این مقال و تفصیل این اجمال بدینمنوال که
درین ایام فرخنده فرجام حکمت پناه طبابت دستگاه وحید عصر یگانه آفاق بقراط دهر سقراط دور بطلیموس
دوران افلاطون زمان حکیم غلام مرتضی خان ابن صادق الحکما حکیم محمد صادق علیخان مینو نشین
حکیم ابن الحکیم ابن الحکیم است ثم کریم ابن الکریم ابن الکریم است حسب ارشاد آن مغفور بترتیب و تکمیل کتاب [illegible]
پرداختند یعنی مسودات کلیات و مفردات جناب مرحوم را که به پیکر بیرنگی صورت خیالی داشتند بحسن
بی پایان وجاهت ترکیب و حسن پرداز بخشیده انباز مرقعات اعنی معالجات ساختند و باز برای احراز

شنوهات و فواید ملفوظات به اکمل المطابع خویش فرازمان انطباعش در دادند و بنای صحت
یک یک کاپی را بمقابله شش فرزانگان بر نهادند و بعد انقضای مقابله بهم حرف حرفش را بملاحظه اقدس
در آوردند اغلاط و اسقاطیکه اندرین نسخه از نوادرات هم در مانده بود بسان خار از انبار گل بر آوردند
گوئی که نام آن فرزانگان را که چندین کششی و کوششی نبابر ناموری شستجهت بر ذمت همت فرا گرفتند
بجرانیاوردی لهذا دستخط هر یکی را در تحت به مونه مواهیر نبرنجره تحریر می کشم تا خوانی و مشقت هر یکی را
دانی که تا کجاست تاریخ پایان رسیدن و طبع گردیدن این نامه دوازدهم شهر رجب المرجب یوم دوشنبه
۱۳۱۸ هجری چه خوشناست واحدی را بی دستوری خانصاحب ممدوح الصدر سلمه الله تعالی اختیار
طبع ساختن این صحیفه ناجایز و ناروا است و آشکارا باد که در صورت نافرمانی امر مولف سراسر خطاست
الهی انهمه را که به تالیف و تصحیح و ترقیمش پرداختند بمطالب قلبی مراتب علوی رسانا دو آنرا که خواستگار درس تدریس
و سیر و مطالعه اش باشد مستفید و فیضیاب گرداناد فقط

حکیم غلام مرتضی خان | حکیم غلام رضا خان | حکیم آغا جان خان | حکیم محمد جان خان

حکیم خواجه جان خان | حکیم غلام نبی خان

صفحه	سطر	غلط در کتاب	صحیح نموده شد	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۴	غذی	غذاے	۱۸	۱۴	غضب بعوذت	غضب برودت
۳	۱۳	تکمن	ملکمن	[illegible]	۱۷	ولالت	دلالت
۶	۱۶	مختلفة	مختلفه	۲۱	۵	وان	واین
۷	۵	اتمساک	استمساک	۷	۱۱	زیانه	زیاده
۹	۱۹	غضروف	وغضروف	۲۴	۱۴	شبیر شیر	شبیه شیر
۱۷	۶	مرد	مبرد	۲۵	۷	وبحقر	وبهتر